

مجله اندیشکده پایاب

شماره ۱، تابستان ۱۴۰۵

«گزارش سیاستی چیست؟»
عباس ملکی

«پرواز سیمرخ ایرانی: روایت عزت و مدیریت اختلافات»
محمد جواد ظریف

«رقابت آمریکا و چین: رقابت دو الگوی حکمرانی در قرن بیست و یکم»
غلامعلی خوشرو

«از بازدارندگی تا امنیت شبکه‌ای: بازاندیشی امنیت خلیج فارس در عصر ژئواکونومی»
عباس آخوندی

«دیپلماسی در قفس شیشه‌ای: آسیب‌شناسی ساختاری و انسانی سیاست خارجی ایران»
ساسان کریمی

«ادراک تاخیری نظام سیاسی در بزنگاه‌های بین‌المللی»
آترین اسکندری

«بازتعریف نظم منطقه‌ای در غرب آسیا: چارچوبی برای توافق پایدار میان ایران و همسایگان عربی»
یاسین جواد

«از تنگه هرمز تا قلب اوراسیا: ایران و معماری ژئوپلیتیک نوین آسیای مرکزی»
فاطمه صادقی شیخ

«ببروت یا ما آشناست»
ماندانا تیشه‌یار

«خیزش و افول راهبرد دفاع پیشدستانه ایران»
آرش رئیسی‌نژاد | مترجم: حمیدرضا حقیقت

«تعریف ادراک امنیت انرژی: یک مرور کلی»

اندره سیکسنلیت-بوتکینه | مترجمان: علی فریادرس، ستاره منصوری، و عباس ملکی

«ایران و توسعه: مشکل اهلیت»

سید محمد بهشتی شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شناسنامه

نام مجله: پایاب

مدیرمسئول: ساسان کریمی

سردبیر: عباس ملکی

مدیراجرایی: علی فریادرس

ویراستار: مرجان طباطبائی نیک

طراح گرافیک و صفحه آرایی: افشین فلاحی

مرجع صدور: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی-معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی

کد رهگیری: ۲۱۱۷۶۳۵۴

کد آیسیک: ۵۸۱۳۱۴

عنوان آیسیک: فصلنامه الکترونیک

فهرست

سخن سردبیر	۵
«گزارش سیاستی چیست؟»: عباس ملکی	۶
تحلیل بلند	۱۳
«پرواز سیمرغ ایرانی: روایت عزت و مدیریت اختلافات»: محمد جواد ظریف	۱۵
«رقابت آمریکا و چین: رقابت دو الگوی حکمرانی در قرن بیست و یکم»: غلامعلی خوشرو	۲۴
«از بازدارندگی تا امنیت شبکه‌ای: بازاندیشی امنیت خلیج فارس در عصر ژئواکونومی»: عباس آخوندی	۳۱
گزارش‌های سیاستی	۳۴
«دیپلماسی در قفس شیشه‌ای: آسیب‌شناسی ساختاری و انسانی سیاست خارجی ایران»: ساسان کریمی	۴۱
«ادراک تاخیری نظام سیاسی در بزنگاه‌های بین‌المللی»: آترین اسکندری	۵۰
«بازتعریف نظم منطقه‌ای در غرب آسیا؛ چارچوبی برای توافق پایدار میان ایران و همسایگان عربی»: یاسین جوادی	۵۶
«از تنگه هرمز تا قلب اوراسیا: ایران و معماری ژئوپلیتیک نوین آسیای مرکزی»: فاطمه صادقی شیخ	۶۲
یادداشت	۶۷
«بیروت با ما آشناست»: ماندانا تیشه‌یار	۶۸
ترجمه	۷۰
«خیزش و افول راهبرد دفاع پیشدستانه ایران»: آرش رئیسی‌نژاد مترجم: حمیدرضا حقیقت	۷۱
«تعریف ادراک امنیت انرژی: یک مرور کلی»: اندره سیکستلیت-بوتکینه مترجمان: علی‌فریادرس، ستاره‌منصوری، وعباس ملکی	۹۱
گفتگو	۱۰۶
«ایران و توسعه: مشکل اهلیت»: سید محمد بهشتی شیرازی	۱۰۷

سخن سرد پیر



سخن سردبیر

عباس ملکی^۱

«گزارش سیاستی چیست؟»

«گزارش» اصطلاحاً به بیان کردن و شرح دادن کار، تحقیق، فعالیت یا رویدادی گفته می‌شود که مربوط به گذشته، حال و یا روند آینده است و اطلاعات و نتایج آن برای فرد یا گروه یا سازمانی اهمیت دارد. هدف از نوشتن گزارش انتقال اطلاعات و نتایج حاصل از یک تحقیق، به صورتی منظم و سامان‌یافته، به مخاطب است. گزارش با توجه به شکل، موضوع، هدف، اهمیت و رسمیت، چگونگی تهیه، شیوه عرضه، حجم و... به انواعی تقسیم می‌شود. از نظر «موضوع»، گزارش‌ها را می‌توان به انواع متعددی همچون گزارش پژوهشی، گزارش وضعیت، گزارش رویداد، و... تقسیم کرد.

گزارش سیاستی (policy paper) یکی از انواع گزارش‌های پژوهشی است. گزارش سیاستی عبارت است از نوشته‌ای کوتاه در تعریف، تبیین و تحلیل یک موضوع سیاستی مشخص و عرضه توصیه‌هایی روشن درباره آن موضوع به سیاست‌گذاران. از این تعریف چند نکته استنباط می‌شود:

- حجم گزارش سیاستی کوتاه است (بدنه اصلی گزارش منهای چکیده و منابع و پیوست‌ها و زیر نویس‌ها معمولاً بین ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ کلمه).

- گزارش سیاستی درباره یک موضوع سیاستی واحد نوشته می‌شود.

- در گزارش سیاستی باید موضوع را تعریف کرد، مسئله یا مشکل را تبیین کرد و شرح داد، به تحلیل وضعیت موجود پرداخت، و سرانجام، اصلاحات و راهکارهایی را برای برطرف کردن مشکلات یا بهبود وضعیت، به مخاطب توصیه کرد.

- مخاطب گزارش سیاستی سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران هستند، هم در سطح حکومت و هم در سطح بنگاه و شرکت.

ساختار گزارش سیاستی

گزارش سیاستی شامل این بخش‌ها است:

- عنوان

- چکیده یا خلاصه مدیریتی (اجرایی)

- واژگان کلیدی

- مقدمه شامل طرح مسئله، پیشینه کار، و اهمیت کار.

۱. سردبیر مجله پایاب و استاد دانشگاه صنعتی شریف

- تحلیل

- جمع‌بندی شامل یافته‌ها و توصیه‌ها.

- فهرست منابع

- پیوست‌ها (در صورت وجود)

در ادامه، نکاتی درباره هر یک از این بخش‌ها ارائه خواهیم کرد.

الف) عنوان

باید جامع و مانع، گویا و روشن، معرفی‌کننده موضوع و تا آنجا که امکان دارد - کوتاه باشد. برگزیدن عنوان‌های هنری و شاعرانه برای بیشتر گزارش‌های سیاستی (و به طور کلی برای نوشته‌های علمی) جایز نیست. اما در گزارش‌هایی که مربوط به توضیح سناریوهای آینده‌پژوهی است، می‌توان از نام‌های هنری، فانتزی و یا مشهور استفاده کرد. مثلاً یک گزارش سیاستی که در مورد وضعیت کشاورزان فقیر است می‌تواند «خوشه‌های خشم» نام گیرد که عنوان داستانی است از جان اشتاین بک در مورد وضعیت کشاورزان آمریکایی در ابتدای قرن بیستم. حتی برای این گزارش‌ها نیز اگر عنوان هنری انتخاب می‌کنید، بهتر است ذیل آن از عنوانی علمی (که معرفی‌کننده موضوع است) بیاورید.

ب) چکیده

چکیده خلاصه‌ای از مطالب متن است. چکیده گزارش‌های سیاستی معمولاً حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ کلمه است. چکیده پس از پایان نگارش اثر تهیه می‌شود ولی در ابتدای نوشته جا می‌گیرد. چکیده گزارش سیاستی بهتر است شامل این مطالب باشد:

- بیان فشرده موضوع و توضیح درباره آن؛
- اشاره به مباحث مهم طرح‌شده در متن و نتایج یا توصیه‌های پایانی.

بیان فشرده موضوع: جمله آغازین یا چند جمله آغاز چکیده به بیان فشرده موضوع و توضیحی کوتاه درباره آن اختصاص دارد. مثال:

زندگی سازمانی و زندگی شخصی پیوندی تنگاتنگ با یکدیگر دارند. توجه به کارکنان به منزله مهم‌ترین سرمایه سازمان در دو دهه اخیر افزایش یافته است. کارکنان نقشی محوری در تحول سازمان ایفا می‌کنند. این گزارش به بررسی رابطه کیفیت زندگی کاری و عملکرد کارکنان در سازمان اقتصادی می‌پردازد.

اشاره به مباحث مهم طرح‌شده در متن و نتایج یا توصیه‌های پایانی: مثلاً می‌توان نوشت:

این گزارش شامل... بخش است:

در این گزارش، نخست... تعریف شده و نشانه‌های آن بیان شده است. سپس، درباره... سخن رفته است. سرانجام، هریک از این موارد به تفکیک تحلیل شده‌اند.

و نیز نوشت:

نتایج حاصل از این گزارش نشان می‌دهد که... این پژوهش حاوی چند یافته/توصیه است:



دقت کنید که در چکیده:

- (۱) جزئیات ذکر نمی‌شود.
- (۲) به پیشینه موضوع اشاره نمی‌شود.
- (۳) کاستی‌ها، محاسن و مزیت‌های کار در چکیده نوشته نمی‌شود.
- (۴) برای جمله‌های کوتاه، فعل‌های متعلق به زمان گذشته و حال (متناسب با نوع جمله‌بندی) و با لحن خبری و سوم‌شخص آورده می‌شود: در این گزارش... بررسی شده است.
- (۵) از فعل‌هایی که دلالت بر وقوع فعل در آینده دارند استفاده نمی‌شود: نگارنده در پنج فصل... را بررسی خواهد کرد (نادرست).
- (۶) ارجاع داده نمی‌شود.
- (۷) معادل لاتین اصطلاحات نمی‌آید.

پ) واژگان کلیدی

در این قسمت، بین سه تا پنج واژه کلیدی استفاده‌شده در گزارش نوشته می‌شود.

ت) مقدمه (طرح مسئله، پیشینه، اهمیت موضوع)

مقدمه گزارش‌های سیاستی درآمدی برای ورود به موضوع گزارش و حاوی مطالبی است که مطالعه آن‌ها ذهن خواننده را برای پرداختن به مباحث متن، درک بهتر آن‌ها و آشنایی دقیق‌تر با موضوع آماده می‌کند. نویسنده گزارش سیاستی در نوشتن مقدمه سه هدف را دنبال می‌کند: یکی طرح موضوع و معرفی مسئله، دوم بیان خلاصه‌ای از پیشینه موضوع، و سوم برانگیختن علاقه خواننده (با بیان اهمیت موضوع).

موضوع باید به صورتی شفاف و با عباراتی کوتاه مطرح شود. مثلاً موضوع می‌تواند این باشد:

شواهد نشان می‌دهد که قیمت حامل‌های انرژی به‌خصوص بنزین، نفت، و گاز همچنان از هزینه نهایی آن بالاتر است. به همین دلیل، همچنان خروج سوخت از ایران مقرون به صرفه است.

دقت کنید که در این بخش، باید مهم‌ترین کارهایی را که قبلاً در این باره انجام یافته است، خیلی خلاصه (در چند سطر کوتاه) نوشت؛ هم باید عنوان کارها یا تحقیقات قبلی را ذکر کرد و هم باید در چند جمله کوتاه نوشت تحقیقات قبلی چه مسائلی را بررسی کرده‌اند یا نکته اصلی کارشان چیست. به‌علاوه، در این بخش باید اقداماتی را ذکر کنیم که دولت یا آن بخش سیاسی پیرامون آن موضوع انجام داده است. مثلاً اگر می‌خواهیم در گزارش سیاستی‌مان بگوییم اساسنامه شرکت نفت باید از نو نوشته شود، لازم است در مقدمه بنویسیم قبلاً چه اساسنامه‌هایی برای شرکت نفت تنظیم شده است.

اهمیت موضوع نیز در مقدمه بیان می‌شود. باید توضیح دهید و تصمیم‌گیر و یا سیاستمدار را قانع کنید که چرا این موضوع اهمیت دارد و علاقه او را به مسئله برانگیزانید.

در نوشتن مقدمه به چند نکته دیگر توجه کنید:

- طول یک مقدمه استاندارد حدوداً یک‌پنجم تا یک‌چهارم کل گزارش است.

- گرچه گزارش‌های سیاستی معمولاً جای آوردن ارجاع‌های متعدد نیست، اما غالباً در مقدمه، لازم است به منبع مورد

استفاده ارجاع دهیم (بعداً در فهرست منبع پایانی مشخصات کامل منابع را می‌نویسیم). در ارجاع‌نویسی بهتر است یک روش واحد و در عین حال علمی به کار ببریم.

- اگر قرار است در متن گزارش از حروف اختصاری استفاده کنیم، نخستین بار (معمولاً در مقدمه) صورت کامل آن را می‌نویسیم. بعنوان مثال می‌نویسیم:

تجارت گاز طبیعی مایع‌شده (الان‌جی) در روزهای بعد از شروع کرونا به شدت افت کرده‌است.

در سطرهای بعدی می‌توانیم به جای آوردن عبارت «گاز طبیعی مایع‌شده» از حرف اختصاری آن (الان‌جی) استفاده کنیم.

تحلیل مسئله

- (۱) ارزیابی علائم؛ شامل شناسایی شواهد، اعتبار، روند، و کفایت آن‌ها

مثال: در مسئله آلودگی هوای تهران، میزان آلودگی چقدر است؟ مرجع اندازه‌گیری آلودگی چه ارگانی است؟ روند رشد آلودگی هوای شهر تهران یا مقایسه آن با شهرهای دیگر چگونه است؟ آیا بین نهادهای دولتی و مردم نگرانی مشترک در مورد آلودگی هوای تهران وجود دارد؟

- (۲) قالب بندی مسئله؛ شامل تعیین علل اصلی

مثال: آلودگی هوای تهران یک هزینه خارجی (اکسترنالیتی منفی) است.

- (۳) مدل سازی مسئله: شامل شناسایی متغیرهای مؤثر و قضاوت در مورد میزان اثربخشی یا امکان دخالت در متغیرها

مثال: قیمت اتومبیل تا چه اندازه بر کاهش یا افزایش آلودگی هوای تهران مؤثر است؟ آیا امکان دخالت در تعیین قیمت خودرو وجود دارد؟

- (۴) انتخاب اهداف؛ هدفگذاری کنید. شامل تعیین اهداف اساسی (منعکس‌کننده ارزش مشتری یا ارزش‌هایی جامعه به طور کلی) یا اهداف ابزاری (بیانگر شرایطی است که احتمال دستیابی به اهداف اساسی را افزایش می‌دهد). اهداف باید تا حد امکان صریح باشند. با گزینه‌های سیاست اشتباه گرفته نشود. انتخاب راه میانه بین اهداف مختلف معمولاً ضروری است.

مثال: اهداف اساسی (بهره‌وری اقتصادی، عدالت یا حمایت از حقوق شهروندی؛ تاب‌آوری در برابر ریسک‌های محیطی؛ محافظت از تنوع زیستی)، اهداف ابزاری (امکان سنجی سیاسی، امکان سنجی برای بودجه‌ریزی، سازگاری با قوانین بین‌المللی).

ث) تحلیل

در این بخش، درباره موضوعی بحث می‌شود که در مقدمه مطرح شد. بهتر است بخش «تحلیل» دو قسمت داشته باشد:

(۱) موضوعی که در مقدمه طرح شد بیشتر شکافته شود (مثلاً توضیح دهیم که قیمت بنزین در ایران در مقایسه با کشورهای

دیگر پایین است و چرا باید قیمت را بالا برد).

(۲) جوانب مختلف موضوع (مثلاً جنبه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و...) سنجیده شود. مثلاً اگر می‌خواهیم به سیاستمداران توصیه کنیم که از برپایی مراسم چهارشنبه‌سوری جلوگیری کنند، باید هم دلایل خود را ذکر کنیم و هم مزایا و معایب این کار را برشمریم. یعنی باید بنویسیم اگر جلو این کار گرفته شود، چه واکنش‌هایی ایجاد خواهد شد چراکه بعضی از مردم برگزاری مراسم چهارشنبه‌سوری را یک وظیفه ملی و حتی مذهبی می‌دانند.

توجه داشته باشید که مسئله کرونا نشان داد که هر تحولی، ولو بسیار کوچک، در هر نقطه از جهان می‌تواند پیامدهایی برای همه جهان داشته باشد. پس اگر (مثلاً) می‌خواهید توصیه کنید دولت ایران سوختی با گوگرد و سرب بالا تولید کند که ارزان‌تر از بنزین سوپر است، باید در عین حال به سیاستمداران گوشزد کنید که این کار ممکن است چه پیامدهایی در کل جهان داشته باشد.

شناسایی راه‌حل

(۱) تعیین آثار کمی یا کیفی.

مثال: پروژه‌های زیرساخت حمل و نقل.

- هزینه‌ها: هزینه‌های ساخت و ساز و نگهداری.
- فواید: صرفه‌جویی در وقت، صرفه‌جویی در سوخت؛ کاهش آلودگی هوا و سر و صدا. کاهش تلفات و صدمات انسانی، استهلاک کمتر اتومبیل‌ها.

(۲) شناسایی سیاستگذاری‌های ممکن یا گزینه‌های سیاستگذاری.

- برای یافتن گزینه‌های سیاستگذاری همیشه ادامه وضع موجود (Status quo) را به عنوان یکی از سیاستگذاری‌های ممکن در گزارش خود داشته باشید.
- می‌توانید از پیشنهادهای سیاستی موجود، سیاست‌های اتخاذ شده در موارد مشابه توسط دیگران، یا از گزینه‌های سیاستگذاری عمومی (مثال: آزادسازی بازار، مالیات و یارانه، قوانین و مقررات، عرضه عمومی کالاها و خدمات، بیمه و پوشش خطرات) استفاده کنید.
- بین ابزارهای سیاستگذاری (به عنوان مثال مالیات کربن) و تنظیمات ابزار (به عنوان مثال جزئیات مالیات گذاری، مانند این که چه کسی معاف است) تمایز قائل شوید، هرچند که می‌دانیم موفقیت سیاستگذاری‌ها به تنظیمات بستگی دارد.

- به سازگاری با قوانین حقوقی یا سایر شرایط محدود کننده توجه کنید.
- به امکان انتخاب سیاست‌گذاری ترکیبی یا سیاست‌گذاری واحد توجه کنید. منظور از سیاستگذاری ترکیبی، مجموعه‌ای از سیاست‌ها است که با ابزارهای متفاوت در پی هدف واحدی باشند.

(۳) شناسایی آثار هر سیاستگذاری.

- تأثیر هر گزینه سیاستگذاری را در هر یک از اهداف پیش‌بینی کنید. ساخت ماتریس اهداف اثرات توصیه می‌شود.
- اطمینان حاصل کنید که تمام سلول‌های ماتریس را تکمیل کرده‌اید.
- مقایسه سیاست‌ها.
- مناسب‌ترین گزینه را پیشنهاد کنید.
- انتظار نمی‌رود در شرایط عدم قطعیت، بهترین گزینه یافت شود ولی می‌توان مناسب‌ترین را یافت و توصیه کرد.

ج) جمع‌بندی (یافته‌ها و توصیه‌ها)

این بخش جای ذکر یافته‌های گزارش است و هم توصیه‌ها، به‌ویژه، بخش توصیه‌ها بسیار اهمیت دارد و می‌توان گفت مهم‌ترین بخش گزارش‌های سیاستی است.

در نوشتن جمع‌بندی (یافته‌ها و توصیه‌ها) توجه کنید که:

- این بخش باید فشرده و موجز و در عین حال شفاف نوشته شود.

- بهتر است هر یک از یافته‌ها یا توصیه‌ها در قالب جمله‌ای کوتاه و در سطری جدا بیاید.

- توصیه‌ها بهتر است با عباراتی امری یا مصدری و تأکیدی اما محترمانه نوشته شود. مثلاً می‌توان نوشت:

بهتر است... انجام شود.

مناسب است به... توجه شود.

یا:

توجه کردن به...

به کارگیری...

- توصیه‌ها باید به موضوع گزارش ربط داشته باشد.

- دقت کنید که یافته‌ها با توجه به اطلاعاتی نوشته می‌شوند که در گزارش آمده است و نباید حاصل مطالبی بیرون از آن

باشند. به‌علاوه، نویسندگان می‌توانند مسائل بی‌جواب، ناکامی‌ها، و ابهام‌های موضوع را نیز در این بخش گزارش دهد.

- توصیه‌ها باید به‌گونه‌ای باشد که کاستی‌های آن حوزه را برطرف کند.

- توصیه‌ها باید انجام‌پذیر باشد و خیال‌پردازانه و دور از دسترس نباشد.

نگارش توصیه سیاستی برای سیاستگذاران

- گزارش سیاستی با مقاله علمی متفاوت است.

- این گزارش باید با توصیه‌های واضح کوتاه و در دسترس به پایان برسد.

- سعی کنید یک خلاصه مدیریتی را همراه با نتیجه‌گیری اصلی در آغاز گزارش بگنجانید.

- از نشانه‌گذاری‌ها و نمودارها استفاده کنید.

- جزئیات عددی (در صورت لزوم) می‌توانند در ضمیمه باشند.

- برای سازماندهی تفکر و ارائه نتایج همیشه یک ماتریس اهداف/گزینه‌ها در گزارش خود در نظر بگیرید.

خ) منابع

در نوشتن مشخصات منابع از یک روش استاندارد بین‌المللی استفاده کنید.

ح) پیوست‌ها

ممکن است لازم بدانید موضوعی را اثبات کنید یا مطلبی را به صورت مشروح بیاورید. جای این مطالب در متن گزارش نیست،

بلکه برای پرهیز از طولانی شدن گزارش باید آن‌ها را در پیوست آورد. توجه کنید که سیاست‌مداران و تصمیم‌گیران معمولاً فرصت ندارند که مطالب مفصل را بخوانند. بنابراین، متن گزارش باید حتی‌الامکان کوتاه باشد و مطالب اضافی باید در پیوست بیاید.

منبع

برای نوشتن بخش‌هایی از این شیوه‌نامه از کتاب زیر استفاده شده است:
سیدان، مریم. *آشنایی با آیین نگارش علمی و اداری*. تهران: مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف. چاپ ۱۳۹۸.۲.

تحليل بلند

پرواز سیمرغ ایرانی

محمد جواد ظریف



«پرواز سیمرغ ایرانی :

روایت عزت و مدیریت اختلافات»^۲

محمد جواد ظریف^۳

مقدمه

ناکامی آمریکا و رژیم اسرائیل در رسیدن به اهداف پلیدشان در دو جنگ تبهکارانه و امضای یادداشت تفاهم عزتمندانه به وسیله رئیس‌ان جمهور ایران و آمریکا برای مدت کوتاهی یک پنجره استثنایی برای ورود به دیپلماسی با روایت پیروزی برای کشور گشود که می‌باید از آن برای جلوگیری از شروع مجدد درگیری از راه رسیدن به توافق و مدیریت تنش با آمریکا استفاده شود. زمان برای نهادینه کردن پیروزی مردم و رزمندگان در پهنه سیاست جهانی بی‌پایان نیست، چرا که بدون دستیابی به توافق نهایی در بازه‌های پیش‌بینی شده، بهبود چشمگیر شرایط اقتصادی آسان نخواهد بود و نمی‌توان امکان ناآرامی‌های داخلی و/یا تجاوز دوباره به ویژه پس از پایان انتخابات آمریکا را از نظر دور داشت. روشن نیست در چنان شرایطی، جایگاه کنونی جمهوری اسلامی ایران باز یافتنی باشد.

بی‌گمان در جهان پساقطبی کنونی، آمریکا در حال افول است. به دلیل تکرر و تنوع منابع و مراکز قدرت، جایگاه بنگاه‌ها و سازمان‌های غیرحاکمیتی، افول اتحادهای دائمی و ظهور ائتلاف‌های موضوعی، آمریکا و یا هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند در جایگاه هژمون جهانی یا منطقه‌ای ایفای نقش کند^۴. دو ناکامی آمریکا در یک سال گذشته در برابر مردم دلاور و رزمندگان قهرمان ایران بهترین گواه برای این روند تاریخی است. اما رفتار کشورها به ویژه روسیه و چین در دو جنگ اخیر نشان داد که رقیبان جهانی آمریکا هم با ایران در برابر آمریکا و حتی رژیم صهیونیستی نه تنها هم‌پیمان نمی‌شوند بلکه همکاری معناداری نیز نخواهند کرد. درست است که قطعنامه شرم‌آور ۲۸۱۷ شورای امنیت ملل متحد علیه جمهوری اسلامی ایران در روزهای آغازین جنگ رمضان، بی‌اعتباری و بی‌حیثیتی سازمان ملل متحد را نمایان ساخت، اما هم‌بانی شدن ۱۳۶ کشور (که بیشتر آنها از جنوب جهانی بودند) با متجاوزان در این قطعنامه نشان داد که حتی دوستان و همفکران ایران در جنوب جهانی از ایستادن در کنار ایران در هم‌آوردی با آمریکا و هم‌پیمانان غربی و عربی آن گریزانند.

جایگاه ایران و فرصت‌های پیش رو

در پی امضای یادداشت تفاهم ۲۷ خرداد ۱۴۰۵ به وسیله رئیس‌ان جمهور ایران و ایالات متحده، سه دریچه مهم برای دیپلماسی کارآمد و راهگشا برای جمهوری اسلامی ایران ایجاد شده است که باید از آن بیشترین بهره‌برداری در کوتاه‌ترین زمان صورت

۲. چارچوب اصلی این مقاله در زمستان ۱۴۰۳ طی چند گزارش در معاونت راهبردی ریاست جمهوری به صورت محرمانه و آشکار توسط نگارنده ارائه شد. در روزهای نخستین جنگ ۱۲ روزه، نسخه روزآمد شده آن با عنوان «پرواز ققنوس از خاکستر جنگ» در گروه‌های بسته در فضای مجازی به اشتراک گذاشته شد. در مرداد ۱۴۰۴ نسخه روزآمدتری با عنوان «طرح پایان جنگ، روایت عزت و مدیریت اختلافات» در اختیار مسئولان کشور قرار گرفت و دوباره برای پیشگیری از جنگ رمضان در دی ماه ۱۴۰۴ تقدیم شد. اینک با استفاده از فرصت توافق اخیر با حفظ چارچوب کلی اولیه و روزآمد کردن آن در این نوشتار منتشر می‌شود.

۳. دانشیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران؛ بنیانگذار و رئیس اندیشکده پایاب.

۴. نگارنده پایان هژمونی را در مقاله‌ای در زمستان سال ۱۳۸۱ خورشیدی در مجله دانشگاه هاروارد پیش‌بینی کرد.

Zarif, M. Javad "Indispensable Power: Hegemonic Tendencies in a Globalized World," *Harvard International Review*, Winter 2003.

گیرد^۵. از دید نگارنده بازه شصت روزه پیش‌بینی شده، بهترین زمان برای بهره‌برداری از این توان‌مندی است و مذاکره‌کنندگان ایرانی می‌توانند با پیش‌نهادن رهیافت چندوجهی که چارچوب کلان آن در این نوشتار آمده است ابتکار عمل در گفتگوها را به دست گیرند.

کلیدی‌ترین فرصت، حضور مردم و توان و اراده جمهوری اسلامی ایران برای ایستادگی از یک سو و وارد آوردن خسارت جدی به آمریکا، اسرائیل و هم‌پیمانان منطقه‌ای آنها از سوی دیگر است. تمامی پیش‌بینی‌های نتانیاهو و ترامپ که از ناتوانی پاسخگویی نظامی تا شورش همگانی و حتی فروپاشی سرزمینی ایران را در بر می‌گرفت، در فاصله کمتر از یک هفته و با وجود شهادت رهبر فرزانه و فرماندهان ارشد نظامی فرو ریخت و از همان زمان بازه فرصت ایران برای بهره‌برداری از این اهرم آغاز شد. روی آوردن نزدیک‌ترین هم‌پیمان اسرائیل در خلیج فارس به ایران نمایانگر کارآمدی این اهرم است که باید پیش از فرسوده شدن مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

همین نکته نمایانگر فرصت دوم ایران است. این دو جنگ نشان داد که با وجود همسویی‌ها، نه تنها اهداف کشورهای منطقه با آمریکا و اسرائیل همسان نیست، بلکه حتی هنوز اهداف آمریکا با اهداف رژیم همسان نشده است. لازم به یادآوری است که همسویی با همسانی یکی نیست. به علاوه، همان‌گونه که در نوشتارهای پیشین هشدار داده شده بود، در بازه زمانی میان جنگ دوازده روزه و جنگ رمضان، نتانیاهو توانست با دامن زدن و بهره‌برداری از فجایع دی ماه ۱۴۰۴، خیال‌بافی همراهی مردم دلاور ایران با متجاوزان را در ذهن بیمار ترامپ و حتی سردمداران منطقه بنشاند و ترامپ را وارد گرداب نافرجام جنگ جنایتکارانه رمضان نموده و برخی زمامداران منطقه را نیز همراه سازد. با این همه، نباید فراموش کرد که رژیم همواره خواهان فروپاشی ایران به عنوان یک هویت ملی و سرزمینی مزاحم بوده و خواهد بود. اما آمریکا امروز فهمیده است که فروپاشی سامانه زمامداری ایران اگر ناممکن نباشد، ساده نیست، و حتی به فرض محال موفقیت ابتدایی، آمریکا را برای مدتی طولانی گرفتار ایران و غرب آسیا خواهد کرد و آن را از پیگیری هدف راهبردی خود که مهار چین و جلوگیری از شکل‌گیری نظم جهانی جدید است باز خواهد داشت. فضای داخلی ایالات متحده نیز به تدریج با سیاست «اول اسرائیل»^۶ که سال‌هاست توسط حامیان آن رژیم در شبکه‌های پیچیده اقتصادی، سیاسی، رسانه‌ای و هنری ایالات متحده به شیوه پنهان و مرموز دنبال می‌شده^۷ و کمتر کسی شهادت رودرویی با آن را داشت^۸ آشنا شده و رسانه‌های جریان اصلی نیز امروز از این عبارت که روزگاری با انگ «ضد یهودی»^۹ سرکوب می‌شد استفاده می‌کنند^{۱۰}. کشورهای منطقه نیز فهمیده‌اند که تنها جایگاه آنها از دیدگاه اسرائیل و آمریکا، سپر بلای رژیم است. با درس گرفتن از گذشته نزدیک، باید پیش از تلاش رژیم و پشتیبانان پرنفوذش برای پرکردن شکاف میان «همسویی و همسانی» از این فرصت بهره‌برداری بهینه نمود. سومین ستون توان‌مندی ایران، روشن شدن اهمیت جهانی تنگه هرمز و توان و اراده ایران برای آسیب رساندن متقابل به اقتصاد جهانی از این طریق است. زمانی که متجاوزان از آستانه جنگ گذشتند، ایران نشان داد که توان و اراده عملی کردن تهدید چند دهه‌ای خود را داراست. امروز روشن است که اگر دیگران از طریق جنگ و یا حتی تحریم، ایران را از بهره‌برداری از تنگه هرمز محروم کنند، ایران نیز می‌تواند تنگه را برای جهان ناامن سازد؛ به عبارت دیگر، ایران نشان داد که تنگه هرمز یا برای ایران هم

۵. «الْفُرْصَةُ تُرْمَرُ مَرَّ السَّحَابِ فَانْتَهَزُوا فُرْصَ الْخَيْرِ» (نهج البلاغه فیض، ص ۱۰۸۶) «فرصت مانند ابر از افق زندگی می‌گذرد، مواقعی که فرصت‌های خیری پیش می‌آید غنیمت بشمارید و از آن‌ها استفاده کنید»

6. Israel First

7. Lilienthal, Alfred. The Zionist Connection: What Price Peace. New York: Dodd, Mead and Company, 1978.

۸. معروفترین اثر در این زمینه توسط نظریه‌پرداز برجسته آمریکایی، استفن والت و جان مرشایمر - که یکی از پایه‌گذاران مکتب رئالیسم تدافعی و دیگری رئالیسم تهاجمی است - در سال ۱۳۸۶ خورشیدی (۲۰۰۷ میلادی) با نام لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا منتشر شد و نفوذ گسترده لابی اسرائیل در آمریکا را مستند کرد. مرشایمر، که استاد دانشگاه شیکاگو بود همراه با استفن والت که استاد دانشگاه هاروارد بود، ابتدا مقاله مفصل خود با همین عنوان را در اسفند ۱۳۸۴ (مارس ۲۰۰۶) در سلسله پژوهشی در دانشکده کنده دانشگاه هاروارد منتشر کردند

Mearsheimer, John J., and Stephen M. Walt. The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy. Faculty Research Working Paper Series, RWP06-011. Cambridge, MA: Harvard University, John F. Kennedy School of Government, March 2006.

مقاله موجی از واکنش‌های ساختاری و حتی مالی لابی اسرائیل را بر انگیخت تا جایی که دانشگاه ناگزیر شد نشان خود را از روی نسخه مجازی مقاله بردارد. Bhayani, Paras D. "KSG Seeks Distance from Paper." *The Harvard Crimson*, March 24, 2006.

9. Anti-Semitism

10. Lamothe, Dan, et al. "U.S. Bears Brunt of Israel's Missile Defense, Pentagon Assessments Show." *The Washington Post*, May 21, 2026.

هست یا برای هیچکس نیست.

البته هیچیک از این سه توان و فرصت ایران دائمی نیستند. تنگه هرمز بهترین ضمانت برای هر توافقی در آینده است، اما بسته ماندن آن برای مدتی طولانی و یا بهره‌برداری‌های کوتاه‌مدت سودجویانه نه تنها اجماع جهانی (با همراهی چین) در برابر ایران خواهد ساخت، بلکه با وادارسازی دیگر کنشگران برای یافتن راه‌های جایگزین، جایگاه راهبردی تنگه هرمز را فرو خواهد کاست. همچنین، تداوم درگیری و یا تعلیق و فشارهای نظامی، اقتصادی و سیاسی برآمده از هریک از این دو وضعیت می‌تواند توان مردمی و نظامی ایران را فرو بکاهد. افزون بر این، همان‌گونه که نتانیا‌هو در بازه ۹ ماهه میان دو جنگ نشان داد، استمرار تنش‌های مدیریت نشده میان ایران و آمریکا به رژیم اجازه خواهد داد با کمک لابی قدرتمند خود و یا با قراردادن آمریکا در برابر عمل انجام شده ناهمسانی بنیادین اهداف خود با آمریکا را منتفی و یا بی‌وجه کند.

بر این پایه، انتخاب عقلانی جمهوری اسلامی ایران بهره‌برداری پرشتاب و خودباورانه از این فرصت برای جهشی تاریخی به سوی آینده‌ای روشن و الهام‌بخش برای نسل‌های آینده ایران و منطقه پیرامونی است. ایران آینده می‌تواند با پشتوانه توان‌مندی‌های طبیعی و انسانی، همچون مردم دل‌آور، تمدن دیرینه، فرهنگ اصیل، تاریخ پرافتخار و جغرافیای بی‌مانند خویش، نقش تاریخی خود را به عنوان «پیوندگاه جهانی» بازبانی نماید. برای دستیابی به این چشم‌انداز، با نگاه مبتنی بر آینده‌پردازی فرصت‌مدار، می‌توان چارچوب نهادینه‌سازی و بهره‌برداری از جایگاه کنونی جمهوری اسلامی برای جهش به این آینده را بر پایه «تهادینه سازی روایت دستاوردها»، «راهبرد ملی برای پایان تهدیدمداری و آغاز فرصت‌مداری» و «راهکار دیپلماسی چندوجهی فرصت‌مدار با اعتماد به توان ملی» پایه‌ریزی کرد.

الف) نهادینه سازی روایت دست‌آوردها: آشتی با گذشته برای خلق آینده

با نگرش به حال‌وهوای جامعه و کنش‌های دو دستگی‌آفرین و نومیدکننده پس از اعلام دستیابی به یادداشت تفاهم، بایسته است بی‌درنگ یک روایت میهنی از دستاوردها آفریده شود و پیرامون آن هم‌آوایی و همبستگی میهنی پایه‌ریزی گردد. دال مرکزی این روایت که با دستاوردهای دو جنگ تحمیلی سازگار است و تنها باید نهادینه شده و پذیرش همگانی پیدا کند، جهش به پیش از جایگاه خودباوری است و نه چرخش به گذشته، عقب‌نشینی از سیاست‌ها و یا نوشیدن جام زهر.

برای درک ارزش دستاوردهای اخیر، باید دانست که دغدغه تاریخی ایران تضمین امنیت سرزمینی ایران در برابر تهدیدهای بیرونی بوده است. با همه ناهمسانی‌ها و ناسازگاری‌های سیاست‌های قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی، نگرانی مشترک و اولویت هر سه حکومت، چاره‌جویی برای این نگرانی بوده است. امروز پس از دویست و بیست سال^{۱۱}، این دستاورد تاریخی در جمهوری اسلامی به برکت رهبری امام و رهبر شهید، ایستادگی مردم و جان‌فشانی رزمندگان حاصل شده است.

در جنگ تحمیلی صدام، ایران برای اولین بار از سال ۱۱۸۳ خورشیدی (۱۸۰۴ میلادی) توانست از مرزهای خود در برابر حمله خارجی باوجود پشتیبانی کشورهای بزرگ جهان از متجاوز دفاع کند. در دوره ۴۰ سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۹۷)، ایران یکپارچگی سرزمینی و منافع خود را با وجود به چالش کشیدن ساختار روابط جهانی و تنش سنگین با آمریکا حفظ و نهادینه کرد. کشور در بازه زمانی ۱۳۹۷ تا کنون، با ترکیبی از دیپلماسی و توان نظامی توانسته است اراده و توانمندی خود برای دفاع از کشور را نشان دهد. ناکامی اسرائیل در دستیابی به اهداف خود در تجاوز دوازده روزه به ایران و ناچاری آمریکا برای ورود به جنگ برای نجات رژیم نمایانگر «درماندگی اسرائیل» بود. شکست خفت‌بار دو قدرت اتمی در جنگ رمضان در به زانو در آوردن ایران باوجود جنایاتی از به شهادت رساندن رهبر فرزانه تا کودکان مینابی نشان داد که ایران امروز برای نخستین بار در دو قرن گذشته می‌تواند از دستیابی متجاوزان به اهداف‌شان جلوگیری کند.

البته در جهان بیرونی این دستاورد همیشگی نیست و باید با دستاوردهای سیاسی، اقتصادی، فناوری، اجتماعی و محیط زیستی نهادینه شود. اما از آنجا که دوران کنونی، زمانه نبرد روایت‌هاست، می‌بایست روایت درستی از این حرکت تکاملی ایران در تأمین امنیت و سپس نهادینه‌سازی و گسترش آن با دستاوردهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پردازش و فراگیر گردد. نباید اجازه

۱۱. معاونت راهبردی رئیس‌جمهور، راهبرد وفاق برای تأمین امنیت ملی مبتنی بر رویکردی تاریخی به مسائل امنیت ملی ایران، بهمن ۱۴۰۳.

داد دشمنان خارجی و ناآگاهان داخلی از این دستاورد تاریخی روایت ذلت، عقب‌نشینی یا پشیمانی از گذشته برسازی کنند.

ب) راهبرد ملی: پایان تهدید مداری و آغاز فرصت مداری

ایران به عنوان دیرینه‌ترین تمدن-دولت^{۱۲} در جهان، در گستره تاریخ بلند خود همواره آماج تجاوزها و اشغالگری‌ها بوده است. مردم سرافراز و تمدن و فرهنگ پویای ایرانی در چند هزاره گذشته توانسته‌اند با همه این هجمه‌ها، تجاوزها و ستم‌ها، هویت ملی خود را حفظ کرده و بیگانگان را در فرهنگ و تمدن پویای خود جذب و هضم کنند. همزمان این تجربه تاریخی به ذهنیتی تهدید مدار در روان فردی و اجتماعی ما ایرانیان دامن زده که به رفتار فردی، خانوادگی، اجتماعی، ملی، منطقه‌ای و جهانی ما شکل داده است.

از این رو، اکنون که توانسته‌ایم «دوران بزن در رو»^{۱۳} را پایان دهیم، لازم است ضمن هوشیاری در برابر چالش‌های بیرونی و درونی، نگاه تهدید مدار تاریخی خود را با نگاه فرصت مدار جایگزین کنیم تا امکان پیشرفت فراهم شود. نگاه فرصت مدار تنها یک تغییر گفتمانی برای زمامداران و مردم نیست. بدیهی است این جهش گفتمانی نباید تنها در شعار خلاصه شود. این جهش باید خود را در شیوه برخورد سامانه زمامداری با مردم در داخل و روش کنشگری با دیگر کشورها، نهادهای چندجانبه و دیگر کنشگران در خارج نمایان سازد. باور به مردم به عنوان بزرگترین ستون بازدارندگی کشور^{۱۴}، نرم خویی با شهروندان^{۱۵} و هم‌افزایی و شکوفاسازی توان‌مندی‌های جامعه مدنی و بخش خصوصی و کنشگران غیردولتی پیش‌نیاز داخلی فرصت مداری است. مردم در دو جنگ اخیر نشان دادند که کلیدی‌ترین ستون دفاع از این مرز و بوم هستند. این جایگاه می‌بایست به رسمیت شناخته شده و متناسب با چنین نگرشی شیوه کنش سامانه زمامداری با مردم بازنگری شود. برخورد با سازمان گسترده نفوذ در کشور پیش‌نیاز دیگر این حرکت است؛ چرا که این سازمان همانند گذشته کلیدی‌ترین سد در برابر این جهش به سوی آینده خواهد بود. در پهنه پیرامونی و جهانی، باور به دیپلماسی به عنوان یکی از ستون‌های کلیدی امنیت ملی و ابزار کانونی نهادهای سازی دیگر ستون‌های قدرت ملی^{۱۶} از پیش‌نیازهای این جهش به سوی آینده است. بازگرداندن کشور به جایگاه مناسب در زنجیره تولید و ارزش جهانی بایسته رویکرد نوین ایران است. پیوند میان دیپلماسی و توان‌مندی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور پیوندی کلیدی و دوسویه است. اراده ملی، انسجام داخلی، توان نظامی و حضور در زنجیره‌های ارزش جهانی بسیاری از تهدیدها را خنثی نموده و فضای مناسب کنشگری برای کارگزاران دیپلماسی فراهم می‌آورد. همزمان جایگاه کشور در پهنه جهانی زمینه را برای نهادهای سازی و بهبود این توانمندی‌ها فراهم می‌سازد.

تغییر نگرش از تهدید مداری به فرصت مداری پیام مناسب را به ایرانیان داخل و خارج خواهد داد و اجماع شکننده ملی کنونی در برابر تجاوز را استوار و پایدار خواهد ساخت. همچنین بازتاب این رویکرد خودباورانه و فرصت مدار در گفتار و عمل در سیاست خارجی، جهان را نیز با فرصتی روبرو خواهد کرد که عقلای منطقه و جهان آن را فرصتی برای جلوگیری از درگیری‌های آینده و در راستای منافع خود خواهند انگاشت، هر چند اسرائیل و تندروها از آن عصبانی بوده و کارشکنی نمایند.

ج) راهکار: توازن فراگیر و دیپلماسی چندوجهی فرصت مدار

12. Civilization state

۱۳. برگرفته از بیانات رهبر شهید انقلاب. <https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=29639>

۱۴. «إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِتَرْهٍ وَيَأْمُرُكَ بِإِذْنِهِ» (انفال ۶۲) و اگر بخواهند تو را بفریبند، بی‌تردید خدا تو را بس است؛ اوست که تو را با یاری خود و به وسیله مؤمنان نیرومند ساخت.

۱۵. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...» (آل عمران ۱۵۹) پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم خوی شدی، و اگر درشت خوی و سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌شدند؛ بنابراین از آنان گذشت کن، و برای آنان آموزش بخواه، و در کارها با آنان مشورت کن...

۱۶. در نگاه تهدید مدار، تمرکز بر قدرت نظامی و امنیتی بوده و تنها زمانی به دیپلماسی توجه شده که کشور با بحران موجودیتی مواجه شده است. از ماجرای لانه جاسوسی تا پایان جنگ عراق و از چندین دور مذاکرات هسته‌ای تا برجام، عنصر مشترک استفاده از دیپلماسی در بدترین شرایط و تنها در حد رفع تهدید فوری به عنوان «اکل میته» بوده و بلافاصله پس از رفع خطر فوری به مسیر گذشته بازگشته‌ایم. از این رو، این ذهنیت در جامعه ایرانی ساخته شده است که دیپلماسی مساوی وادادگی است.

امضای رئیس جمهور خودشیفته ایالات متحده در پای یادداشت تفاهم ۲۷ خرداد ۱۴۰۵ در کنار امضای ریاست محترم و جان فدای جمهوری اسلامی ایران یک فرصت است و نباید با آن به عنوان یک ضرورت و یا یک تحمیل برخورد شود.^{۱۷} برآیند خودکم‌بینی و نگرش منفی به این رویداد تاریخی بر پایه اصل کلی پیش‌گویی‌های خودکام‌بخش^{۱۸} همان نگاه را جامه عمل خواهد پوشاند.^{۱۹} از این رو، دستیابی به توافق نهایی، پیشگیری از شروع مجدد جنگ و خارج کردن کشور از دوران چشم‌انتظاری و سرگردانی که سال‌هاست دامنگیر کشور شده و امروز در اوج خود است، اولویت بعدی و حتی هدفی کلیدی‌تر از پایان درگیری‌هاست.

برای ایران آینده، پیگیری سیاست «توازن فراگیر» با تمرکز بر همسایگان، روسیه و چین کلیدی است. پیوندهای گسترده و چندلایه با همسایگان اولویت راهبردی همه کشورهاست و برای ایران نیز از جایگاه کانونی‌تری برخوردار است. جنگ رمضان فرصت بی‌همتایی برای ایران در جهان اسلام و جهان عرب فراهم کرده است. جایگاه ایران در افکار عمومی جهان اسلام جهش چشمگیری داشته و کشورهای کرانه جنوبی خلیج فارس نیز به این درک کانونی دست یافته‌اند که پایگاه‌های ایالات متحده در خاک آنان فرصت نیست بلکه با تبدیل کردن آن کشورها به کانون حمله به ایران و دفاع از اسرائیل بزرگ‌ترین تهدید برای آن کشورها شده است. بی‌گمان آمریکا و اسرائیل برای تغییر این نگرش با تمام توان تلاش خواهند کرد و بیش از هر چیز از لغزش‌های ناخودآگاه تبلیغاتی ایران بهره خواهند گرفت. نباید اجازه داد این فرصت کم‌نظیر با کاستی‌های درونی و ترفندهای رژیم صهیونیستی و هم‌پیمانان آن با تهدید جایگزین شود. ایران می‌تواند با گشاده‌رویی، خودداری از تهدید و بازکردن زمینه‌های همکاری درازمدت سیاسی، اقتصادی و امنیتی فرصت کنونی را نهاده‌ینه ساخته و از موفقیت ترفندهای برتری‌خواهانه بیرونی پیشگیری کند. در زمینه سیاسی، افزون بر پیشنهاد‌های پیشین همچون پیمان عدم تجاوز^{۲۰}، ابتکارهای هرمز^{۲۱}، موده^{۲۲} و مناره^{۲۳}، شایسته است ایجاد یک ائتلاف چندجانبه سیاسی با هسته کانونی ایران، ترکیه، عربستان، مصر و پاکستان و با همکاری قطر، عمان، اندونزی، مالزی و دیگر کشورهای همسو برای پیشگیری سیاسی جهانی از کشورگشایی رژیم و به ویژه طرح اسرائیل بزرگ در دستور کار قرار گیرد.

چین و روسیه تا آینده درازمدت همکاران کلیدی ایران در میان قدرت‌های بزرگ خواهند ماند. اما این همکاری باید بر پایه اصالت این پیوندها باشد و نه درماندگی و نیاز ایران. روسیه قدرت اتمی عضو دائم شورای امنیت و همسایه ایران است. پیوندهای همسایگی با این قدرت بزرگ جایگاه راهبردی دارد و نباید به رویدادهای بیرونی وابسته باشد. جایگاه چین در آینده جهان روشن است و همه کشورها از آمریکا و اروپا تا روسیه و جنوب جهانی چین را شریک اصلی تجاری خود می‌دانند. از آنجا که ایران در نگرش جهانی همسویی راهبردی با چین دارد، هرچند این به معنای همسانی راهبردهای ایران و چین در این زمینه نیست، این پیوند جایگاه کلیدی‌تری برای ایران دارد. در کنار این توان‌مندی‌های شگفت‌انگیز چین، همراهی سیاسی و تا اندازه‌ای اقتصادی روسیه و چین با ایران در دوران فشارهای جهانی نیز جایگاه چین برای ایران را بر سایر قدرت‌های بزرگ برتری داده است. فناوری چین در لبه پیشرفت‌های جهانی قرار دارد و از این رو هم‌بستگی با چین از هر جهت عقلانی است. توافق

۱۷. از پیامبر گرامی اسلام نقل شده که تفاءلوا بالخير تجدوه» (میزان الحکمه: ۲۳/۵۳). این مبنای همین احساس است که اگر کسی به دنبال خیر باشد، آن را می‌یابد. اما تطبیق که در قرآن هم به عنوان یک نگرش باطل در برابر خواست خداوند مطرح شده (یس: ۱۸، نمل: ۴۷)، تأثیر منفی شدیدی روی روح و روان انسان دارد.

18. Self-Fulfilling Prophecies

۱۹. برای درک بهتر پیش‌گویی‌های خودکام‌بخش سهامدار اصلی یک کارخانه را تصور کنید که حتی بر اساس داده‌های غلط به این نتیجه می‌رسد که کارخانه‌اش توان هم‌وردی را از دست داده و در آینده به سمت ورشکستگی خواهد رفت. با چنین پیش‌بینی، وی آغاز به فروش سهام خود می‌کند. سهامداران کوچکتر هم با مشاهده این اقدام سهامدار عمده، از او پیروی کرده و سهام خود را برای فروش عرضه می‌کنند. برآیند این اقدام مبتنی بر پیش‌بینی سهامدار عمده، افزایش عرضه سهام در بازار و در نتیجه کاهش قیمت آن شده و رفته‌رفته به سقوط ارزش سهام و ورشکستگی شرکت می‌انجامد. نگارنده این موضوع را در یک صحبت کوتاه در تدکس امیرکبیر توضیح داده است. رک: <https://www.aparat.com/v/hHJdz>.

20. Zarif, M. Javad, "Zarif proposes non-aggression pact for region", IRNA, 26 May 2019.

21. Zarif, M. Javad, "Strait of Hormuz Region Can Find Its Own Solutions," Financial Times, 10 October 2019.

22. Zarif, M. Javad, "Amity instead of Enmity," The Economist, 23 December 2024.

23. Zarif, M. Javad, "In this time of rancour, fear and war, peaceful nuclear cooperation in the Middle East is still possible," The Guardian, 31 July 2025.

«مشارکت جامع راهبردی» و «نقشه راه بیست و پنج ساله» ایران و چین بسترهای مناسبی برای گسترش همکاری‌های آینده میان ایران و چین هستند، چنانچه باور به اصالت این پیوندها و سرشت درازمدت آنها برای سامانه زمامداری، بخش خصوصی و جامعه سیاسی ایران نهادینه گردد.

در توازن فراگیر، بازسازی پیوندها با اروپا و همکاری‌های سازنده اقتصادی، بین‌المللی و سیاسی با کشورهای قاره سبز با درک توان‌مندی‌ها و تنگناهای اروپا گریزناپذیر است. دستاوردهای سیاسی ایران در شکست دادن دولت اول ترامپ در شورای امنیت و مجمع عمومی ملل متحد بدون همکاری اروپا شدنی نبود، همان‌گونه که آمریکا نیز نمی‌توانست بدون همکاری اروپا ادعای بازگرداندن قطعنامه‌های شورای امنیت علیه ایران را به سرانجام رساند. همچنین حضور سنتی اروپا در صنایع و تجارت ایران هر چند کاهنده بوده اما قابل چشم‌پوشی نیست. همزمان، همان‌گونه که در برجام و بحران اوکراین نشان داده شد، «خودمختاری راهبردی»^{۲۴} اروپا خیالی بیش نیست و بنگاه‌های اروپایی به جای توجه به سیاست‌های دولت‌های خود، گوش به فرمان خزانه‌داری آمریکا هستند.

جایگاه برهم‌زننده آمریکا در پیوندهای جهانی ایران انکارناپذیر است؛ هر چند پیوند دوستانه و حتی عادی با آمریکا هیچگاه برای جمهوری اسلامی ایران امکان‌پذیر نبوده و امروز با آغشته شدن دستان زمامداران آمریکایی به خون پاک رهبر شهید و کودکان مینابی، راه بر چنین گزینه‌ای بسته شده است. همزمان تنش و رویارویی با آمریکا بزرگترین مانع پیوندهای جهانی ایران است. از این رو مدیریت تنش با آمریکا پیش‌نیاز پیوند و همکاری با همسایگان، چین، روسیه و جنوب جهانی و برقراری توازن فراگیر در روابط خارجی است. بدون مدیریت تنش با آمریکا، پیوندهای سیاسی و اقتصادی با ایران آنچنان برای دیگر کنشگران جهانی هزینه‌مند است که حتی دوستان همسو با ایران نیز از آن پرهیز داشته و تنها با چالش‌ها و تنگناهای گوناگون و هزینه‌های گزاف به پیوندهای اندک و نامتوازن تن می‌دهند. بدیهی است که هر پیوندی که یک سوی آن انتخاب و چاره‌ای جز ادامه در هر شرایطی نداشته باشد، بی‌تردید رابطه‌ای یک سویه و با کمترین دستاورد خواهد بود^{۲۵}. توجه به این نکته نیز ضروری است که هرگونه مدیریت تنش با آمریکا می‌بایست با نگاه به نگرانی‌های روسیه و چین باشد، به شیوه‌ای که آن دو نیز منافع خود را در کاهش تنش ببینند و نه در قربانی کردن ایران در مذاکرات با ترامپ و جانشینان او. همچنین شایسته توجه است که تجربه‌های فراوان گذشته نشان داده‌اند که مذاکرات غیرمستقیم و با واسطه به دلیل اشتباه در انتقال پیام‌ها و منافع و گرایش‌های میانجی از دستیابی به نتیجه بهینه در زمان مناسب پیشگیری می‌کند^{۲۶}.

اکنون که کشور وارد مذاکرات برای توافق نهایی شده‌است، شایسته است با چشمان باز و آینده‌نگری، چارچوب‌ها و پرونده‌های مذاکره به دقت طراحی شود. دستاوردهای جنگ دوازده روزه و نبرد چندوجهی رمضان، که در یادداشت تفاهم ۲۷ خرداد بازتاب یافت، روند چندین ساله کاهندگی اهرم‌های مذاکره^{۲۷} را متوقف ساخته است. احتمال مانایی این شرایط و یا بهبود آن در آینده قابل پیش‌بینی^{۲۸} ناچیز است. تجربه نشان می‌دهد که مذاکرات تک موضوعی تنها به خالی شدن دست ایران از دستاوردهای جنگ‌های اخیر بدون گرفتن مابه‌ازای مناسب خواهد انجامید. بر این پایه، مذاکره چندوجهی نه به هدف رفاقت با ایالات متحده بلکه برای مدیریت اختلاف با آن کشور با استفاده بهینه و به هنگام از تمامی اهرم‌های موجود راهگشاست. این اهرم‌ها تثبیت ماهیت جمهوری اسلامی و اصول بنیادین سیاست داخلی و خارجی کشور را در مذاکره منطقی و واقع بینانه امکان‌پذیر می‌کند. برای رسیدن به این هدف، روش منطقی و تجربه شده این است که طرف‌ها زمینه‌های اختلاف را به روشنی تفکیک و برای یکدیگر تبیین می‌کنند و بر این اساس مذاکره با هدف (۱) جلوگیری از درگیری‌های نا لازم در پهنه‌های هویتی،

24.Strategic Autonomy

۲۵. همان‌گونه که در رفتار روسیه و چین با ایران در مقایسه با رفتار آنها با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و ترکیه مشاهده کرده‌ایم.

۲۶. ممکن است گفته شود که مذاکرات مستقیم هم نتیجه مطلوبی نداشته ولی آن مشکل در بدبینانه‌ترین نگاه به برجام، در رسیدن به نتیجه در مذاکره نبوده بلکه در عدم اجرای تعهدات بوده است.

۲۷. موضوع هسته‌ای که زمانی دعوای ایران و آمریکا و حداکثر غرب بود، با قطعنامه‌های شورای امنیت به دعوای ایران و جامعه جهانی تبدیل شد و لذا مابه‌ازایی که قبل از سال ۱۳۸۲ در مذاکره با آمریکا قابل حصول بود در برجام نبود. همچنین از دست دادن اهرم‌های مهم قدرت ملی در منطقه از سردار شهید قاسم سلیمانی تا جناب سید حسن ... ادامه آن روند است.

۲۸. البته نگاه به گذشته صرفاً برای آموختن است و حرکت به سوی آینده. دعوای پیرامون اشتباهات گذشته، ما را در گذشته زندانی کرده و به آینده مشابهی رهنمون می‌شود. لذا باید از هر آنچه داریم استفاده کنیم و از پیروزی‌ها و شکست‌های گذشته درس بگیریم ولی در دعوای پیرامون آنها متوقف نشویم.

۲) بهره‌گیری از هم‌پوشانی‌های کوتاه‌مدت و ۳) مدیریت ناسازگاری‌ها در پهنه اختلاف منافع شکل می‌گیرد.^{۲۹}

دسته نخست، گروه پرونده‌هایی است که هیچ‌یک از دو طرف نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند آن‌ها را ببندند. برای نمونه، ایران آماده نیست از استقلال سیاسی، قانون اساسی، مخالفت سیاسی با سلطه و حضور نظامی آمریکا در منطقه یا شناسایی نکردن رژیم صهیونیستی کوتاه بیايد. آمریکا نیز سیاست سلطه‌گری، معیارهای دوگانه، حضور در منطقه و پشتیبانی از اسرائیل را کنار نخواهد گذاشت. در این پرونده‌ها، دو طرف دیدگاه‌های اصولی و هویتی خود را با بیان روشن بازگو کرده ولی روی خطوط قرمز توافق می‌کنند تا از درگیری ناخواسته پیشگیری شود. برای نمونه آمریکا متعهد می‌شود که خود و هم‌پیمانانش از هرگونه تجاوز و اقدام نظامی علیه ایران خودداری کنند و ایران نیز اقدام عملیاتی علیه آمریکا و هم‌پیمانان آن کشور همچون رژیم صهیونیستی انجام نمی‌دهد و در حوزه اقدامات سیاسی و بین‌المللی متمرکز می‌شود. آمریکا حمایت از تأسیس دولت فلسطینی و ایران خودداری از تخریب هر راهکار مورد پذیرش مردم فلسطین را می‌پذیرند. البته خواسته ایران به عنوان مابه‌ازای چنین توافقی نه تنها عدم تعرض آمریکا و متحدانش به ایران و یا خودداری از حمایت از هرگونه تهدید یکپارچگی سرزمینی کشور است، بلکه لازم است این خواسته شامل بیرون رفتن ایران از فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم باشد، که بیشترین عواقب تحریمی اولیه علیه ایران را به همراه داشته است. راهکارهای متعددی برای دستیابی به این هدف از جمله امضای پیمان عدم تجاوز میان ایران و ایالات متحده که در یادداشت تفاهم کنونی نیز پیش‌بینی شده وجود دارد.

دسته دوم، شامل پرونده‌هایی مانند عراق، افغانستان، افراط، مواد مخدر و مهاجرت از یک سو و همکاری‌های علمی، پژوهشی، وضعیت ایرانیان مقیم آمریکا از سوی دیگر است. با وجود ناسازگاری احتمالی دو کشور در اهداف راهبردی، دو طرف در کوتاه‌مدت می‌توانند هماهنگی داشته و یا کمینه از کارشکنی دوسویه پرهیز کنند که برای نمونه در افغانستان به سلطه طالبان و خسارت دو طرف منجر شد.

برشمردن این دسته از پرونده‌ها و ایجاد مسیرهای گفتگو و تماس‌های فوری برای هماهنگی، یکی از راهکارهای دستیابی به این هدف است. باز شدن دفاتر حفاظت منافع در محل سفارت‌خانه‌های دو کشور با حضور مدیریت شده دیپلمات‌های رسمی دو طرف یک سازوکار برای مدیریت این گونه موارد است که همزمان انگیزه قوی برای توافق با توجه به روانشناسی ترامپ نیز ایجاد می‌کند، چون می‌تواند ادعا کند کاری را که رؤسای جمهور پیشین توانش را نداشتند انجام داده است.^{۳۰}

دسته سوم در میان این دو دسته قرار دارند. یعنی اختلافاتی که دو طرف حتی هم‌پوشانی کوتاه مدت منافع و دیدگاه هم ندارند. ولی پرونده‌هایی مانند گروه اول نیستند که با ماهیت نظام‌های سیاسی دو طرف پیوند داشته باشد. برای نمونه، تحریم‌های آمریکا و احکام دادگاه‌های دو کشور، پرونده‌های هسته‌ای، موشکی، کنترل هزینه‌های تسلیحاتی در منطقه، حمایت مالی از تروریسم و پولشویی را می‌توان بیان کرد.

در این موارد نیز باید راه‌هایی برای تبدیل بحران‌های تنش‌آفرین به اختلاف‌های قابل مدیریت پیدا کرد و گام‌های هر طرف برای کاهش نگرانی‌های طرف دیگر و مابه‌ازای هریک مورد توافق روشن قرار گیرد. کلید حل این پرونده‌ها، دستیابی به یک چارچوب مشترک سیاسی فنی در پرونده غنی‌سازی است^{۳۱} که می‌تواند شامل شکل جدیدی از کنسرسیوم منطقه‌ای باشد. همزمان لغو تحریم‌های هسته‌ای در کنگره آمریکا در برابر تصویب پروتکل الحاقی در مجلس، به همراه قانونی که فتوای هسته‌ای رهبری شهید را تبدیل به الزام قانونی کند، می‌تواند تحریم‌ها را به صورت ریشه‌ای حذف نماید^{۳۲}.

در جنگ رمضان، تنگه هرمز به عنوان یک پرونده آبی به غنی‌سازی افزوده شده است. این رویداد می‌تواند بیش از هر زمان

۲۹. رک: پایاب شکیبایی، "سخن پایانی".

۳۰. این اقدام از نظر واقعی بیشتر به نفع ایران و از نظر سمبلیک برای ترامپ حائز اهمیت است. در حالی که آمریکا در دفتر حفاظت تهران از دیپلمات‌های رسمی سوئیس که مرتب جایجا و به روز می‌شوند استفاده می‌کنند، ایران در واشنگتن به استفاده از نیروهای محلی دارای اقامت دائم محدود است که بسیاری از آنها در شرایط بسیار نامناسب سلامتی مجبور به ادامه ایثارگرانه خدمت هستند و هیچ رابطه رسمی و امکان به روز شدن نسبت به سیاست‌های کشور ندارند. به همین دلیل سفارت سوئیس در تهران کانال تبادل پیام است و نه سفارت پاکستان (حافظ منافع ایران) در واشنگتن.

۳۱. یکی از نمونه‌های از دست رفتن اهرم‌ها همین موضوع غنی‌سازی است. در حالی که شاید در زمان نوشتن اولین نسخه از این یادداشت، با سازوکار دیگری این موضوع قابل مذاکره بود، امروز آمریکا به صورت عملی به بخشی از اهداف خود دست یافته است. بازهم تأکید بر این نکته ضروری است که حسرت خوردن در باره گذشته دردی را دوا نخواهد کرد. فقط باید از آموخته‌های گذشته برای حرکت به سوی آینده استفاده کرد.

۳۲. این اقدام متقابل در برجام نیز برای سال ۲۰۲۳ پیش‌بینی شده بود.

دیگری یک اهرم سیاسی و راهبردی برای جمهوری اسلامی ایران بیافریند. این اهرم زمانی بیشترین ارزش را خواهد داشت که هم مشروعیت جهانی داشته باشد و هم توان بازدارندگی آن پایدار بماند. از این رو، راهبرد بهینه برای ایران بهره‌برداری هوشمندانه از تنگه هرمز در چارچوبی است که هم منافع ملی را تأمین کند و هم از شکل‌گیری اجماع جهانی علیه کشور جلوگیری نماید. بر این پایه، آزادی کشتیرانی نه تنها می‌تواند به شکل صریح یا ضمنی، تضمین اجرای هر توافقی باشد، بلکه با بهره‌برداری صحیح و واقع‌بینانه از این اهرم در مذاکرات، می‌بایست آزادی کشتیرانی در تنگه هرمز به عنوان آورده ایران مطرح شود که طرف مقابل می‌باید برای دستیابی به آن خواسته‌های ایران را برآورده کند.

به نظر می‌رسد موضوعات دیگر نیز بتوانند هوشمندانه مدیریت شوند. برای نمونه، ورود به مذاکره پیرامون تسلیحات نباید مساوی خلع سلاح ایران قلمداد و یا برسازی شود. باید به دیپلماسی به عنوان ابزار قدرت اعتماد کنیم. نمونه روشن نیاز به استفاده هوشمندانه از دیپلماسی، هدر رفتن اهرم‌های مذاکراتی در خارج از محیط مذاکره برای دفع شر و بدون هر گونه مابه‌ازایی است. چنین روشی حتی به دفع شر درازمدت نیز نمی‌انجامد، چرا که بارها محدودیت داوطلبانه برد موشک‌های ایران به ۲۰۰۰ کیلومتر توسط فرماندهان نظامی هزینه شده است و نه تنها در برابر آن امتیازی گرفته نشده، بلکه به توقف ادعاهای طرف مقابل نیز نینجامیده است. بر این پایه، در یک مذاکره هوشمندانه همین محدودیت برد موشک‌ها در کنار تعهد در پیمان عدم تجاوز به عدم استفاده ابتدایی از موشک یا انتقال فناوری موشکی به دیگران، می‌تواند در برابر تضمین متقابل عدم تعرض توسط آمریکا و هم‌پیمانان علیه ایران، محدود شدن جنگ‌افزارها و هزینه‌های تسلیحاتی رژیم صهیونیستی و دیگر کشورهای منطقه و خودداری آمریکا و هم‌پیمانان آن از کارشکنی در خرید امکانات پدافندی و آفندی توسط ایران قرار گیرد. در زمینه تروریسم نیز ایران به عنوان قربانی تروریسم خواسته‌های فراوانی در برابر خواسته‌های طرف مقابل دارد که خروج ایران و نهادهای ایرانی از فهرست تروریسم و توقف حمایت از گروه‌های معاند ایرانی از اهم آنهاست. نکته مهم این است که در هیچیک از این موارد، هیچ اقدام یک‌جانبه‌ای بدون مذاکره و تنها برای دفع شر و بدون گرفتن مابه‌ازا نباید انجام شود. اجماع داخلی از هزینه شدن بدون دستاورد اهرم‌ها جلوگیری خواهد کرد.

سخن پایانی

برای این که بتوانیم از ماندن در زندان اشتباهات و افتخارات گذشته رها شویم و بجای تکرار گذشته، آینده متفاوتی را بیافرینیم، باید نخست با گذشته آشتی کنیم، از آن درس بگیریم، کامل شویم و به سوی آینده‌ای وجدآفرین و الهام بخش حرکت کنیم. هدف شمات و ماندن در گذشتن و تاسف خوردن نیست^{۳۳}. باید با آموختن و کنار گذاشتن روایت‌های برساخته نادرست، آینده را خلق کنیم. یکی از این روایت‌ها، ناکارآمدی دیپلماسی و همسان سازی آن با وادادگی است^{۳۴}. برای آفریدن آینده بهتر می‌بایست با همبستگی ملی و اعتماد به نفس برآمده از پایان دادن به «دوران بزن دررو»، فرصت‌ها را دریابیم و سیاست توازن فراگیر را با پشتوانه ایستادگی مردم، توانمندی‌های نظامی و قدرت دیپلماسی آغاز کنیم. آینده از دل این هم‌دلی، هم‌بستگی و هم‌افزایی میهنی آفریده می‌شود.

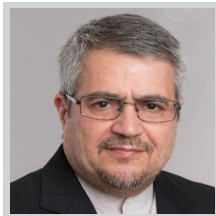
عالمی پر مرغ می‌برند راه
چون نگه کردند آن سی مرغ زود
بیش نرسیدند سی آن جایگاه
بی‌شک این سی مرغ، آن سیم‌رغ بود

۳۳. لَکَيْلًا تَأْسُوْا عَلٰی مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوْا بِمَا آتَاكُمْ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ (حدید ۲۳) تا بر آنچه از دست شما رفت، غمگین نشوید، و بر آنچه به شما ارزانی داشته است، شادمان و دلخوش نشوید، و خدا هیچ گردنکش خودستا را دوست ندارد.

۳۴. باید دانست که تا امروز، دیپلماسی تنها در شرایط اضطرار برای رفع خطر فوری اجازه محدودی یافته و بلافاصله تخریب و تحقیر شده است. اقدامات گسترده تخریبی در فاصله نهایی شدن برجام در تیر ۹۴ تا اجرایی شدن آن در دی ۹۴ نشان می‌دهد که تخریب دیپلماسی پس از عبور از بحران همواره در دستور کار بوده است. دو جنگ تحمیلی رژیم صهیونیستی و آمریکا نیز به دلیل اعتماد به مذاکره و دیپلماسی واقع نشد. شاید اطمینان بیش‌از حد به برآوردها و توانمندی‌های نظامی و رجوع به دیپلماسی تنها به عنوان اکل میته و در شرایط اضطرار و در حد دفع خطرات فوری، کشور را به وضعیت کنونی رسانده باشد. تمرکز بر نگرش تهدید مدار و امنیتی- نظامی کردن همه امور از اینترنت تا حجاب زنان خود عامل مهمی در دور شدن از مردم از یک سو و گسترش نفوذ در کشور از سوی دیگر بوده است.

رقابت آمریکا و چین

غلامعلی خوشرو



رقابت آمریکا و چین:

رقابت دو الگوی حکمرانی در قرن بیست و یکم

غلامعلی خوشرو^{۳۵}

بخش اول: از «WTO» تا «WAR»؛ آغاز دو مسیر متفاوت

رقابت میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری خلق چین، مهم‌ترین تحول ژئوپلیتیکی قرن بیست و یکم است. با این حال، اگر این رقابت صرفاً به عنوان رقابت میان دو قدرت اقتصادی یا دو قدرت نظامی تحلیل شود، بخش مهمی از واقعیت نادیده گرفته خواهد شد. آنچه امروز در برابر ما قرار دارد، رقابت میان دو برداشت متفاوت از توسعه، حکمرانی و نظم بین‌المللی است.

پس از پایان جنگ سرد، بسیاری از نظریه پردازان غربی بر این باور بودند که جهان به سوی یک نظم تک قطبی و یک الگوی مسلط از توسعه و حکمرانی حرکت می‌کند؛ الگویی که اقتصاد بازار، جهانی شدن به رهبری غرب و برتری سیاسی و نظامی ایالات متحده، ارکان اصلی آن را تشکیل می‌داد. اما طی دو دهه گذشته، ظهور چین این تصور را به چالش کشیده است. چین نه از طریق صدور انقلاب، نه با تشکیل ائتلاف‌های نظامی و نه از راه مداخله نظامی، بلکه عمدتاً با اتکا به توسعه اقتصادی، صنعتی، فناوری و سرمایه‌گذاری، جایگاه خود را در نظام بین‌الملل ارتقا داده است.

در مقابل، آمریکا که پس از فروپاشی اتحاد شوروی خود را قدرت بلامنازع جهان می‌دانست، بخش قابل توجهی از منابع راهبردی خود را صرف جنگ‌های طولانی و پرهزینه در افغانستان، عراق، و سپس دیگر بحران‌های خاورمیانه و شمال آفریقا کرد. نتیجه آن شد که در آغاز دهه سوم قرن بیست و یکم، واشنگتن با رقیبی مواجه شد که نه تنها از نظر اقتصادی، بلکه در حوزه فناوری، تولید صنعتی، تجارت و نوآوری نیز توان رقابت بلندمدت با آن را پیدا کرده است.

فرضیه اصلی این تحلیل آن است که رقابت امروز آمریکا و چین، بیش از آنکه رقابت میان دو قدرت باشد، رقابت میان دو الگوی متفاوت حکمرانی است؛ یک الگو مشروعیت و نفوذ خود را از توسعه، فناوری، سرمایه‌گذاری، اتصال اقتصادی، و تولید ثروت به دست می‌آورد و الگوی دیگر همچنان بخش مهمی از قدرت خود را بر برتری نظامی، شبکه‌های امنیتی، تحریم، و ابزارهای فشار سیاسی استوار می‌سازد.

درک این تحول برای ایران اهمیت بنیادین دارد، زیرا بدون شناخت دقیق تغییرات ساختاری نظام بین‌الملل، طراحی یک راهبرد توسعه ملی و یک سیاست خارجی آینده‌نگر امکان‌پذیر نخواهد بود.

سال ۲۰۰۱؛ نقطه عطف تاریخ معاصر

به نظر نگارنده، سال ۲۰۰۱ یکی از تعیین‌کننده‌ترین سال‌ها برای فهم تحولات امروز جهان است. در همان سال، دو قدرت بزرگ جهان دو مسیر کاملاً متفاوت را انتخاب کردند؛ مسیرهایی که آثار آن‌ها امروز، پس از حدود یک ربع قرن، به روشنی قابل مشاهده است.

چین در سال ۲۰۰۱ به سازمان تجارت جهانی (WTO) پیوست. این عضویت صرفاً یک تصمیم اقتصادی نبود، بلکه آغاز مرحله‌ای تازه در راهبرد توسعه این کشور محسوب می‌شد. رهبران چین به این جمع‌بندی رسیده بودند که برای تبدیل شدن به یک قدرت

۳۵. سفیر و نماینده دائم پیشین ایران در سازمان ملل متحد

بزرگ، باید اقتصاد ملی را به اقتصاد جهانی متصل کنند، سرمایه خارجی جذب کنند، فناوری بیاموزند، صنایع داخلی را ارتقا دهند، و به تدریج از تولید کالاهای کم‌ارزش به سمت فناوری‌های پیشرفته حرکت کنند. در همان زمان، آمریکا پس از حملات یازدهم سپتامبر، راهبرد متفاوتی را در پیش گرفت. مبارزه با تروریسم به محور سیاست خارجی این کشور تبدیل شد و مجموعه‌ای از جنگ‌ها و مداخلات نظامی آغاز شد که بیش از دو دهه ادامه یافت. برای توضیح این تفاوت، گاهی از یک تعبیر نمادین استفاده می‌کنم: «چین وارد WTO شد، اما آمریکا وارد WAR شد». این جمله صرفاً یک بازی با واژه‌ها نیست، بلکه بیانگر دو انتخاب راهبردی متفاوت است. یکی توسعه، تجارت، فناوری، و تولید ثروت را در اولویت قرار داد و دیگری بخش مهمی از منابع مالی، انسانی و سیاسی خود را صرف جنگ‌های طولانی و پرهزینه کرد.

دو نوع سرمایه‌گذاری بر آینده

از سال ۲۰۰۱ به بعد، چین سرمایه‌گذاری بی‌سابقه‌ای در آموزش، زیرساخت، صنعت، فناوری، و پژوهش انجام داد. هزینه‌های تحقیق و توسعه این کشور طی دو دهه چندین برابر شد. دانشگاه‌های چین به سرعت گسترش یافتند و هر سال هزارها مهندس و پژوهشگر در رشته‌های راهبردی تربیت شدند. شرکت‌هایی مانند هواوی، بی‌وای‌دی، علی‌بابا، تنسنت، و ده‌ها شرکت دیگر؛ از بازیگران داخلی به شرکت‌هایی با حضور جهانی تبدیل شدند.

چین هم‌زمان بزرگ‌ترین شبکه قطارهای سریع‌السیر جهان را ایجاد کرد، ظرفیت بنادر خود را توسعه داد، در انرژی‌های تجدیدپذیر، خودروهای برقی، هوش مصنوعی، ارتباطات نسل پنجم و صنایع پیشرفته سرمایه‌گذاری گسترده‌ای انجام داد و به یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران تحقیق و توسعه در جهان تبدیل شد.

در مقابل، آمریکا وارد جنگ افغانستان شد؛ جنگی که نزدیک به بیست سال ادامه یافت. سپس جنگ عراق و پس از آن مجموعه‌ای از مداخلات نظامی در خاورمیانه و شمال آفریقا دنبال شد. برآوردهای پژوهشی نشان می‌دهد که این جنگ‌ها هزینه‌های مالی بسیار سنگینی بر اقتصاد آمریکا تحمیل کردند و علاوه بر آن، پیامدهای انسانی، اجتماعی، و سیاسی گسترده‌ای نیز بر جای گذاشتند. هدف این مقایسه، قضاوت اخلاقی درباره این جنگ‌ها نیست، بلکه نشان دادن تفاوت در نحوه تخصیص منابع ملی است. چین بخش عمده ظرفیت خود را صرف توسعه اقتصادی، صنعتی و فناوریانه کرد، در حالی که آمریکا بخش مهمی از توان راهبردی خود را به مدیریت بحران‌های امنیتی اختصاص داد.

پیامدهای دو انتخاب

پس از حدود دو دهه، نتایج این دو مسیر آشکار شد. چین از یک اقتصاد کشاورزی و عمدتاً متکی بر تولید ارزان، به یکی از مراکز اصلی فناوری، نوآوری، و تولید صنعتی جهان تبدیل شد. بر اساس شاخص برابری قدرت خرید، اقتصاد چین از میانه دهه ۲۰۱۰ از اقتصاد آمریکا پیشی گرفت و سهم آن در تجارت جهانی، تولید صنعتی و سرمایه‌گذاری خارجی به طور مستمر افزایش یافت. در مقابل، آمریکا همچنان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان از نظر تولید ناخالص داخلی اسمی، پیش‌تاز بسیاری از فناوری‌های پیشرفته و قدرتمندترین بازیگر نظامی جهان باقی ماند؛ اما هم‌زمان با ظهور رقیبی روبه‌رو شد که فاصله خود را در حوزه‌های کلیدی به سرعت کاهش داده بود.

همین تحول بود که دولت باراک اوباما را به تدوین راهبرد «چرخش به آسیا» سوق داد. این سیاست، در واقع پذیرش این واقعیت بود که مرکز ثقل اقتصاد و سیاست جهانی به تدریج به آسیا منتقل می‌شود و رقابت اصلی آینده، نه در خاورمیانه، بلکه در منطقه هند-اقیانوس آرام شکل خواهد گرفت.

بنابراین، اگر سال ۲۰۰۱ آغاز دو مسیر متفاوت بود، دهه سوم قرن بیست‌ویکم را می‌توان دوره‌ای دانست که نتایج آن دو انتخاب راهبردی به تدریج در ساختار نظام بین‌الملل آشکار شده است. در چنین شرایطی، پرسش اصلی دیگر این نیست که

کدام کشور قدرتمندتر است؛ بلکه این است که کدام الگو توانایی بیشتری برای تولید قدرت، ثروت، فناوری و نفوذ پایدار در جهان آینده دارد. پاسخ به این پرسش، ما را به مرحله دوم این تحول، یعنی جهانی شدن الگوی توسعه چین در دوران شی جین پینگ، رهنمون می‌کند.

بخش دوم: جهانی شدن الگوی توسعه چین و شکل‌گیری رقابت دو پارادایم

اگر سال ۲۰۰۱ آغاز دو مسیر متفاوت برای آمریکا و چین بود، روی کار آمدن شی جین پینگ در سال ۲۰۱۲ مرحله جدیدی از این تحول را رقم زد. تا پیش از آن، اولویت اصلی سیاست چین، توسعه داخلی، صنعتی‌سازی، کاهش فقر، جذب سرمایه خارجی و ارتقای فناوری بود. اما در دوره شی جین پینگ، این تجربه داخلی به تدریج به یک راهبرد جهانی تبدیل شد. به بیان دیگر، چین تنها به دنبال توسعه خود نبود، بلکه تلاش کرد توسعه را به مهم‌ترین ابزار حضور و نفوذ بین‌المللی خود تبدیل کند. در این چارچوب، مهم‌ترین تحول، ارائه ابتکار «کمر بند و راه» بود. بسیاری این ابتکار را صرفاً مجموعه‌ای از پروژه‌های راه‌آهن، بندر یا جاده می‌دانند، در حالی که چنین برداشتی، تصویر کاملی از آن ارائه نمی‌دهد. کمر بند و راه در واقع بیانگر یک نگاه جدید به اقتصاد جهانی و نظم بین‌المللی است؛ نگاهی که بر این فرض استوار است که توسعه پایدار، زمانی تحقق می‌یابد که کشورها از طریق زیرساخت، تجارت، سرمایه‌گذاری، انتقال فناوری و اتصال اقتصادی به یکدیگر پیوند بخورند.

از این منظر، کمر بند و راه فقط یک پروژه عمرانی نیست، بلکه شبکه‌ای از همکاری‌های اقتصادی، مالی، بانکی، صنعتی، انرژی، حمل‌ونقل، اقتصاد دیجیتال، مخابرات و همکاری‌های علمی را در بر می‌گیرد. چین از طریق این ابتکار می‌کوشد میان آسیا، اروپا، آفریقا و بخش‌هایی از آمریکای لاتین، شبکه‌ای از ارتباطات اقتصادی و زیرساختی ایجاد کند که منافع کشورهای مختلف را به همکاری و توسعه مشترک پیوند بزند.

در واقع، چین مفهوم قدرت را از زاویه‌ای متفاوت تعریف می‌کند. اگر در گذشته قدرت عمدتاً با تعداد پایگاه‌های نظامی، ناوهای هواپیمابر یا ائتلاف‌های امنیتی سنجیده می‌شد، در نگاه جدید چین، ظرفیت ساخت راه‌آهن، بندر، نیروگاه، شبکه مخابراتی، پارک صنعتی، مراکز تحقیقاتی و کریدورهای حمل‌ونقل نیز بخشی از قدرت ملی محسوب می‌شود. به همین دلیل، توسعه به مهم‌ترین ابزار سیاست خارجی چین تبدیل شده است.

به نظر نگارنده، یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های چین با بسیاری از قدرت‌های بزرگ گذشته، در همین نکته نهفته است. چین تنها کالا صادر نمی‌کند؛ بلکه تلاش می‌کند ظرفیت توسعه را نیز صادر کند. بسیاری از کشورهای در حال توسعه، همکاری با چین را صرفاً واردات کالا از این کشور نمی‌دانند، بلکه آن را فرصتی برای توسعه زیرساخت، جذب سرمایه، انتقال فناوری و افزایش ظرفیت تولید داخلی خود تلقی می‌کنند. همین ویژگی، نفوذ بین‌المللی چین را از یک نفوذ صرفاً اقتصادی، به نفوذی مبتنی بر مشارکت در توسعه دیگر کشورها تبدیل کرده است.

هم‌زمان با گسترش رقابت راهبردی میان چین و آمریکا، شی جین پینگ مجموعه‌ای از ابتکارهای جهانی را نیز مطرح کرد که در واقع مکمل ابتکار کمر بند و راه و بازتاب بین‌المللی تجربه توسعه داخلی چین هستند:

(۱) «ابتکار توسعه جهانی» (Global Development Initiative) که توسعه را زیربنای صلح، امنیت و رفاه جهانی می‌داند و بر کاهش شکاف توسعه میان کشورهای شمال و جنوب تأکید می‌کند.

(۲) «ابتکار امنیت جهانی» (Global Security Initiative) که امنیت را مفهومی مشترک، فراگیر و تجزیه‌ناپذیر می‌داند و بر گفت‌وگو، اعتمادسازی و حل اختلافات از طریق سازوکارهای سیاسی تأکید دارد.

(۳) «ابتکار تمدن جهانی» (Global Civilization Initiative) که بر احترام متقابل میان تمدن‌ها، نفی برتری فرهنگی، گفت‌وگوی تمدن‌ها و تنوع الگوهای توسعه تأکید می‌کند.

(۴) «ابتکار حکمرانی جهانی» (Global Governance Initiative) که خواهان تقویت چندجانبه‌گرایی، احترام به حاکمیت

ملی، نقش محوری حقوق بین الملل و اصلاح تدریجی نهادهای بین المللی متناسب با واقعیت‌های جدید جهان است. این چهار ابتکار را نباید جدا از یکدیگر تحلیل کرد. آنها اجزای یک منظومه فکری واحد هستند. اگر کمر بند و راه، بعد اقتصادی این منظومه است، این چهار ابتکار، ابعاد سیاسی، امنیتی، فرهنگی و نهادی آن را تکمیل می‌کنند. به همین دلیل، می‌توان گفت که چین امروز صرفاً یک قدرت اقتصادی نیست، بلکه در حال ارائه تصویری متفاوت از نحوه اداره روابط بین الملل است. البته این بدان معنا نیست که الگوی چینی فاقد چالش یا محدودیت است. هر تحلیل واقع‌بینانه‌ای باید نقاط قوت و ضعف را هم‌زمان مورد توجه قرار دهد. چین نیز با مشکلات مهمی روبه‌روست؛ از جمله کاهش نرخ رشد اقتصادی نسبت به دهه‌های گذشته، پیر شدن جمعیت، کاهش نیروی کار، بدهی بالای دولت‌های محلی، مشکلات بخش مسکن، فشارهای ناشی از رقابت فناوری با آمریکا، و محدودیت‌های ناشی از برخی تحریم‌های فناوری. علاوه بر این، برخی پروژه‌های کمر بند و راه نیز در بعضی کشورها با مشکلات مالی، مدیریتی یا سیاسی مواجه شده‌اند و تجربه همه آن‌ها یکسان نبوده است. اما با وجود این چالش‌ها، مزیت اصلی چین همچنان پابرجاست؛ این کشور طی چهار دهه، یک ظرفیت عظیم صنعتی، فناوریانه، مالی، آموزشی، و زیرساختی ایجاد کرده است که به سادگی قابل جایگزینی نیست. چین امروز بزرگ‌ترین تولیدکننده صنعتی جهان، یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران در تحقیق و توسعه، پیشرو در بسیاری از فناوری‌های نوظهور و یکی از مهم‌ترین شرکای تجاری بیش از یکصد و پنجاه کشور جهان است. همین واقعیت نشان می‌دهد که رقابت با چین، صرفاً رقابت با یک اقتصاد بزرگ نیست، بلکه رقابت با یک نظام گسترده تولید، فناوری، نوآوری، و سرمایه انسانی است. در مقابل، ایالات متحده نیز همچنان از نقاط قوت بی‌بدیلی برخوردار است. این کشور بزرگ‌ترین شبکه مالی جهان را در اختیار دارد، دلار همچنان ارز غالب در تجارت و ذخایر ارزی بین‌المللی است، دانشگاه‌های آمریکا در بسیاری از رشته‌ها پیش‌تاز هستند، شرکت‌های آمریکایی در حوزه‌های پیشرفته‌ای مانند هوش مصنوعی، نرم‌افزار، زیست‌فناوری و صنایع دفاعی نقش تعیین‌کننده‌ای دارند، و توان نظامی آمریکا همچنان در سطحی قرار دارد که هیچ قدرت دیگری به تنهایی با آن برابری نمی‌کند. بنابراین، رقابت امروز را نباید به صورت تقابل «قدرت در برابر ضعف» تحلیل کرد. هر دو کشور از ظرفیت‌های عظیم برخوردارند. تفاوت اصلی در اولویت‌های راهبردی و منطق تولید قدرت است. چین در چهار دهه گذشته، توسعه را محور تولید قدرت قرار داده است؛ در حالی که آمریکا، ضمن حفظ برتری اقتصادی و فناوریانه خود، همچنان بخش مهمی از قدرت و نفوذ بین‌المللی خود را از شبکه‌های امنیتی، حضور نظامی و ائتلاف‌های راهبردی به دست می‌آورد. از همین رو، می‌توان گفت که رقابت قرن بیستویکم، بیش از آنکه رقابت میان دو کشور باشد، رقابت میان دو پارادایم حکمرانی است: پارادایمی که توسعه را موتور اصلی قدرت می‌داند و پارادایمی که همچنان امنیت و برتری راهبردی را محور حفظ نظم بین‌المللی تلقی می‌کند. شناخت این تفاوت، مقدمه فهم جایگاه ایران در نظم جدید جهانی و تدوین یک راهبرد ملی متناسب با آن است؛ موضوعی که در بخش پایانی مقاله به آن پرداخته‌ام.

بخش سوم: پیامدهای رقابت دو الگوی حکمرانی برای ایران

اگر تحلیل بالا را بپذیریم، آنگاه مهم‌ترین پرسش برای ایران این خواهد بود که در برابر این تحول تاریخی باید چه راهبردی اتخاذ کند.

به نظر می‌رسد نخستین گام، شناخت دقیق ماهیت تغییرات نظام بین‌الملل است. بسیاری از تحلیل‌ها هنوز با ادبیات دهه ۱۹۹۰ و دوران پس از جنگ سرد به جهان نگاه می‌کنند؛ دورانی که تصور می‌شد نظم بین‌المللی برای مدت طولانی تک‌قطبی خواهد ماند. اما امروز جهان به سمت توزیع متوازن‌تر قدرت حرکت کرده است. این تحول هنوز به معنای پایان نقش آمریکا نیست، اما به روشنی نشان می‌دهد که قدرت‌های نوظهور، به‌ویژه چین، توانسته‌اند در بسیاری از عرصه‌های اقتصادی، صنعتی و فناوریانه، موازنه‌های جدیدی ایجاد کنند.

همچنین این تحول، بیش از هر چیز، مفهوم قدرت را تغییر داده است. در گذشته، قدرت عمدتاً با توان نظامی، گستره ائتلاف‌های امنیتی و نفوذ سیاسی تعریف می‌شد. امروز این عوامل همچنان اهمیت دارند، اما در کنار آن‌ها شاخص‌هایی مانند توان تولید فناوری، ظرفیت نوآوری، کیفیت سرمایه انسانی، قدرت صنعتی، کنترل زنجیره‌های تأمین، زیرساخت‌های دیجیتال، و توان سرمایه‌گذاری نیز به مؤلفه‌های اصلی قدرت ملی تبدیل شده‌اند.

به همین دلیل، توسعه دیگر صرفاً یک هدف اقتصادی نیست؛ بلکه خود به یکی از مهم‌ترین منابع قدرت ژئوپلیتیکی تبدیل شده است. هر کشوری که بتواند فناوری تولید کند، سرمایه جذب کند، دانش بیافریند و در شبکه‌های جهانی تولید و تجارت نقش محوری داشته باشد، نفوذ سیاسی بیشتری نیز خواهد داشت.

این نظم جدید برای ایران هم فرصت ایجاد می‌کند و هم مسئولیت. فرصت از آن جهت که ایران از موقعیت ژئوپلیتیکی ممتاز، منابع عظیم انرژی، جمعیت تحصیل کرده، ظرفیت‌های صنعتی، بازار داخلی قابل توجه، و جایگاه مهم در کریدورهای منطقه‌ای برخوردار است. اما مسئولیت از آن جهت که بدون یک راهبرد توسعه‌محور، این ظرفیت‌ها به مزیت پایدار تبدیل نخواهند شد. از این منظر، همکاری ایران با چین نباید صرفاً به صادرات نفت یا افزایش مبادلات تجاری محدود شود. چنین رابطه‌ای، هر چند مهم است، اما پاسخگوی نیازهای بلندمدت اقتصاد ایران نخواهد بود.

آنچه اهمیت راهبردی دارد، تبدیل روابط دو کشور به یک مشارکت جامع در حوزه توسعه است؛ مشارکتی که انتقال فناوری، سرمایه‌گذاری مشترک، توسعه صنایع پیشرفته، همکاری‌های دانشگاهی، آموزش نیروی انسانی، پژوهش‌های مشترک، اقتصاد دیجیتال، هوش مصنوعی، انرژی‌های نو، حمل‌ونقل، لجستیک، و زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای را در بر گیرد. به بیان دیگر، اگر تجربه توسعه چین برای ایران آموزنده باشد، مهم‌ترین درس آن این است که توسعه صنعتی و فناورانه، نتیجه انباشت تدریجی سرمایه، دانش، مدیریت و برنامه‌ریزی بلندمدت است؛ نه محصول تصمیم‌های مقطعی.

ایران باید تلاش کند روابط اقتصادی خود با چین را از سطح «خریدار و فروشنده» به سطح «شریک توسعه» ارتقا دهد. این امر مستلزم آن است که همکاری‌ها به سمت ایجاد شرکت‌های مشترک، انتقال فناوری، تولید مشترک، سرمایه‌گذاری در صنایع صادرات‌محور، توسعه مراکز تحقیق و توسعه، همکاری میان دانشگاه‌ها، تربیت نیروی انسانی متخصص و حضور فعال ایران در زنجیره‌های تولید منطقه‌ای حرکت کند.

همچنین موقعیت جغرافیایی ایران می‌تواند آن را به یکی از حلقه‌های اصلی اتصال آسیای شرقی، آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس، غرب آسیا و اروپا تبدیل کند. تحقق این هدف، مستلزم سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، بنادر، راه‌آهن، لجستیک، اقتصاد دیجیتال و خدمات مالی است. اگر چنین راهبردی دنبال شود، ایران صرفاً مصرف‌کننده سرمایه یا فناوری نخواهد بود، بلکه به یکی از بازیگران فعال در شبکه‌های جدید همکاری منطقه‌ای تبدیل خواهد شد.

مدیریت روابط با آمریکا

در عین حال، همکاری راهبردی با چین نباید به معنای نادیده گرفتن اهمیت روابط با آمریکا یا سایر قدرت‌های جهانی تلقی شود. ایالات متحده همچنان یکی از مهم‌ترین مراکز نوآوری، سرمایه، فناوری، آموزش عالی و قدرت نظامی جهان است و نقش آن در اقتصاد و سیاست بین‌الملل همچنان تعیین‌کننده خواهد بود. از این رو، راهبرد ایران نباید بر پایه انتخاب میان شرق و غرب شکل گیرد، بلکه باید بر پایه تأمین منافع ملی استوار باشد.

واقع‌بینی ایجاب می‌کند که ایران ضمن گسترش همکاری با چین، تلاش کند اختلافات خود با آمریکا را نیز تا حد امکان از طریق دیپلماسی مدیریت کند. مدیریت اختلاف، به معنای چشم‌پوشی از اصول یا منافع نیست؛ بلکه به معنای کاهش هزینه‌ها، جلوگیری از تشدید بحران و فراهم کردن فضای مناسب برای توسعه اقتصادی است. هرچه تنش‌های غیرضروری کاهش یابد، ظرفیت ایران برای جذب سرمایه، انتقال فناوری، توسعه صادرات و حضور فعال‌تر در اقتصاد جهانی افزایش خواهد یافت.

یک سیاست خارجی توسعه‌محور

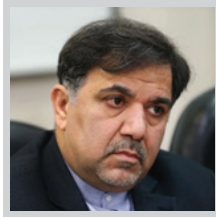
تجربه چین نشان می‌دهد که سیاست خارجی زمانی بیشترین کارآمدی را دارد که در خدمت توسعه ملی قرار گیرد. در بسیاری از کشورها، موفقیت سیاست خارجی با تعداد توافق‌های سیاسی یا دیدارهای دیپلماتیک سنجیده می‌شود، اما در نهایت، معیار اصلی آن باید تأثیر بر توسعه اقتصادی، ارتقای فناوری، افزایش بهره‌وری، ایجاد اشتغال، و بهبود رفاه عمومی باشد. از این منظر، سیاست خارجی ایران نیز باید بیش از گذشته با برنامه توسعه کشور پیوند بخورد. هر توافق خارجی باید از این منظر ارزیابی شود که چه میزان به انتقال دانش، ارتقای فناوری، افزایش سرمایه‌گذاری، توسعه صادرات، نوسازی صنایع، و تقویت توان رقابتی اقتصاد ایران کمک می‌کند.

آینده رقابت جهانی

به احتمال زیاد، رقابت اصلی دهه‌های آینده بیشتر بر سر هوش مصنوعی، نیمه‌هادی‌ها، رایانش کوانتومی، زیست‌فناوری، انرژی‌های پاک، داده، اقتصاد دیجیتال، فضا، آموزش، و نوآوری خواهد بود. کشورهایی که بتوانند در این حوزه‌ها پیشگام باشند، نه تنها ثروت بیشتری تولید خواهند کرد، بلکه نفوذ سیاسی و ژئوپلیتیکی بیشتری نیز به دست خواهند آورد. در چنین شرایطی، سرمایه انسانی، کیفیت دانشگاه‌ها، توان تحقیق و توسعه و ظرفیت نوآوری، به اندازه منابع طبیعی یا توان نظامی اهمیت پیدا می‌کند.

از بازدارندگی تا امنیت شبکه‌ای

عباس آخوندی



«از بازدارندگی تا امنیت شبکه‌ای»

بازاندیشی امنیت خلیج فارس در عصر ژئواکونومی»

عباس آخوندی^{۳۶}

نگاهی از منظر اقتصاد سیاسی به تحولات منطقه و جهان، پرده از تضعیف نظم لیبرال و ظهور قدرت‌های نو مرنکانتیلیستی برمی‌دارد. رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر کنترل زنجیره‌های تأمین و ارزش، جهان را با مخاطرات ناشناخته‌ای روبه‌رو ساخته است. در نتیجه آن که نظم جهانی در وضعیت تعلیق نسبی درآمده است. واقعیت آن است که خلیج فارس صرفاً یک فضای ژئوپلیتیکی نیست، بلکه یکی از گره‌های حیاتی زنجیره‌های جهانی انرژی، تجارت و ارزش است. در چنین شرایطی، رویکردهای کلاسیک امنیتی مبتنی بر بازدارندگی و موازنه قوا به‌تنهایی قادر به مدیریت مخاطرات نیستند و باید جای خود را به نوعی نظام امنیت شبکه‌ای مبتنی بر مدیریت ریسک بدهند.

با توجه به منطق بازی سرجمع صفر در اندیشه‌ی مرنکانتیلیستی که در نتیجه‌ی آن نزاع‌ها در سطح بازیگران جهانی و منطقه‌ای بالا گرفته‌است، این پرسش به میان می‌آید که در چنین شرایطی امنیت خلیج فارس چگونه تأمین می‌شود؟ و آیا اساساً امکان دستیابی به توافقی پایدار و برد-برد میان ایران و بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای چون آمریکا وجود دارد؟ و اگر نه، منطقه چه آینده‌ای خواهد داشت؟ این نوشته بر این تأکید دارد که با توجه به جایگاه قدرت‌های جهانی، رقابت آمریکا و چین، موقعیت متفاوت کشورهای جنوب خلیج فارس و روندهای نوظهور در منطقه، معادلات امنیتی آینده بیش از آنکه بر مفهوم سنتی دفاع امکان استوار شدن داشته‌باشد، بر مبنای مدل‌های مدیریت ریسک قابل تأمین است. مدل عملیاتی این ایده شکل‌دهی یک نظام امنیت شبکه‌ای با هدف کنترل مخاطرات است و لازمه‌ی آن حضور و مشارکت بازیگران منطقه‌ای و بازیگران بزرگ جهانی است. منظور از امنیت شبکه‌ای مجموعه‌ای از ترتیبات نهادی، همکاری‌های عملیاتی و سازوکارهای مدیریت ریسک است که با هدف حفظ عملکرد پایدار شبکه‌های حیاتی انرژی، تجارت، مالی، فناوری و حمل‌ونقل در برابر مخاطرات سیاسی، نظامی، اقتصادی و فناورانه طراحی می‌شود. بر اساس این تعریف، موضوع اصلی امنیت دیگر صرفاً حفاظت از مرزها یا بازدارندگی نظامی نیست، بلکه تضمین تداوم عملکرد شبکه‌هایی است که رفاه، ثبات و امنیت بازیگران مختلف به آنها وابسته است.

پیش از ورود به بحث اصلی شایسته است به این پرسش بیندیشیم که فارغ از حفظ ظاهر در آداب دیپلماسی، آیا بدون حضور یک قدرت جهانی به عنوان ناظر و تسهیل‌گر، مذاکره‌ای از موضع برابر و بر پایه احترام متقابل میان دو قدرت نامتقارن ممکن است؟ این نکته‌ای است که با توجه به رفتارهای خارج از چارچوب حقوق بین‌الملل توسط آمریکا، ذهن سیاست‌مداران در قدرت‌های متوسط را به خود جلب کرده است و در کنفرانس اخیر مجمع جهانی اقتصاد در داووس، رسماً از سوی نخست‌وزیر کانادا عنوان شد. به گمان این قلم، این موضوعی است که طراحان گفت‌وگوهای میان آمریکا و ایران، باید به‌صورت واقع‌نگرانه درباره‌ی آن بررسی کافی داشته باشند. اگر پاسخ به این پرسش مثبت باشد، باید بررسی کرد چگونه می‌توان به چنین وضعیتی رسید؟ چرا که تجربه پس‌انقلاب حتی یک نمونه موفق را نشان نمی‌دهد. اما اگر پاسخ منفی باشد، باید به دنبال راهکارهای جایگزین بود.

هم‌چنان که در پیش‌درآمد بحث گفته شد، روند تحولات جهانی به سمت افزایش ناامنی‌ها در حال حرکت است. بر اساس گزارش برنامه اطلاعات منازعات اوپسالا^{۳۷} تعداد درگیری‌های مسلحانه فعال در دهه ۲۰۲۰ به ۵۵ تا ۶۰ فقره رسیده است. این یکی از

۳۶. استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران

بالاترین سطوح ثبت شده پس از پایان جنگ سرد است. در همین راستا، هزینه نظامی جهانی در سال ۲۰۲۴ بر اساس گزارش موسسه مطالعات صلح استکهلم^{۳۸} معادل حدود ۲.۷ تا ۲.۸ تریلیون دلار است. هر چند این رقم از حیث درصد از تولید ناخالص داخلی جهان رکوردهای پیشین را نمی شکند، لیکن از نظر قدر مطلق رکورد تاریخی جدیدی است. هم چنین، بر اساس گزارش ناشی از پروژه کودتا در مرکز مطالعات پیشرفته کلاین^{۳۹} در دانشگاه ایلینوی در طول سال های ۲۰۲۰ و ۲۰۲۱ تنها قاره آفریقا شاهد شش کودتا بوده است. این گزارش ها حکایت از تشدید خشونت، کاربست مستقیم زور در روابط بین الملل، و تغییر روند نظم جهانی داشته و نشان می دهند که:

- رقابت قدرت های بزرگ (آمریکا-چین-روسیه) افزایش یافته،
- تسلیح اقتصاد (تحریم، کنترل فناوری، و محدودیت سرمایه گذاری) گسترش یافته،
- و نهادهای بین المللی در حل بحران ها کارآمدی کمتری نشان می دهند.

از این منظر، بسیاری از پژوهشگران معتقدند جهان وارد دوره ای از نااطمینانی راهبردی^{۴۰} شده است. در کنار اتفاقات بالا چنانچه به سایر سیاست های مرکانتالیستی که از سوی آمریکا و بعضا اروپا در دوره ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۵ اتخاذ شده است توجه کنیم، روند افزایش خشونت و جریان افزایش امنیتی سازی سیاست اقتصادی را متوجه خواهیم شد. در این ارتباط سیاست های زیر قابل ذکرند:

- تحریم ها افزایش یافته،
- کنترل صادرات فناوری افزایش یافته،
- سیاست های حمایتی تعرفه ای و غیر تعرفه ای اتخاذ شده،
- سیاست صنعتی بازگشته،
- سرمایه گذاری خارجی امنیتی شده،
- زنجیره های تأمین به موضوع امنیت ملی تبدیل شده اند.

اکنون در بستر مذکور پرسش این است که امنیت در منطقه ای پرمناقشه ای چون خلیج فارس و حواشی آن در آسیای میانه و شمال آفریقا چه وضعیتی خواهد داشت؟ و فراتر، پرسش مهم این است که آیا در چارچوب نظریه هایی مانند نو مرکانتالیسم و رئالیسم تهجمی، امکان دستیابی به توافق های عادلانه و مستقیم میان قدرت های جهانی و قدرت های منطقه ای وجود دارد؟ این یادداشت درصدد است که این موضوع را از منظر اقتصاد سیاسی مورد بررسی قرار دهد. در این ارتباط، تجربه کشورهایی مانند امارات متحده عربی، اوکراین، و ونزوئلا وابستگی امنیتی به قدرت های بزرگ است. شکست این استراتژی بارها و از جمله در جنگ رمضان ۱۴۰۵ به اثبات رسیده است. اما کشورهای اروپایی با قدرت متوسط در جریان جنگ سرد، سیاست پیمان های دفاعی مانند ناتو را تجربه کرده اند. سیاست دفاعی نیز با توجه به فروپاشی نظم دوقطبی و با توجه به تغییر بنیادین فناوری های تسلیحاتی اساسا کارکرد پیشین خود را از دست داده است. نمونه ای آن طولانی شدن جنگ اوکراین و ضعف توان نظامی ناتو در دفاع از او است. در پاسخ به این وضعیت، نظریه های جدید از جمله مکتب کپنهاک بیشتر تاکید بر مدیریت ریسک دارند تا سیاست دفاعی. این مطلبی است که کمتر در ایران مورد توجه قرار گرفته است. این سیاست تفاوت بنیادین با سیاست بازدارندگی دارد. در همین جا نیز مناسب است که به این نکته نیز اشاره شود که سلاح هسته ای نیز ارزش بازدارندگی خود را از دست داده است. نمونه ای آن درگیری ایران غیر مسلح به سلاح اتمی با دو کشور مسلح به بمب اتمی است. البته برخی استراتژیست ها هنوز برای سلاح اتمی کارکرد سیاست بقا را قائل هستند. ولی حتی آنها نیز برای تسلیح هسته ای باور به ارزش بازدارندگی ندارند. جدول (۱) تفاوت میان سیاست بازدارندگی دفاعی و سیاست مدیریت ریسک را نشان می دهد. هر چند این

38. Stockholm International Peace Research Institute (SIPRI)

39. Cline Center for Advanced Social Research

40. Strategic Uncertainty

دو سیاست می‌توانند مکمل یکدیگر بوده و به‌طور هم‌زمان به کار بسته شوند.

سیاست بازدارندگی	سیاست مدیریت ریسک
مبتنی بر تهدید (Threat)	مبتنی بر ریسک (Risk)
دشمن مشخص دارد	ممکن است دشمن مشخص نداشته باشد
واکنشی است	پیش‌دستانه
هدف: جلوگیری از اقدام خصم	هدف: کاهش احتمال و پیامد خطر
منطق نظامی و قدرت	منطق حکمرانی و تاب‌آوری
قطعیت نسبی درباره منشاء تهدید	عدم قطعیت در باره منشاء خطر

جدول (۱): سیاست بازدارندگی دفاعی و سیاست مدیریت ریسک

طرح این پرسش‌ها از آن رو اهمیت اساسی دارد که زمینه را برای گفت‌وگو درباره‌ی آینده امنیت منطقه خلیج فارس در چارچوب امنیت جهانی فراهم می‌آورد. واقعیت این است که منطقه در آستانه غلتیدن به دو وضعیت حدی است. یک سناریوی محتمل این است که روند فعلی با شدت بیشتر ادامه پیدا کند؛ به گونه‌ای که برخی کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در جنوب متمایل به امضای پیمان دفاعی با آمریکا شوند و از حد همکاری‌های امنیتی فراتر روند. ادامه‌ی این مسیر عادی‌سازی روابط با اسرائیل و امنیتی‌شدن منطقه برای مدت بسیار طولانی است. سناریوی دیگر تشدید منازعات منطقه‌ای و تداوم جنگ همه علیه همه برای مدت طولانی است. در عین حال شایسته است که به تمنای توسعه در منطقه توجه داشته باشیم. در این ارتباط کشورهای منطقه خلیج فارس اهداف متفاوتی را دنبال می‌کنند؛ از جمله تلاش برای افزایش نقش‌آفرینی در سطح جهانی، دسترسی به فناوری‌های نو مانند هوش مصنوعی، حضور در شبکه‌های اقتصادی بین‌المللی، توسعه صنعت گردشگری پایدار، و سایر اهدافی از این دست. لازمه‌ی تحقق این اهداف برخورداری از سطح بالای امنیت است. آیا این تمنا زمینه‌ی شکل‌دهی یک رویکرد مثبت امنیت‌بخش در منطقه را فراهم می‌آورد؟ ایران چه نقشی می‌تواند بازی کند؟

سناریوی نخست: برخی کشورهای منطقه ممکن است برای تأمین امنیت حداکثری، به سمت همکاری‌های عمیق‌تر امنیتی و حتی پیمان‌های دفاعی با ایالات متحده حرکت کنند؛ به گونه‌ای که حمله به هر یک از این کشورها به منزله تعرض به آمریکا تلقی شود. تا کنون، آمریکا تن به چنین پیمانی نداده است. لیکن ممکن است با بازیگری اسرائیل در جاتی از این هدف تحقق یابد. به نظر می‌رسد که امارات متحده عربی تمایل دارد موقعیت خود را به سطحی از بازدارندگی امنیتی ارتقا دهد که حتی از طریق نزدیکی به اسرائیل و کاهش فاصله با آمریکا، نوعی «امنیت تضمین‌شده» ایجاد کند؛ حتی اگر این روند به فاصله گرفتن از بخشی از جهان اسلام منجر شود. این سیاست به مفهوم کاشتن بذر نزاع دائمی در منطقه و شکل‌گیری «اسرائیل دوم» است. در هر صورت، با توجه به شواهد و رفتار کشورهایی چون امارات و بحرین و همراهی پنهان برخی دیگر از کشورهای منطقه به سادگی نمی‌توان از امکان تحقق این سناریو گذشت و باید در چارچوب آینده‌پژوهی امنیت منطقه‌ای به آن پرداخت.

سناریوی دوم: تشدید وضع موجود و شکل‌گیری جبهه‌های متخاصم فعال در منطقه است. این سناریو به مفهوم جنگ همه علیه همه است که برنده‌ی آن اسرائیل است. قاعدتاً اسرائیل با هرگونه همگرایی در منطقه مخالف است. هرچند به نظر می‌رسد که قدرت‌های جهانی چون آمریکا و چین و حتی اتحادیه اروپا نمی‌توانند با این سناریو، به صورت تمام‌عیار آن، موافق باشند. لیکن، علتی برای تحقق محدود آن جهت کنترل ایران وجود ندارد. هم‌چنین، با توجه به نفوذ لابی صهیونیستی در مراکز

تصمیم‌سازی جهانی نمی‌توان از بررسی امکان‌پذیری تحقق این سناریو به‌سادگی گذشت.

سناریو سوم: در مقابل این دو سناریو، می‌توان به گزینه‌ی سومی مبتنی بر نظریه‌ی «بی‌طرفی فعال» و شکل‌دهی «امنیت شبکه‌ای منطقه» اندیشید. این رویکرد بر شکل‌گیری نوعی استقلال در نظام امنیتی مشترک میان شمال و جنوب خلیج فارس استوار است. لازمه‌ی تحقق این سناریو عبور از «امنیت تهدید محور» به «امنیت نهادی مثبت» است. تحقق آن نیازمند تغییرات جدی در انگاره‌های ذهنی و راهبردی هم در ایران و هم در کشورهای جنوبی خلیج فارس است. نکته‌ی مهم آن که امنیت شبکه‌ای برخلاف امنیت جمعی، نیازمند توافق سیاسی کامل میان بازیگران نیست. کشورها می‌توانند حتی در شرایط رقابت سیاسی نیز در حوزه‌هایی همکاری کنند که منافع مشترک آشکاری دارند. به هرروی، در این زمان و در هنگامه‌ی تشدید منازعات، این بحث بیشتر به‌عنوان یک پرسش مطرح می‌شود تا یک نظریه‌ی قطعی.

در ادامه‌ی بحث و به منظور ارائه‌ی شواهد، شایسته است که به برخی تحولات اقتصادی در منطقه پرداخت. پس از عادی‌سازی روابط امارات متحده عربی و اسرائیل در سال ۲۰۲۰، سطح مبادلات اقتصادی و سرمایه‌گذاری‌های متقابل میان دو طرف رشد قابل توجهی داشته است؛ به گونه‌ای که تجارت و سرمایه‌گذاری مستقیم در سال‌های بعد به ارقام چند میلیارد دلاری رسیده است. بنا به گزارش رسمی وزارت خارجه امارات، میزان تجارت دو جانبه اسرائیل و امارات در سال ۲۰۲۵ به ۳٫۲۰۹ میلیارد دلار رسیده و تجارت تجمعی از سپتامبر ۲۰۲۰ تا مارس ۲۰۲۶ حدود ۱۴٫۰۸ میلیارد دلار بوده است. مهم‌ترین اقلام تجاری عبارت از الماس و فلزات گرانبها، فناوری‌های پیشرفته، تجهیزات پزشکی، محصولات کشاورزی و غذایی، خدمات مالی و فین‌تک، انرژی، آب، و حمل و نقل لجستیک بوده‌اند. جدول (۲) روند روابط اقتصادی اسرائیل-امارات (۲۰۲۰-۲۰۲۵) را نشان می‌دهد.

سال	تجارت دوجانبه (میلیارد دلار)	رویدادهای مهم سرمایه‌گذاری و همکاری
۲۰۲۰	۰.۲	امضای توافق ابراهیم؛ آغاز پروازهای مستقیم، امضای ده‌ها تفاهم‌نامه اولیه.
۲۰۲۱	۱.۲	ورود صندوق‌های اماراتی به سرمایه‌گذاری در فناوری اسرائیل؛ همکاری در فین‌تک، سلامت و کشاورزی.
۲۰۲۲	۲.۵	امضای توافق تجارت آزاد (CEPA)؛ اعلام پروژه‌ها و توافق‌های سرمایه‌گذاری به ارزش چندین میلیارد دلار.
۲۰۲۳	۳	اجرای شدن (CEPA) از آوریل ۲۰۲۳؛ توسعه سرمایه‌گذاری در لجستیک، انرژی و فناوری‌های پیشرفته.
۲۰۲۴	۳.۲۵	تداوم تجارت علیرغم جنگ غزه، رشد حمل‌ونقل، خدمات و سرمایه‌گذاری‌های مشترک.
۲۰۲۵	۳.۲۱	تثبیت روابط اقتصادی؛ مجموع تجارت تجمعی از ۱۴ میلیارد دلار فراتر رفت.

جدول (۲): روابط اقتصادی اسرائیل-امارات (۲۰۲۰-۲۰۲۵)

هرچند برآورد سرمایه‌گذاری مستقیم دشوار است، چون همه معاملات اعلام عمومی نمی‌شوند، با این همه مطالعات بانک‌های سرمایه‌گذاری و نهادهای اقتصادی اسرائیل و امارات نشان می‌دهد که مهم‌ترین سرمایه‌گذاری‌های راهبردی میان این دو کشور عبارت بوده‌اند از:

بخش انرژی

شرکت‌های اماراتی از همان سال‌های نخست به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های گاز طبیعی شرق مدیترانه علاقه‌مند شدند. یکی از مهم‌ترین معاملات، ورود صندوق سرمایه‌گذاری ابوظبی به کنسرسیوم میدان گازی «تامار» بود که ارزش آن حدود یک میلیارد دلار برآورد شد.

فناوری پیشرفته و سرمایه‌گذاری خطرپذیر

امارات به یکی از مهم‌ترین منابع سرمایه برای استارت‌آپ‌های اسرائیلی تبدیل شد. حوزه‌های اصلی عبارت‌اند از: هوش مصنوعی، امنیت سایبری، فناوری مالی، سلامت دیجیتال، و فناوری آب و کشاورزی.

لجستیک و بنادر

همکاری میان بنادر و اپراتورهای لجستیکی دو کشور با هدف اتصال مسیرهای تجاری خلیج فارس، مدیترانه، و اروپا شکل گرفت.

خدمات مالی

بانک‌ها و صندوق‌های سرمایه‌گذاری دو کشور کانال‌های جدیدی برای تأمین مالی پروژه‌های منطقه‌ای ایجاد کردند.

برآورد سرمایه‌گذاری مستقیم (FDI)

بر اساس گزارش‌های مختلف نهادهای اقتصادی اسرائیل، امارات، و مراکز پژوهشی بین‌المللی شاخص برآورد مجموع توافقات و سرمایه‌گذاری‌های اعلام‌شده ۲۰۲۰-۲۰۲۵ بیش از ۱۰ تا ۱۵ میلیارد دلار، سرمایه‌گذاری‌های انجام‌شده یا در حال اجرا حدود ۵ تا ۸ میلیارد دلار، و تعداد شرکت‌های اسرائیلی ثبت‌شده در امارات چند صد شرکت و تعداد توافقات‌های همکاری اقتصادی و فناوری بیش از ۱۲۰ توافق است.

شواهد بالا نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۲۵، امارات بزرگ‌ترین شریک اقتصادی اسرائیل در جهان عرب است. همچنین از منظر اقتصاد سیاسی منطقه، توافق ابراهیم صرفاً یک توافق سیاسی نبود؛ بلکه زمینه شکل‌گیری یک «کریدور سرمایه و فناوری» میان ابوظبی، دبی و تل‌آویو را فراهم کرد. در فاصله پنج سال:

- تجارت دوجانبه از حدود ۲۰۰ میلیون دلار به بیش از ۳ میلیارد دلار رسیده
- تجارت تجمعی از مرز ۱۴ میلیارد دلار عبور کرده
- سرمایه‌گذاری‌های اعلام‌شده به بیش از ۱۰ میلیارد دلار رسیده
- و امارات به مهم‌ترین دروازه ورود اسرائیل به اقتصاد خلیج فارس و آسیا تبدیل شد.

البته روند پیش‌گفته انحصار به روابط امارات و اسرائیل ندارد و با شدت و شفافیت متفاوت سایر کشورها را نیز در بر می‌گیرد. به این شواهد میزان مجموع صندوق ثروت ملی کشورهای جنوب خلیج فارس را باید اضافه کرد که رقمی در حدود ۵ تا ۵,۴ هزار میلیارد دلار است. این رقم از یک سو موجب بلند پروازی‌های این کشورها در ایفای نقش جهانی از سوی آنها خواهد شد و از سوی دیگر مطمئن طمع قدرت‌های بزرگ جهانی در دست‌اندازی به این ثروت است. بنابراین، امکان تحقق سناریوی نخست به هدف تأمین امنیت حداکثری و عبور از ریسک‌های موجود برای کشورهای کوچک و آسیب‌پذیر دور از ذهن نیست.

سناریوی دوم تشدید وضعیت جاری است که در غیاب وجود اراده‌ی فائقه در قدرت‌های جهانی و قدرت‌های منطقه‌ای برای خروج از وضعیت موجود، در حال حاضر محتمل‌ترین سناریو است. با این وجود، تأکید این نوشته بر امکان طرح سناریوی سوم است. مسیری که بر استقلال نظام امنیتی مشترک در منطقه خلیج فارس میان شمال و جنوب استوار بوده، امنیت و ثبات لازم برای تحقق اهداف بلندپروازانه کشورهای منطقه را فراهم آورده، امکان ایجاد یک اجماع جهانی را در بر دارد. لیکن تحقق چنین الگویی مستلزم بازنگری عمیق در انگاره‌های امنیتی و سیاسی همه کشورهای منطقه و تغییر بنیادین سازمان گفت‌وگو در منطقه با حضور قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای است.

توجه به نظریه نو مریکانتالیسم افق جدیدی را فراروی سیاست‌گذاران مبنی بر این که نظم نوین جهانی بیش از آنکه بر الگوهای استعماری مبتنی بر تصاحب طلا و نقره باشد، بر کنترل زنجیره‌های تأمین و زنجیره‌های ارزش استوار است، می‌گشاید. اگر در دوران استعمار کلاسیک هدف اصلی، تصاحب منابع ثروت معدنی بود، در نظم جدید قدرت‌های بزرگ به دنبال تسلط بر نتایج بازی اقتصادی از طریق کنترل شبکه تولید، تأمین، و ارزش هستند. در این چارچوب همان‌طور که در برخی سیاست‌های اقتصادی آمریکا نیز دیده می‌شود، تلاش برای کنترل مسیرهای تولید و زنجیره‌های تأمین به‌عنوان یک ابزار قدرت دنبال می‌شود؛ به‌گونه‌ای که نقش کشورها در این زنجیره‌ها تعیین‌کننده موقعیت آن‌ها در نظم جهانی خواهد بود. در این نگاه، قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کنند بر کل زنجیره تولید، از مرحله اولیه تا مصرف نهایی، تسلط پیدا کنند؛ به‌گونه‌ای که کنترل تمام حلقه‌های این زنجیره‌ها در اختیار آن‌ها قرار گیرد. این منطق در برخی تحلیل‌ها حتی به شکل نوعی مالکیت بر «قلمروی اقتصادی» تعبیر می‌شود. از این منظر رقابت آمریکا با کشورهایی مانند چین تنها از مسیر نظامی یا تعرفه‌ای قابل مدیریت نیست، بلکه تمرکز اصلی بر کنترل نقاط راهبردی زنجیره‌های تأمین از جمله انرژی، مسیرهای تجارت، و کریدورهای حمل‌ونقل جهانی است. در این ساختار، منطقه خلیج فارس یکی از مجموعه حلقه‌های مهم زنجیره‌های جهانی محسوب می‌شود؛ چراکه هم در حوزه تأمین انرژی و هم در مسیرهای حمل‌ونقل و بازارهای جهانی نقش کلیدی دارد. بر این اساس، تلاش قدرت‌های بزرگ این است که کنترل این حلقه‌های زنجیره ارزش را در اختیار داشته باشند و بر روندهای تولید و توزیع جهانی اثر بگذارند. در این ارتباط، مهم این است که به موقعیت ایران در این شبکه توجه شود. واقعیت این است که ایران در میانه این شبکه قرار دارد. لذا می‌تواند در عین حال هم در حوزه تأمین و هم در حوزه ارزش، نقش یک حلقه مهم را ایفا کند. اما پرسش اساسی این است که آیا مزایای این موقعیت صرفاً با رویکرد تهدید محور قابل نقد کردن است و یا آن که می‌تواند به یک ظرفیت تولیدی و سازنده‌ی هم‌افزا تبدیل شود؟ این یکی از پرسش‌های اصلی اقتصاد سیاسی امروز ایران است که باید درباره آن به‌طور جدی اندیشید. جدول‌های (۳) و (۴) زیر نشانگر ساختار اقتصادی کشورهای منطقه است. کشورهای حاشیه خلیج فارس، هر یک نقش و مسئولیت متفاوتی در این زنجیره دارند. برای نمونه، بخش قابل توجهی از تجارت ایران، عربستان، امارات، قطر، کویت، بحرین، عمان، عراق و یمن از طریق این مسیر انجام می‌شود و همین موضوع اهمیت امنیت خلیج فارس را برای همه کشورهای منطقه دوچندان می‌کند. این وابستگی ساختاری نشان می‌دهد که خلیج فارس نه تنها یک پهنه ژئوپلیتیک، بلکه یک گره حیاتی در اقتصاد و امنیت منطقه‌ای است. افزون بر این باید به نقش خلیج فارس در اقتصاد جهانی توجه داشت. چنانچه زنجیره‌ی تأمین و زنجیره ارزش را مبنا قرار دهیم، این منطقه برای کشورهای منطقه جایگاهی حیاتی دارد. البته، میزان وابستگی کشورها به آن متفاوت است. در مورد ایران، وابستگی صادرات به مسیرهای خلیج فارس بسیار بالاست و همین موضوع باعث می‌شود آسیب‌پذیری صادراتی کشور نیز در این حوزه بالا باشد؛ در حالی که برای واردات، مسیرهای جایگزینی مانند آسیای میانه، ترکیه و عراق تا حدی امکان کاهش وابستگی را فراهم می‌کنند.

کشورهای منطقه					
بازیگر	تجارت از طریق خلیج فارس	آسیب‌پذیری واردات	آسیب‌پذیری صادرات	آسیب‌پذیری منابع/اداری‌ها	کانال‌های تکمیلی
ایران	حدود ۸۰ تا ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (تنگه هرمز حیاتی است)	متوسط (تنظیم‌شده با تحریم‌ها)	بسیار بالا (نفت)	ذخایر عمده نفت و گاز (در سطح جهانی برتر)	اهرم فشار تنگه هرمز؛ قدرت قیمت‌گذاری از طریق ریسک اختلال
عربستان سعودی	حدود ۶۰ تا ۷۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (اما با دور زدن دریای سرخ تا حدی)	پایین تا متوسط	بسیار بالا (نفت)	بزرگترین ظرفیت مازاد تولید در جهان	تعیین‌کننده قیمت جهانی نفت؛ رهبری اوپک پلاس

امارات متحده عربی	حدود ۵۰ تا ۶۰٪ (مسیرهای متنوع شامل دور زدن از فجیره)	بالا (قطب صادرات مجدد)	بالا (نفت+تجارت)	بنادر، لجستیک، دارایی‌های شرکت ادنک (ADNOC)	قطب کشتیرانی؛ حساسیت به بیمه و کرایه حمل
قطر	حدود ۹۰٪ صادرات گاز طبیعی مایع (LNG) از طریق خلیج فارس	پایین	بسیار بالا (گازطبیعی مایع)	زیرساخت گاز طبیعی مایع در سطح جهانی پیشرو	ثبات بازار گاز؛ قیمت‌گذاری گاز طبیعی مایع (اروپا/آسیا)
کویت	حدود ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس	پایین	بسیار بالا (نفت)	اقتصاد وابسته به نفت	حساسیت مالی بال نسبت به اختلالات
بحرین	متوسط (قطب پالایش، صادرکننده عمده نیست)	بالا	متوسط	پالایش + دارایی‌های مالی	جریان‌های مالی + بانکداری منطقه‌ای
عمان	حدود ۷۰٪ (دسترسی به دریای عرب نیز ریسک را کاهش می‌دهد)	متوسط	بالا (نفت)	نفت + زیرساخت بندری (دقم)	جغرافیای راهبردی برای دور زدن
عراق	حدود ۸۵ تا ۹۰٪ صادرات نفت از طریق خلیج فارس (بصره)	متوسط	بسیار بالا (نفت)	میدان‌های نفتی متمرکز در جنوب	آسیب‌پذیری شدید نسبت به اختلال
یمن	محدود (تکه‌تکه)	بالا	پایین	دارایی‌های فعال حداقلی	سرریز تنگه باب‌المندب به امنیت خلیج فارس
بازیگران فرامنطقه‌ای					
بازیگر	تجارت از طریق خلیج فارس	آسیب‌پذیری واردات	آسیب‌پذیری صادرات	آسیب‌پذیری منابع / دارایی‌ها	کانال‌های تکمیلی
ایالات متحده آمریکا	تجارت مستقیم پایین	پایین	پایین	استقلال انرژی (خالص صادرکننده)	سلطه بر زنجیره تامین، اجاره‌بهای تأمین امنیت، نفوذ بر قیمت نفت، AI
بریتانیا	متوسط	متوسط	متوسط	مواجهه مالی	تاثیر بر کارکرد زنجیره تامین، بیمه دریایی، تأمین مالی کشتیرانی
فرانسه	متوسط	متوسط	متوسط	انرژی + قراردادهای دفاعی	تاثیرپذیری از زنجیره تامین، صادرات تسلیحات، دارایی‌های توتال انرژی
اتحادیه اروپا (مجموع)	از نظر تاریخی حدود ۲۰ تا ۲۵٪ انرژی (رو به کاهش اما مرتبط)	بالا (انرژی)	متوسط	واردات گاز طبیعی مایع + نفت، تامین سرمایه و دسترسی به بازارها	تاثیر پذیری از اختلال در زنجیره تامین و ارزش، حساسیت به تورم، امنیت انرژی
چین	حدود ۴۰ تا ۵۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	پالایش + قراردادهای بلندمدت + بازار	منتفع اصلی از امنیت انرژی، زنجیره ارزش و AI

هند	حدود ۵۰ تا ۶۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	وابستگی پالایشگاه‌ها و امنیت غذایی	منتفع اصلی از امنیت انرژی، زنجیره تامین و ارزش
روسیه	وابستگی مستقیم پایین	پایین	بالا - رقابت در بازار نفت	صادرکننده نفت	از قیمت‌های بالاتر سود می‌برد
پاکستان	متوسط	بالا	پایین	محدود	حوالات (پول‌های ارسالی) + وابستگی انرژی
ژاپن / کره جنوبی	حدود ۷۰ تا ۹۰٪ واردات نفت از طریق خلیج فارس	بسیار بالا	پایین	وابستگی صنعتی	آسیب‌پذیری بالا نسبت به شوک عرضه
سازمان ملل متحد	هیچ	هیچ	هیچ	هیچ	حکم ثبات، هزینه‌های بشردوستانه

جداول (۳) و (۴): وضعیت بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای

در مورد عربستان سعودی نیز وضعیت مشابهی وجود دارد؛ این کشور در حوزه واردات امکان تنوع‌بخشی بیشتری دارد، اما در صادرات نفتی با وابستگی جدی به مسیرهای منطقه‌ای مواجه است. امارات متحده عربی از هر دو جهت صادرات و واردات به شدت به این منطقه وابسته است؛ هر چند در پی احداث مسیر جایگزین در جنوب است. قطر نیز اگرچه در واردات و وابستگی کمتری دارد، اما صادرات آن به‌طور جدی به این مسیرها گره خورده است. این الگو نشان می‌دهد که خلیج فارس یک گره حیاتی در زنجیره تامین و ارزش کشورهای منطقه است و امنیت آن مستقیماً با اقتصاد این کشورها پیوند خورده است.

در ارزیابی اثرپذیری جهانی از ناامنی منطقه خلیج فارس، آمریکا در مقایسه با چین وابستگی مستقیم کمتری به تجارت یا انرژی این منطقه دارد و از نظر انرژی نیز تا حدی به خود کفایی رسیده است؛ اما اهمیت خلیج فارس برای آمریکا در جای دیگری است. از منظر رقابت با چین، این منطقه برای آمریکا اهمیت راهبردی دارد، زیرا کنترل زنجیره تامین و زنجیره ارزش جهانی بدون حضور در خلیج فارس امکان‌پذیر نیست. این منطقه همچنین می‌تواند منبع مالی مهمی برای سرمایه‌گذاری و توسعه اقتصادی آمریکا باشد و نقش تعیین‌کننده‌ای در مدیریت بازار انرژی جهانی دارد. بنابراین، حتی اگر وابستگی مستقیم اقتصادی آمریکا به این منطقه محدود باشد، اما برای حفظ سیادت بر نظم اقتصادی جهانی و رقابت با چین، حضور و نفوذ در خلیج فارس برای او حیاتی است. این تاثیر بر اقتصاد بریتانیا از رهگذر خدمات مالی، بیمه و حمل‌ونقل دریایی است و از این رهگذر تاثیر متقابل بر کارکرد زنجیره ارزش منطقه می‌گذارد و روابط اقتصادی انگلستان با منطقه در سطحی متوسط اما معنادار قرار می‌گیرد. در مورد اتحادیه اروپا نیز وابستگی به انرژی و به‌ویژه گاز طبیعی خلیج فارس بسیار بالا است و همین موضوع این منطقه را برای اقتصاد اروپا به یک نقطه حساس تبدیل کرده است. تامین انرژی چین بیشترین وابستگی را به خلیج فارس دارد؛ به‌گونه‌ای که بخش قابل توجهی از انرژی مورد نیاز آن، بین ۴۰ تا ۵۰ درصد از این منطقه تامین می‌شود. این وابستگی همراه با اهمیت مسیرهای صادراتی چین جایگاه خلیج فارس را در محاسبات امنیتی و اقتصادی پکن بسیار تعیین‌کننده کرده است. این شواهد نشان می‌دهد که خلیج فارس در هر سه حوزه زنجیره تامین، زنجیره ارزش و جریان‌های اقتصادی جهانی نقش تعیین‌کننده دارد و از این رو، قدرت‌های جهانی نمی‌توانند نسبت به امنیت آن بی‌تفاوت باشند.

میزان تجارت چین با این کشورها سالانه حدود ۳۰۰ میلیارد دلار است که معادل بیش از نیمی از تجارت چین با ایالات متحده محسوب می‌شود؛ موضوعی که نشان می‌دهد این منطقه برای پکن نیز کاملاً راهبردی و غیرقابل چشم‌پوشی است. آسیب‌پذیری چین در این منطقه تنها به تجارت محدود نمی‌شود، بلکه از منظر زنجیره ارزش، پالایش، انرژی و زیرساخت‌های

صنعتی نیز وابستگی جدی وجود دارد و هرگونه اختلال در این منطقه می‌تواند کل سیستم اقتصادی چین را تحت تأثیر قرار دهد. در چنین شرایطی، خلیج فارس به یک گره حیاتی در نظم اقتصادی جهانی تبدیل شده است و هیچ‌یک از قدرت‌های بزرگ نمی‌توانند امنیت آن را نادیده بگیرند.

از منظر اقتصاد سیاسی در تحولات جهانی، مسئله اصلی مقابله با تهدید نیست، بلکه مدیریت ریسک است. در حالی که در نگاه امنیتی سنتی، تمرکز بر دفاع قرار دارد. با توجه به اهمیت یافتن ژئواکونومی در تنظیم روابط جهانی، در جهان امروز مدیریت ریسک بر مقابله با تهدید و مبتنی بر رویکردهای صرفاً دفاعی اولویت یافته است. از این‌رو، در تحلیل زنجیره‌های مخاطرات، اولویت با «کنترل ریسک» از رهگذر «امنیت شبکه‌ای» است نه امنیت انفرادی کشورها. زیرا که در یک زنجیره به‌هم‌پیوسته، امکان مدیریت ریسک به‌صورت منفرد وجود ندارد. این در حالی است که در مراکز سیاست‌گذاری در ایران و منطقه همچنان، تمرکز بر امنیت کلاسیک و دفاعی است. از این‌رو، بحث «امنیت شبکه‌ای» هنوز به‌طور جدی وارد ادبیات سیاست‌گذاری امنیت بین‌المللی ایران نشده است. نکته مهم در این ارتباط برقراری نوعی تعادل میان نقش و مسئولیت قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای در جهت تامین صلح جهانی و رشد و توسعه‌ی ملت‌ها است. به هرروی، تصور حذف بازیگران جهانی از معادلات امنیتی منطقه، یک خطای راهبردی است. ویژگی مهم نظریه‌ی امنیت شبکه‌ای فراهم آوردن بستری برای ایفای نقش و مسئولیت مثبت و موثر در تمامی سطح‌های قدرت است. جدول (۵) تاثیر ناامنی جاری خلیج فارس را بر اقتصاد جهانی نشان می‌دهد:

حوزه تاثیر	اثر مشاهده شده تا کنون	شدت تاثیر
قیمت انرژی	افزایش و نوسان	زیاد
بیمه و حمل و نقل	افزایش هزینه	زیاد
تجارت جهانی	اختلال محدود، اما محسوس	متوسط
کود شیمیایی	فشار صعودی	متوسط
امنیت غذایی	غیرمستقیم و با تاخیر	متوسط تا کم اثر
رشد جهانی	کاهش جزیی پیش بین‌ها	متوسط
امنیتی شدن اقتصاد	بسیار مشهود	زیاد

جدول (۵): تاثیر ناامنی خلیج فارس بر اقتصاد جهانی

نتیجه‌گیری:

در چارچوب تحلیل پیش‌گفته، مذاکرات ایران و آمریکا در روند جاری به نتیجه پایدار و قابل اعتماد منجر نخواهد شد و حتی در صورت دستیابی به توافق، نمی‌توان به پایداری آن اطمینان داشت. راه‌حل جایگزین، تغییر انگاره‌ی کلی و حرکت به سمت «مدیریت ریسک از طریق امنیت شبکه‌ای» با مشارکت بازیگران جهانی و منطقه‌ای است. مدلی که باید با حضور قدرت‌های منطقه‌ای به انضمام قدرت‌هایی مانند چین آغاز شود و در ادامه به اتحادیه اروپا و ایالات متحده نیز گسترش یابد. تمرکز باید از «دفاع» به «مدیریت ریسک شبکه‌ای» تغییر کند، چرا که تنها از این مسیر می‌توان امنیت پایدار منطقه‌ای را در خلیج فارس تصور کرد.

ارائه‌ی این پیشنهاد مبتنی بر خوش‌بینی و به مفهوم نادیده گرفتن رقابت‌های تاریخی میان کشورهای جنوب خلیج فارس نیست. رقابت میان امارات و عربستان سعودی موضوعی قدیمی است که عمدتاً در حوزه انرژی و به‌ویژه سهم تولید نفت و

اثرگذاری بر بازار جهانی ادامه داشته است. عربستان با ظرفیت بالای تولید نفت خود در مقاطعی توانسته نقش غالب در اوپک ایفا کند، اما امارات همواره تلاش کرده است ظرفیت تولید خود را افزایش دهد و در تعیین جهت بازار انرژی نقش مؤثرتری داشته باشد. رقابت میان این کشورها تنها به حوزه انرژی محدود نمی شود، بلکه در سطح اقتصاد مالی و سرمایه گذاری های کلان نیز قابل مشاهده است. امارات از توان مالی خود در برخی پرونده های منطقه ای از جمله سودان و یمن نیز استفاده می کند و تلاش دارد جایگاه خود را در سطح بازیگران فرامنطقه ای تثبیت کند. یکی از محورهای اصلی سیاست این کشور و هم چنین عربستان سعودی، توسعه فناوری های نوین از جمله هوش مصنوعی است؛ حوزه ای که به گفته او نیازمند محیطی با سطح بسیار پایین ریسک امنیتی است تا امکان رشد پایدار داشته باشد. از این منظر، کشورهای جنوب خلیج فارس در غیاب یک نظام امنیتی قابل اتکا، برای دستیابی به چنین محیطی ناگزیر به حرکت به سمت همکاری های امنیتی فراتر از ترتیبات منطقه ای می باشند. همکاری هایی که می تواند به شکل پیمان های دفاعی با ایالات متحده، و نه صرفاً توافق های امنیتی معمول منجر شود. تجربه های موجود نشان داده است که ترتیبات امنیتی منطقه ای به تنهایی قادر به تأمین امنیت کامل این کشورها نیست و همین موضوع، آن ها را به سمت الگوهای امنیتی جدید سوق داده است. در این چارچوب، برخی کشورها برای تقویت موقعیت خود در برابر تهدیدهای منطقه ای، به سمت عادی سازی روابط با اسرائیل نیز حرکت کرده اند. تعاملات اقتصادی و سرمایه گذاری میان امارات و اسرائیل طی سال های اخیر رشد قابل توجهی داشته و در دوره هایی به چندین میلیارد دلار رسیده است. این روند نشان دهنده شکل گیری یک بازآرایی در روابط اقتصادی و امنیتی منطقه است که می تواند در آینده ساختار سنتی خلیج فارس را تغییر دهد. هرچه کشورهای منطقه چون امارات در محیط منطقه ای احساس تنهایی و آسیب پذیری بیشتری داشته باشند، احتمال حرکت آنان به سمت پیمان های دفاعی رسمی با ایالات متحده افزایش می یابد. در صورت تحقق چنین پیمانی، هرگونه تهدید علیه امارات می تواند در سطحی بالاتر و به عنوان تهدید علیه آمریکا تلقی شود و این موضوع به طور بنیادین معادلات امنیتی منطقه خلیج فارس را تغییر خواهد داد.

این تحلیل صرفاً از منظر اقتصاد سیاسی ارائه شده و نیازمند نقد از سوی متخصصان امور بین الملل است. به هرروی، هدف آن طرح پرسش های بنیادین درباره آینده نظم امنیتی منطقه است.

گزارش سیاستی

دیپلماسی در قفس شیشه‌ای

ساسان کریمی



«دیپلماسی در قفس شیشه‌ای»

آسیب‌شناسی ساختاری و انسانی سیاست خارجی ایران»

ساسان کریمی^{۴۱}

سیاست خارجی هیچ کشوری را نمی‌توان صرفاً با دو ابزار «موضع‌گیری رسمی» و «محاسبه هزینه‌فایده عقلانی» فهم و به شایستگی اداره نمود. این دو عنصر، هرچند ضروری، اما در بهترین حالت، تنها ظاهر ماجرا هستند. واقعیت تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، همچون هر حوزه دیگری، در لایه‌های پنهان روانشناختی، سازمانی، نسلی، ساختاری و شناختی رقم می‌خورد؛ لایه‌هایی که گاه از چشم ناظران بیرونی و حتی خود تصمیم‌گیران مغفول می‌مانند. در ایران پس از انقلاب اسلامی، این لایه‌های پنهان به دلیل تداوم طولانی یک نسل خاص در رأس امور، ساختار دوگانه قدرت، فشارهای ایدئولوژیک و محدودیت‌های اقتصادی-امنیتی، به‌ویژه در دستگاه دیپلماسی، شدت و تصلب بیشتری یافته‌اند. نوشتار حاضر می‌کوشد آسیب‌های اصلی تصمیم‌گیری و اجرا در وزارت امور خارجه و به‌طور کلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را صورت‌بندی کند؛ نه به قصد تخطئه، بلکه به امید آن که شناخت دقیق این آسیب‌ها، نخستین گام اصلاح و ارتقای کارایی دیپلماسی کشور باشد.

موضع رسمی در سیاست خارجی، همانقدر معنا دار است که محاسبه هزینه-فایده صرف. موضع رسمی اگر غلط یا ناقص باشد حتماً می‌تواند منشأ ضرر و بهانه دهی به دست خصم‌های یک کشور یا جریان سیاسی شود ولی به همان اندازه هم موضع‌گیری رسمی و سیاست‌سازی بر مبنای حساب هزینه و فایده صرف، دور از واقعیت هستند. واقعیتی که از آن سخن می‌گوییم، تنها تابع شرایط قابل اندازه‌گیری بیرونی نیست. در کتب تحلیل سیاست خارجی، موارد متعددی از آنچه می‌تواند «تصمیم» را از «محاسبه» فاصله دهد آمده است. سیاستمدار، سیاستگذار، کارشناس و دیگر سطوح سیاست‌ورزی در هر سامانه تصمیم، و نیز ارتباط میان آنها به هر حال واجد مشخصات روانشناختی، سازمانی است. این آسیب‌ها به طور کلی عبارتند از:

۱) سیاست‌گذاری^{۴۲}: ارتباط سازمانی و سلسله‌مراتبی در نظام تصمیم، از مهم‌ترین موانع سیاست‌سازی و تصمیم‌سازی جسورانه است. «رابطه رئیس و مرئوس» خودآگاه و ناخودآگاه موجب غلبه محاسبه‌های دیگر بر هزینه و فایده مبتنی بر منافع ملی می‌شود. در مخالفت با نظر، تشخیص و تصمیم مقام ارشد، گفته یا ناگفته، هزینه اداری، سیاسی و حتی گاه امنیتی برای مرئوس متصور و مفروض است.

بنابراین، طبیعی است که اگر همیت آگاهانه و جداگانه‌ای به خرج داده نشود، مرئوس، بدو و علی-القاعده آمادگی کافی را برای پرداخت چنین هزینه‌ای نخواهد داشت. حال آنکه این امر در اساس با پیگیری منافع ملی در تعارض است. برای مثال کسی که به استخدام وزارت امور خارجه در آمده است، هر چند در خدمت منافع ملی و پیشبرد اهداف وزارت امور خارجه است، اما در عین حال مرئوس مدیران خود نیز هست. بنابراین در صورتی که اختلاف تخصصی نظر با مدیران خود داشته باشد، می‌بایست آن را اظهار کند. این مانع ذهنی البته منحصر به کارمندان جز نیست و به طریق اولی برای مدیران بالاتر و تا سطح وزیر نیز وجود دارد.

در واقع حوزه کارشناسی برخلاف اجرا، حوزه تقلید و تبعیت نیست. اما واقعیت به طور پیش‌فرض هرگز متناسب با این معنا رخ نمی‌دهد و کارشناسان و رده‌های پایین‌تر، طبیعتاً همواره «مراعات» نظر و منظور رؤسا را می‌کنند مگر آنکه برای

۴۱. معاون امور جهانی موسسه پایاب؛ استادیار مطالعات جهان دانشگاه تهران.

این کار آموزش، اراده و اختیار سازمانی وجود داشته باشد. گویی که از قضا، گاهی کارشناس از رئیس خود برای اظهار نظر دقیق، جزئی و تخصصی صائب‌تر است و این اختلاف نظر را باید به عنوان فرصت دید و استفاده کرد.

۲) گروه‌فکری^{۴۳}: آسیب بعدی که عمدتاً بر نظام تصمیم و فاصله‌ی آن از مدل بازیگر عقلانی است، «گروه‌فکری» است. وقتی جمع، نظر یکسانی دارد و ساز مخالف را بر نمی‌تابد، یا وزن رئیس یا ارشد جمع به قدری است که این مصاف، چه با در انزوا قرار دادن لحظه‌ای و چه با طرد و اخراج از جمع‌های متعاقب، ناگزیر اقلیت را در جمع به حاشیه می‌برد و فکر، تحلیل و روایت مسلط، بدون آنکه به چالش کافی کشیده شود، مصوب و نهایی خواهد شد. این امر، گاه ممکن است نتایجی فاصله دار از امنیت و منافع ملی یا سازمانی به بار داشته باشد.

۳) سیاست سازمانی^{۴۴}: یک آسیب‌پذیری قابل ذکر دیگر، سیاست سازمان زده است. وقتی سازمان‌های مختلفی که متولی بخش‌های مختلفی از یک تصمیم یا پروژه هستند، در تصمیم و اجرا به رقابت‌های نامتقارن دست می‌زنند، قطع نظر از هزینه‌های فرسایش این رقابت‌های درون دولتی، مهم‌ترین آسیبی که محصول این رقابت است، «دامن زدن به غیرشفاف بودن صحنه برای سیاستمدار» است. اولویت بخشی به سازمان، نقش‌آفرینی و محوریت آن در بسیاری از موارد موجب تغییر رویکردها، تصمیم‌ها و اولویت‌های مؤثر دولتمردان می‌شود. نمونه بسیار مهم این آسیب، جنگ‌افروزی ایالات متحده در فقره عراق در سال ۲۰۰۳ است که به موجب گزارش نهادهای اطلاعاتی، به عراق در داشتن سلاح‌های کشتار جمعی ظنین شده بود. این رقابت که میان نهادهای اطلاعاتی، شورای امنیت ملی، وزارت امور خارجه و پنتاگون در جریان بود و نهایتاً با تحلیل سازمانی، دور را به دست نظامیان و امنیتی‌ها داد، برای ایالات متحده به معنای پرداخت میلیاردها دلار هزینه و جان سربازان آمریکایی بود.

۴) سیاست‌سازی ترکیبی^{۴۵}: در عین حال، با توجه به نقطه دید حاکمان، پیشینه، و سن، حتی ممکن است در یک ساختار تصمیم‌گیری، انتخاب محاسبه محور پس از حذف ایدئولوژیک برخی گزینه‌ها رقم زده شود. این نوع تصمیم‌گیری، در واقع ترکیبی از محاسبه و روانشناسی سیاسی است به طوری که پس از لحاظ شدن ترجیحات کارگزار تصمیم‌گیر، انتخاب میان گزینه‌های باقی‌مانده بر اساس محاسبه خواهد بود.

با این مقدمه اگر بنا بر تحلیل آسیب‌های جاری سیاست خارجی ایران در دوران کنونی باشد، می‌توان ابتلائات زیر را به اختصار از ذهن گذراند:

۱) نسل‌های حاکم نخست: واقعیت این است که ایران امروز، از نظر تاریخی در موقعیتی قرار دارد که به واسطه‌ی گذشت چند دهه از انقلاب، نسل نخست و دوم مسئولین، اگرچه در انتهای مسیر کاری خود قرار دارند، اما هنوز مصادر امور آن طور که باید به نسل‌های بعدی محول نشده است. «احساس تعلق بیش از حد» نسل‌های نخستین که از قضا واجد مشخصات دیگر مقومی هم هستند، علی‌رغم تحصیلات و تجربه کافی و گاه عالی، موجب عدم مرجعیت نسل‌های بعدی در بدنه دستگاه‌های کشور و از جمله وزارت امور خارجه شده است.

واقعیت آن است که نسل‌های مذکور که در موعد پیروزی انقلاب در اوان جوانی خود بوده‌اند، اولین نسل عمدتاً دارای سواد در خانواده خود بوده‌اند. به طوری که می‌دانیم به هنگام پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷، متوسط سواد ایرانیان کمتر از سه کلاس آموزشی بوده است. این موضوع خود در درون خانواده، «مرجعیت زود هنگامی» را برای ایشان به همراه داشته است. به طوری که از زمان تحصیل در ابتدای دوران دبیرستان، در اظهار نظر، امور اداری، مالی، و غیره؛ امکان نقش‌آفرینی برای ایشان فراهم شده است.

43. Groupthink

44. Organizational Politics

45. Poliheuristic Policies



این مرجعیت به واسطه وقوع انقلاب اسلامی و خالی شدن عرصه‌های مدیریتی کشور از بیشتر مسئولین سابق، و نیز با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تثبیت و تقویت شد. در واقع تا حد زیادی موقعیت تاریخی، ایشان را در دوره طولانی مرجعیت تصمیم و اختیار قرار داد. البته باید اذعان کرد که میان «احساس تعلق و مسئولیت پذیری از یک سو» و «نقش آفرینی و اختیار» نوعی رابطه‌ی چرخه فزاینده قابل تصور است. یعنی هر قدر فرد بیشتر نقش آفرین است، بیشتر احساس تعلق می‌کند و برعکس و این چرخه خودافزا تداوم دارد. در نهایت نیز به واسطه فرصت‌های متعدد نسلی که در اختیار قرار داشته است، در میانسالی، اعتبار، تمکن مالی، جایگاه و در نتیجه اعتماد به نفس و میل به تداوم تعیین کنندگی غیرقابل مقایسه‌ای در میان نسل مذکور قابل مشاهده است.

در مقابل، با اینکه فرزندان این نسل یعنی متولدین دهه‌های ۱۳۵۰ و به خصوص ۱۳۶۰ از نظر متوسط تحصیلات در درجه بالایی قرار دارند، به واسطه قرار داشتن در شکم هرم جمعیتی و نیز گلوگاه‌هایی نظیر جنگ تحمیلی در خردسالی، کمبود امکانات آموزشی و در نتیجه رقابتی شدن شدید تحصیل کیفی در کودکی و نوجوانی، پیش‌آمدن دوران تحریم در عنفوان جوانی و زمان بهره‌وری، و عدم استخدام‌های فراگیر در دوران فراغت از تحصیل همواره در مضیقه رقابت، ناکامی و دشواری به عرصه رسیدن قرار داشتند و در نتیجه تا حد زیادی به اولویت‌های بسیار پایین‌تر هر ساختار گسیل داده و نگاه داشته شدند. در یک کلام مزیت نسبی فرزند، که جوانی و غالباً تحصیلات بالاتر بود در قیاس با پدر به واسطه قرار داشتن در موقعیت بالاتر اجتماعی، اقتصادی و غیره، به عنوان امر فرعی در نظر آمد. به بیان دیگر هر قدر پدر به «بزرگی کردن و تعیین کنندگی» مدام از نوجوانی تا سالمندی خو گرفته است، فرزند به «کوچکی کردن و تعیین شوندگی» در همه عمر عادت یافته است. گویی که حتی در سنین فراتر از ۴۰ سالگی هم فرزند «می‌بایست پسندیده شود» که این هم بر روی روحیه فردی موثر است و هم جایگاه او در جمع.

در دستگاه سیاست خارجی کشور نیز علی‌رغم وجود ترتیبات قانونی، هنوز میدانی که ۴۵ سال قبل در اختیار ۲۰ ساله‌های

کمتر متخصص و کمتر تحصیل کرده قرار گرفت، نوعاً در اختیار ۴۰ ساله‌های تحصیل کرده و حتی آزموده دستگاه قرار نگرفته است. اما بیش از قرار داشتن در پست‌های مذکور، این تفاوت میان جامعه انقلابی-جنگی و جامعه پسا انقلابی-پساجنگی هنوز بر روحیه، تصمیم‌سازی و جسارت تصمیم‌گیری و اجرای افراد سایه سنگینی انداخته است.

(۲) نوع استخدام: یکی از موارد دیگری که در فضای عمومی بدنه وزارت امور خارجه موثر واقع شده است، نوع استخدام است که گرچه الزام قانونی ندارد ولی در عمل تا حد زیادی متناسب با خروجی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه است. اگر چه استثنائات قابل ائتنبایی در این امر متصور است، اما به هر حال باید اذعان کرد که این امر وزارت امور خارجه را عملاً از بهترین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های برتر کشور محروم می‌سازد و این گزینه تا حدی از مدار انتخاب‌های فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های مذکور خارج می‌شود. جز اینکه فارغ‌التحصیلان برجسته در موارد بسیاری اساساً از کشور مهاجرت می‌کنند و چشم‌انداز چندانی برای آینده شغلی خود نمی‌بینند، همان تعداد باقی‌مانده نیز خود را پیش از هرگونه اقدامی عملاً عقب‌تر از دانش‌آموختگان دانشکده‌ی سازمانی و از جمله وزارت امور خارجه می‌یابند.

(۳) افراط در نظارت: نظارت دائمی بر جزئیات سبک زندگی و گفتارها و اندیشه‌های فرد، بیش از لحاظ کردن موضوعات امنیتی، موجب می‌شود تا فرد به طور مستمر تحت فشار روانی قرار داشته باشد و نتواند خود را در وضعیت روانی آسوده بر موضوعات متمرکز کند. به خصوص در مواجهه با افراد غیر ایرانی در رخدادهای بین‌المللی، این موضوع در کنار دیگر مواردی از جنس محدودیت‌های شناخته شده که موجب انزوای نهادمند دیپلمات‌های ایرانی می‌شوند، احتیاط بیش از حدی را برای دیپلمات‌های جمهوری اسلامی رقم می‌زند و اساساً ایشان را از کنشگری فعال منصرف می‌کند.

(۴) ملاحظات اقتصادی: کم بودن حقوق و مزایای داخلی وزارت امور خارجه، موجب شده است تا تعلق خاطر به تمرکز به کار، خصوص به کار داخل کشور به حداقل برسد و طبعاً ترجیح اساسی در اعزام به مأموریت‌های موقت و به خصوص دائم در بدنه وزارت امور خارجه به وجود آید. به طوری که بخش مهمی از ذهنیت یک دیپلمات به خصوص جوان مشغول در داخل، ناچار به چگونگی و تمهید اعزام به مأموریت و در مأموریت به پس انداز مبالغ برای جبران مافات مصروف شود. گرچه این مسأله تا حدی در بسیاری از دستگاه‌های دولتی فراگیر است، اما اولاً وزارت امور خارجه نقطه کلیدی است و مانند تیم ملی کشور در مواجهه با هم‌قطارهای ایشان از کشورهای دیگر وزن کثیفی می‌شوند و ثانیاً به علت اقتصادی نبودن این دستگاه، افراد از بسیاری از مواهب حاشیه‌ای که در دستگاه‌های دیگر به خصوص دستگاه‌های اقتصادی مرسوم و عادی است بی‌بهره‌اند. به بیان دیگر نمی‌توان انتظار داشت کارشناس جوانی با حقوق ۳۰۰-۴۰۰ دلار در ماه، تمرکز کافی را در امر سیاست خارجی و دیپلماسی داشته باشد و نیز در یک رخداد بین‌المللی در مقابل دیپلمات‌های کشورهای غربی، عربی و شرقی که عموماً دست باز و سیستم پشتیبان خوبی دارند، دلی قرص و حس پشتیبانی شدن کامل داشته باشد. در واقع با وجود توانایی، بدنه کارشناسی وزارت امور خارجه، انگیزه و فراغت خیال لازم را برای اهتمام دائمی و تمرکز حداکثری ندارد.

(۵) محافظه‌کاری: احتیاط‌های اغراق آمیز اداری، موقعیت کشور در محیط جهانی، مسائل مربوط به سبک زندگی و نیز مسائل مالی که توضیح داده شدند، مجموعاً موجب می‌شوند تا جسارت به حلقه مفقوده اصلی در بدنه وزارت امور خارجه بدل شود و صرفاً در حد اتکا به وصوف و مشخصات شخصی افراد باقی بماند. جسارت البته در معنای حرفه‌ای آن، توان ذهنی ایجاد وضعیت، ابتکار عمل و نیفتادن صرف در قالب روتین‌های قدیمی یا بالادستی است. گویی که متعاقب آن البته اعتماد به نفس عریان در معاشرت و اجرای مذاکره رسمی و غیر رسمی نیز به همراه خواهد بود. در واقع ساختار و ترتیبات غالب و حاکم بر وزارت امور خارجه به جای کمک به مستخدمین خود و پشتیبانی روانی آنها، موجب محافظه کاری و خودسانسوری فرد می‌شود و در نتیجه زمینه ابتکار ذهن و عمل او را تضعیف می‌کند.

(۶) برخورد صنفی: یکی از آسیب‌های دیگری که مانند هر دستگاه دیگر، در سیاست خارجی کشور نیز قابل مشاهده است، احتمال ذهنیت و برخورد صنفی با مساله سیاست خارجی است. می‌توان گفت در لایه‌هایی، عضویت صنفی بیشتر چیزی

است که برای فرد باقی مانده و بنابراین طبیعی است که تا حد زیادی بکوشد این باقی مانده را برای خود نگاه دارد. این موضوع موجب می شود دستگاه سیاست خارجی تا حد زیادی نسبت به یاری گرفتن از خارج از دستگاه به خصوص دانشگاه مقاومت ساختاری از خود نشان دهد. واقعیت این است که در مواردی افراد دانشگاهی سیاست خارجی حتی در موضوعات اجرایی دارای توانمندی های قابل توجهی هستند، اما رقابت های صنفی (که در تمام جهان فراگیر هستند و به صورت کلاسیک از جمله مصادیق رقابت های سازمانی یا Organizational politics محسوب می شود) در عمل مانع این هم افزایی می شود. این موضوع در عدم همکاری ساختارمند و مستمر وزارت امور خارجه با اندیشکده ها نیز قابل مشاهده است. اندیشکده ها در ایران یا بال غیر رسمی دستگاه ها هستند و در واقع به توجیه و تبیین غیرمستقیم مواضع آنها به قصد مشروعیت بخشی می پردازند و یا اساساً بی ارتباط با قدرت و بی دسترسی به اطلاعات هستند. ضمن آنکه اندیشکده های حاکمیتی علی القاعده دارای نوعی تناقض بنیادین و مفهومی در ذات خود هستند و نمی توانند از طبع، رویکرد و اقتضائات دولتی و حاکمیتی عبور کنند.

ضمناً موارد زیر را در لایه ساختاری می توان به موضوعات فوق افزود:

(۱) **عدم انسجام و توازن ساختاری در فرآیند تصمیم گیری:** در ساختار حاکمیتی کشور، به دلیل ترکیب نهادهای مختلف، دستگاه سیاست خارجی در مقابل سایرین، موقعیت ضعیف تری دارد. این وضعیت، سیاست خارجی را به نوعی «سرگردان» می کند که گاه اولویت های ایدئولوژیک بر محاسبات مبتنی بر منافع ملی غالب می شود. مشابه آنچه در مدل سیاست سازمانی و نیز اداری توصیف شد، این رقابت های داخلی می تواند به عدم توازن در روابط با طرف های دیگر منجر شود و تصمیم گیری را از مدل بازیگر عقلانی دور کند. در واقع، این آسیب ساختاری، چرخه ای از ناهماهنگی ایجاد می کند که دیپلماسی را فلج کرده و فرصت های راهبردی را از دست بیرون می کند.

(۲) **اطلاعات و امنیت:** عدم توفیق های اطلاعاتی و تحلیلی نیز از جمله آسیب های مغفول در نظام سیاست خارجی ایران به شمار می رود. اگر نهادهای اطلاعاتی بر اساس پیش فرض های ایدئولوژیک عمل کنند و تحلیل های مستقل را سرکوب نمایند، این امر به «غافلگیری استراتژیک» منجر می شود. در متون تحلیل سیاست خارجی، این پدیده به عنوان «تحلیل گرایی آینه ای» شناخته می شود: جایی که تصمیم گیران فرض می کنند دشمنان همانند خودشان عمل خواهند کرد. نمونه های مشابه در آمریکا، مانند ارزیابی غلط سلاح های کشتار جمعی عراق، نشان می دهد که این آسیب می تواند هزینه های هنگفتی به بار آورد و سیاست خارجی را از واقعیت های بیرونی دور سازد.

(۳) **سیاست داخلی:** تأثیر سیاست داخلی و ضعف در اجماع سازی میان نخبگان نیز آسیب دیگری است که سیاست خارجی ایران را تحت تأثیر قرار می دهد. سیاست خارجی اغلب قربانی فشارهای جناحی داخلی، انتخابات یا اختلافات ایدئولوژیک می شود، به طوری که حاکمیت ها بدون اجماع نخبگان عمل می کنند و فرصت ها را از دست می دهند. در مدل سیاست بوروکراتیک، این مسئله به عنوان عدم اجماع سازی داخلی توصیف می شود.

(۴) **تعصبات شناختی:** تعصبات شناختی فردی و گروهی فراتر از گروه فکری، مانند تعصب تأییدی یا ترس از دست دادن، در تصمیم گیری های سیاست خارجی ایران نقش پررنگی دارند. ایدئولوژی اغلب گزینه ها را فیلتر می کند و ریسک های نامتقارن را نادیده می گیرد، که این امر به ذهنیت تهدیدمحور منجر می شود. در متون سیاست خارجی، این تعصبات hawkish biases نامیده می شوند و در موارد امنیتی برجسته هستند. این آسیب، تصمیم گیری را از محاسبه عقلانی دور کرده و به سمت انتخاب های احساسی سوق می دهد.

(۵) **اقتصاد:** پیوند سیاست خارجی با اقتصاد و ضعف در دیپلماسی اقتصادی نیز آسیب زیربنایی دیگری است که سیاست خارجی ایران را متأثر می سازد. تحریم ها و انزوا، چرخه معیوبی ایجاد کرده که امور ناشی از دیپلماسی اقتصادی مانند جذب سرمایه خارجی را کم احتمال و کم توفیق می سازد و سیاست خارجی را مقصر اصلی رکود اقتصادی جلوه می دهد.



نوع نگاه وزارت امور خارجه و «دیپلمات‌های کلاسیک» به مسئله دیپلماسی اقتصادی، خود یکی از گلوگاه‌های عارض بر این حوزه است. اساساً و به‌ویژه در سیاست خارجی ایران، تجارت اولاً واجد مقتضیات بسیار خاص و غیردولتی است که هیچ‌سختی با روحیه حاکم بر سایر بخش‌های وزارت امور خارجه ندارد؛ ثانیاً بخصوص در اکنون، ایران نیازمند پرداخت و حمایت ویژه و «از درون» است. اما آنچه نوعاً در خصوص دیپلماسی اقتصادی حاکم است حداکثر از جنس مالی-بانکی است و نه تجاری. شاید روند حاضر تنها وقتی اصلاح شود که تاجری با روحیه و ارتباطات همه‌جانبه و نیز آشنایی به سیاست خارجی با اختیارات تام متصدی این حوزه شود.

جمع‌بندی: آن‌چه در این یادداشت بر شمرده شد، مجموعه‌ای از آسیب‌های به‌هم‌پیوسته است که از سطح فردی (تعصبات شناختی، فشار روانی نظارت، حقوق ناکافی) تا سطح سازمانی (سلسله‌مراتب بازدارنده، گروه‌فکری، سیاست سازمانی، ذهنیت صنفی) و سرانجام سطح ساختاری-سیستمی (عدم انسجام نهادی، ضعف اجماع‌سازی نخبگان، پیوند معیوب سیاست خارجی و اقتصاد، فقدان شفافیت و پاسخگویی) را دربرمی‌گیرد. این آسیب‌ها، هرچند در همه نظام‌های سیاسی به درجات مختلف وجود دارند، در ایران به دلیل تداوم نسل نخست مدیران در مصادرات تصمیم، و چرخه معیوب تحریم-انزوا-تحریم، به یک کلاف درهم‌تنیده و خودتقویت‌شونده تبدیل شده‌اند که خروجی آن، به سود اختیار و اقتدار دستگاه دیپلماسی و در نتیجه به سود کشور نیست. اصلاح این وضعیت، نه با شعار و نه با تغییرات جزئی، بلکه با سه دسته اقدام هم‌زمان ممکن خواهد بود:

الف) اصلاحات ساختاری: تقویت جایگاه قانونی و واقعی وزارت امور خارجه در برابر نهادهای موازی و ایجاد مکانیسم‌های شفاف اجماع‌سازی ملی،

ب) اصلاحات سازمانی و منابع انسانی: (نوسازی نسل مدیران، بازنگری نظام استخدام و ارتقا، افزایش چشمگیر حقوق و مزایای خدمت داخل کشور، کاهش فشارهای غیرامنیتی نظارتی)،

ج) اصلاحات فرهنگی-رفتاری: (ترویج فرهنگ نقد سازنده، شکستن تابوی گروه‌فکری، تشویق جسارت حرفه‌ای و کاهش فیلتر پیش‌فرض‌ها در گزینش گزینه‌ها).

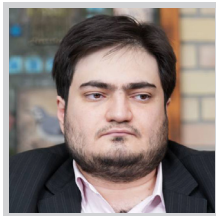
بدیهی ست، شناخت دقیق این آسیب‌ها، پایان کار نیست؛ بلکه آغاز راهی است دشوار اما ناگزیر برای بازیابی اعتبار، کارایی و اثرگذاری دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در قرن بیست‌ویکم.

ادراک تاخیری نظام سیاسی در بزنگاه‌های بین‌المللی

آترین اسکندری

«ادراک تاخیری نظام سیاسی در بزنگاه‌های بین‌المللی»

آترین اسکندری^{۴۶}



تحولات بزرگ در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران اغلب در بستر بحران‌های چندبعدی (امنیتی، اقتصادی، و سیاسی) شکل گرفته و حاصل فرآیندی تدریجی و پرتنش بوده است. دو تجربه کلیدی این الگو، پایان جنگ ایران و عراق با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و توافق هسته‌ای (برجام) است. هر دو مورد نشان می‌دهد که ایران ابتدا بر مقاومت تأکید کرده، سپس با انباشت هزینه‌ها به بازنگری روی آورده و نهایتاً در شرایط محدودیت گزینه‌ها، توافق را پذیرفته است. در جنگ، پذیرش قطعنامه زمانی رخ داد که برتری میدانی (مانند فاو) از دست رفته و فشارهای نظامی، اقتصادی، و بین‌المللی به اوج رسیده بود. در پرونده هسته‌ای نیز فشار تحریم‌ها و محدودیت‌های اقتصادی، مسیر را به سمت برجام تغییر داد. از این تجربیات شش پیشنهاد راهبردی استخراج می‌شود:

- (۱) تعریف دیپلماسی به‌عنوان رکن اصلی قدرت ملی و تبدیل دستاوردهای میدانی به توافقات سیاسی پیش از از دست رفتن آن‌ها؛
- (۲) ایجاد اجماع پایدار داخلی پیرامون منافع ملی؛
- (۳) هماهنگی راهبردی میان میدان و دیپلماسی؛
- (۴) تقویت اقتصاد به‌عنوان ستون تاب‌آوری ملی از طریق تنوع‌بخشی؛
- (۵) جایگزینی نگاه کوتاه‌مدت با تحلیل واقع‌بینانه از سناریوهای بدبینانه؛
- (۶) مدیریت شفاف افکار عمومی برای پذیرش تصمیمات دشوار.

هدف نهایی، تقویت عقلانیت راهبردی برای جلوگیری از تصمیم‌گیری در شرایط حداکثر فشار است. تحولات بزرگ در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران معمولاً در بستر بحران‌هایی شکل گرفته‌اند که هم زمان ابعاد امنیتی، اقتصادی و سیاسی داشته‌اند و تصمیم‌گیری در آن‌ها صرفاً یک انتخاب مقطعی نبوده، بلکه نتیجه فرایندی تدریجی، پرتنش و چندلایه بوده است. دو تجربه مهم در این زمینه، پایان جنگ ایران و عراق با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت و همچنین توافق هسته‌ای (برجام) در سال ۱۳۹۴ است. این دو رخداد، اگر چه از نظر ماهیت بحران متفاوتند؛ اما از منظر سیر تصمیم‌گیری، شباهت‌های قابل توجهی دارند: هر دو پرونده نشان می‌دهند که جمهوری اسلامی ایران در مواجهه با فشارهای فزاینده، ابتدا بر مقاومت تأکید کرده، سپس با انباشت محدودیت‌ها و هزینه‌ها به بازنگری تدریجی روی آورده و نهایتاً در شرایطی که گزینه‌های جایگزین محدود شده، تصمیم به پذیرش توافق گرفته است. بررسی دقیق روند تصمیم‌گیری در این دو تجربه می‌تواند برای مدیریت بحران‌های سیاست خارجی راهگشا باشد.

در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷، کشور در شرایطی وارد نظم سیاسی جدید شد که هنوز بسیاری از نهادهای اداری، نظامی و امنیتی در حال بازسازی و تثبیت بودند. بی‌ثباتی‌های داخلی، فعالیت‌های تجزیه‌طلبانه در نقاطی از کشور، خروج بخشی از مدیران و فرماندهان نظامی پیشین، تنش‌های مرزی و رقابت‌های منطقه‌ای، محیطی پیچیده و سیال ایجاد کرده بود. لذا در چنین بستری، حمله رژیم بعث عراق به رهبری صدام حسین در شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و جنگی

۴۶. کارشناسی‌ارشد رشته نظام قدرت جهانی، دانشگاه تهران.

هشت ساله را رقم زد که نه تنها معادلات امنیتی منطقه، بلکه مسیر تصمیم‌گیری کلان در جمهوری اسلامی ایران را نیز تحت تأثیر قرار داد. پایان این جنگ با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران در سال ۱۳۶۷ رقم خورد؛ تصمیمی که در زمان خود بسیار دشوار و پر هزینه تلقی می‌شد، اما به توقف روند فرسایشی جنگ انجامید.



در سال‌های نخست جنگ، فضای عمومی و تصمیم‌گیری رسمی بر مقاومت حداکثری و تداوم نبرد تا تحقق اهداف اعلامی استوار بود. آزادسازی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ و برخی پیشروی‌های بعدی، این برداشت را تقویت کرد که امکان تحمیل اراده نظامی بر عراق وجود دارد. هدف‌هایی چون تنبیه متجاوز، دریافت غرامت و حتی سقوط حکومت بعث در ادبیات رسمی مطرح می‌شد. در چنین شرایطی، هرگونه پیشنهاد آتش‌بس یا میانجی‌گری با سوءظن نگریسته می‌شد.

در سال‌های پایانی این جنگ، زمانی که شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۷ میلادی اقدام به تصویب قطعنامه ۵۹۸ کرد، وضعیت میدانی به‌گونه‌ای بود که ایران در موضع برتر قرار داشت. در واقع، در مقطعی پیش از آن، جمهوری اسلامی ایران با انجام عملیات‌هایی نظیر فتح فاو و تثبیت موقعیت خود در بخش‌هایی از جبهه جنوب، ابتکار عمل نظامی را در دست گرفته بود. تصرف شبه جزیره فاو اهمیت راهبردی داشت، زیرا دسترسی عراق به خلیج فارس را محدود می‌کرد و برگ برنده‌ای در معادلات جنگ محسوب می‌شد. در چنین فضایی، بسیاری از تصمیم‌گیران بر این باور بودند که با تداوم فشار نظامی می‌توان امتیازات بیشتری کسب کرد و شرایط مطلوب‌تری را برای پایان جنگ رقم زد. به همین دلیل، زمانی که قطعنامه ۵۹۸ تصویب شد، ایران از پذیرش آن خودداری کرد. از نگاه تهران، متن قطعنامه به روشنی متجاوز را مشخص نمی‌کرد و تضمین‌های کافی برای جبران خسارت‌ها ارائه نمی‌داد. افزون بر این، تصور غالب (به‌ویژه در بین فرماندهان سپاه) آن بود که هنوز امکان بهبود موقعیت میدانی و تحصیل امتیازهای بیشتر با یک عملیات نظامی بزرگ وجود دارد. اما تحولات سال‌های بعد نشان داد که موازنه جنگ در حال تغییر است. عراق با حمایت گسترده مالی و تسلیحاتی برخی کشورهای عربی و پشتیبانی اطلاعاتی قدرت‌های بزرگ، توانست نیروهای خود را بازسازی کند. استفاده گسترده از سلاح‌های شیمیایی، تشدید جنگ شهرها و افزایش حملات به زیرساخت‌های نفتی ایران، فشار نظامی و اقتصادی را افزایش داد. در سال ۱۳۶۷، عراق موفق شد فاو را باز پس گیرد و در جبهه‌های دیگر نیز پیشروی‌هایی انجام دهد. از دست رفتن فاو و برخی مناطق دیگر مانند جزایر مجنون، نه تنها ضربه‌ای

نظامی، بلکه ضربه‌ای روانی و سیاسی بود، زیرا یکی از مهم‌ترین اهرم‌های چانه‌زنی ایران از میان رفت. هم زمان، فشارهای بین‌المللی تشدید شد؛ حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس افزایش یافت و تنش‌های مستقیم‌تری رخ داد. حادثه حمله به هواپیمای مسافربری ایران نیز فضای امنیتی را پیچیده‌تر کرد.

در کنار فشارهای نظامی، شرایط اقتصادی کشور نیز به شدت تحت تأثیر جنگ قرار گرفته بود. کاهش درآمدهای نفتی، افزایش هزینه‌های نظامی، فرسایش زیرساخت‌ها و دشواری تأمین ارز و تجهیزات، توان کشور را محدود می‌کرد. جامعه نیز از نظر انسانی و اجتماعی متحمل خسارات سنگینی شده بود. در چنین شرایطی، ادامه جنگ مستلزم بسیج منابعی بود که تأمین آن‌ها روز به روز دشوارتر می‌شد. مجموعه این عوامل باعث شد که ارزیابی هزینه و فایده در سطح عالی نظام به صورت جدی‌تری مطرح شود. نتیجه این بازنگری آن بود که ایران در تیر ۱۳۶۷، در شرایطی که فاو و برخی سرزمین‌های دیگر را از دست داده و فشارهای بین‌المللی و اقتصادی به اوج رسیده بود، قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت. این تصمیم عملاً امکان تمرکز کشور بر بازسازی داخلی و تثبیت امنیت را فراهم کرد.

تفاوت مهم میان زمان تصویب قطعنامه و زمان پذیرش آن در این بود که در هنگام تصویب، ایران هنوز بخشی از ابتکار عمل را در اختیار داشت و تصور می‌کرد می‌تواند شرایط بهتری ایجاد کند؛ اما هنگام پذیرش، پس از از دست رفتن دستاوردهای میدانی و افزایش فشارها، گزینه‌های عملی به شدت محدود شده بود و پذیرش قطعنامه به انتخابی ناگزیر تبدیل شد. این تجربه نشان می‌دهد که فاصله زمانی میان «تصویب» یک توافق بین‌المللی و «پذیرش» آن می‌تواند به تغییر شرایط به زیان طرفی منجر شود که تصمیم را به تعویق می‌اندازد. هرچند دلایل سیاسی و حقوقی برای عدم پذیرش فوری قطعنامه وجود داشت، اما تحولات میدانی و اقتصادی بعدی موجب شد که شرایط پذیرش نسبت به زمان تصویب، دشوارتر و پرهزینه‌تر شود. از این رو، یکی از درس‌های عملی این مقطع آن است که ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدها باید با نگاه به شرایط میدانی و روندهای آینده انجام شود، نه صرفاً بر اساس آمال و آرزوها.

سال‌ها بعد، پرونده هسته‌ای ایران نیز از نظر الگوی تصمیم‌گیری مسیری مشابه را طی کرد. برنامه هسته‌ای ایران در دهه ۱۳۸۰ به موضوعی پرتنش در روابط جمهوری اسلامی ایران و غرب تبدیل شد. ارجاع پرونده به شورای امنیت و صدور مجموعه‌ای



از قطعنامه‌های تحریمی، محدودیت‌های گسترده‌ای در حوزه‌های مالی، نفتی و صنعتی ایجاد کرد. در مرحله نخست، رویکرد رسمی بر حفظ کامل ظرفیت‌های هسته‌ای و مقاومت در برابر تحریم‌ها استوار بود. تحریم‌ها بی‌اثر یا قابل مدیریت توصیف می‌شدند و ادامه فعالیت‌های غنی‌سازی به عنوان نماد استقلال علمی و سیاسی معرفی می‌گردید. با گذشت زمان، آثار اقتصادی تحریم‌ها عمیق‌تر شد. کاهش صادرات نفت، دشواری دسترسی به شبکه بانکی بین‌المللی، نوسانات شدید ارزی و افزایش تورم، فشار قابل توجهی بر اقتصاد و معیشت عمومی وارد کرد. فعالان اقتصادی با محدودیت در واردات مواد اولیه و فناوری مواجه شدند و رشد اقتصادی کاهش یافت. در سطح بین‌المللی نیز اجماع گسترده‌تری علیه ایران شکل گرفت و پرونده هسته‌ای در چارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل تثبیت شد. لذا این شرایط نشان داد که استمرار مسیر پیشین هزینه‌های فزاینده‌ای به همراه دارد و نیازمند بازنگری است. در این مقطع، بازنگری در مسیر پیشین و بررسی گزینه‌های دیپلماتیک با جدیت بیشتری دنبال شد. مذاکرات محرمانه در اواخر دولت احمدی نژاد با آمریکا و سپس به صورت رسمی در اوایل دولت روحانی با گروه ۵+۱ آغاز گردید و در نهایت، برجام در تیر ۱۳۹۴ حاصل شد. این توافق با تصویب قطعنامه ۲۲۳۱ مبنای حقوقی یافت و بخشی از تحریم‌های هسته‌ای لغو شد. تصمیم به پذیرش این توافق در شرایطی اتخاذ شد که اقتصاد کشور تحت فشار شدید قرار داشت و گزینه‌های جایگزین محدود و توافق اجتناب شده بود.

پیشنهادهای راهبردی

(۱) بر این اساس، نخستین پیشنهاد راهبردی آن است که جمهوری اسلامی ایران باید دیپلماسی را نه به عنوان ابزار ثانویه، بلکه به عنوان یکی از ارکان اصلی قدرت ملی تعریف کند. دیپلماسی، زمانی مؤثر است که فعال و مبتنی بر محاسبه دقیق منافع باشد. استفاده از ظرفیت‌های میدانی، نظامی یا فنی بدون آنکه به موقع به دستاورد سیاسی و حقوقی تبدیل شود، می‌تواند به اتلاف منابع بینجامد. تجربه جنگ ایران و عراق، نشان داد که برتری مقطعی در میدان، اگر به توافقی در شرایط مناسب تبدیل نشود، ممکن است در اثر تغییر موازنه از دست برود. بنابراین، لازم است هر زمان که کشور دارای مزیت مؤثر در عرصه منطقه‌ای یا بین‌المللی است، سازوکار مشخصی برای تبدیل آن به دستاورد پایدار سیاسی تعریف شود، پیش از آنکه تاریخ مصرف آن به پایان برسد.

(۲) دومین نکته اساسی، ضرورت شکل‌گیری اجماع پایدار پیرامون منافع ملی است. در شرایط بحران، اختلاف نظر طبیعی است، اما اگر این اختلاف‌ها به سطحی برسد که سیاست خارجی را تحت الشعاع قرار دهند، قدرت چانه‌زنی کاهش می‌یابد. منافع ملی باید در قالبی شفاف، قابل سنجش و فراتر از رقابت‌های جناحی تعریف شود. هنگامی که تصمیمی راهبردی مانند پذیرش یک توافق بین‌المللی اتخاذ می‌شود، لازم است پشتوانه‌ای از اجماع داخلی آن را حمایت کند تا از نوسان‌های بعدی جلوگیری شود. نبود چنین اجماعی می‌تواند دستاوردهای دیپلماتیک را آسیب‌پذیر کند و هزینه‌های اجرای آن را افزایش دهد. ایجاد سازوکاری نهادمند برای گفت و گوی منظم میان نهادهای تصمیم‌گیر، کارشناسان مستقل و نمایندگان جریان‌های سیاسی می‌تواند به تقویت این اجماع کمک کند.

(۳) سومین پیشنهاد تنظیم دقیق نسبت میان میدان و دیپلماسی است. تجربه‌های گذشته نشان داده است که اگر میدان و دیپلماسی در تعارض با یکدیگر قرار گیرند، طرف مقابل از این شکاف بهره‌برداری خواهد کرد. مطلوب آن است که دیپلماسی در خط مقدم تعریف اهداف و چارچوب‌ها قرار گیرد و میدان در خدمت پشتیبانی از آن باشد، نه آنکه مسیر آن را مسدود کند. میدان می‌تواند اهرم فشار و قدرت بازدارندگی ایجاد کند، اما تبدیل این اهرم به دستاورد سیاسی، نیازمند ابتکار دیپلماتیک است. اگر اقدامات میدانی بدون هماهنگی با مسیر مذاکرات انجام شود، ممکن است به افزایش هزینه‌ها و پیچیده‌تر شدن روند چانه‌زنی منجر شود. در مقابل، هماهنگی راهبردی میان این دو حوزه می‌تواند قدرت ملی را هم‌افزا کند.

۴) **چهارمین نکته**، توجه به اقتصاد به عنوان ستون اصلی تاب‌آوری ملی است. در هر دو تجربه مورد بحث، فشار اقتصادی عاملی تعیین کننده در تغییر محاسبات بود. اقتصادی که وابستگی بالایی به درآمدهای محدود و کانال‌های خاص دارد، در برابر تحریم یا اختلال خارجی آسیب‌پذیرتر است. بنابراین، تنوع بخشی به منابع درآمدی، تقویت تولید داخلی، گسترش روابط اقتصادی منطقه‌ای و کاهش وابستگی به مسیرهای پرریسک باید در اولویت قرار گیرد. چنین رویکردی نه تنها قدرت چانه‌زنی را افزایش می‌دهد، بلکه امکان تصمیم‌گیری در شرایط آرام‌تر و با فشار کمتر را فراهم می‌کند.

۵) **پنجم اینکه** یکی از چالش‌های مشترک در بحران‌ها، غلبه نگاه کوتاه مدت و خوش بینانه بر تحلیل‌های واقع بینانه است. لازم است در کنار سناریوهای مطلوب، بدترین حالت‌های ممکن نیز به طور رسمی و مستند بررسی شود. اگر در زمان تصویب قطعنامه ۵۹۸ سناریوی از دست رفتن برتری میدانی و افزایش مداخله خارجی با دقت بیشتری وزن دهی می‌شد، یا در قضیه هسته‌ای تاثیر تحریم‌های بین‌المللی جدی‌تر مورد توجه قرار می‌گرفت، شاید تصمیم‌گیری در زمان متفاوتی صورت می‌پذیرفت.

۶) **ششمین نکته**، مدیریت افکار عمومی و روایت سازی واقع بینانه است. تصمیم‌های بزرگ در خلأ اتخاذ نمی‌شوند. اگر جامعه از پیش در جریان پیچیدگی‌ها، محدودیت‌ها و گزینه‌های پیش رو قرار گیرد، پذیرش تصمیم‌های دشوار آسان‌تر خواهد بود. در هر دو تجربه، فضای احساسی و گفتمانی نقش مهمی ایفا کرد. شفافیت نسبی، گفتگوی مستمر با نخبگان و پرهیز از دو قطبی سازی شدید می‌تواند زمینه تصمیم‌گیری عقلانی‌تر را فراهم آورد.

در نهایت، بهره‌گیری نظام‌مند از تجربه‌های گذشته برای تصمیم‌گیری آینده ضروری است. این بهره‌گیری نباید صرفاً در سطح روایت تاریخی باقی بماند، بلکه باید به استخراج الگوهای عملی منجر شود. دو تجربه یاد شده نشان می‌دهد که تأخیر در تصمیم‌گیری، اگر با تغییر موازنه همراه شود، می‌تواند هزینه‌ها را افزایش دهد. همچنین نشان می‌دهد که هماهنگی ابزارهای قدرت، اجماع داخلی و دیپلماسی فعال می‌تواند دامنه انتخاب‌ها را گسترده‌تر نگه دارد. اگر این درس‌ها به صورت نهادمند در فرآیند سیاست‌گذاری وارد شود، احتمال آنکه کشور در آینده ناچار به تصمیم‌گیری در شرایط حداکثر فشار شود، کاهش خواهد یافت.

هدف از این بازخوانی نه سرزنش گذشته، بلکه تقویت عقلانیت راهبردی در آینده است؛ عقلانیتی که زمان، هزینه، ظرفیت و منافع ملی را به صورت همزمان در نظر می‌گیرد و می‌کوشد پیش از آنکه کارتهای راهبردی بی‌اعتبار شوند، آنها را به دستاوردهای پایدار تبدیل کند.

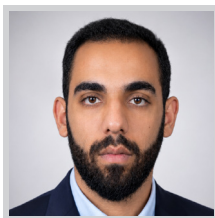
بازتعریف نظم منطقه‌ای در غرب آسیا

یاسین جوادی

«بازتعریف نظم منطقه‌ای در غرب آسیا؛

چارچوبی برای توافق پایدار میان ایران و همسایگان عربی»

یاسین جواد^{۴۷}



تحولات ژئوپلیتیکی سال‌های اخیر نشان می‌دهد که غرب آسیا در حال گذار به نظامی جدید است؛ نظامی که در آن کاهش نسبی نقش مستقیم ایالات متحده، افزایش حضور قدرت‌هایی مانند چین و روسیه، اولویت یافتن توسعه اقتصادی در کشورهای عربی و شکل‌گیری الگوهای تازه همکاری منطقه‌ای، معادلات سنتی امنیت و سیاست را دچار تغییر کرده است. در این شرایط ایران با فرصتی راهبردی برای بازتعریف روابط خود با همسایگان و مشارکت در شکل‌دهی به ترتیبات جدید منطقه‌ای مواجه است؛ هرچند تداوم رقابت‌های امنیتی، حضور بازیگران فرامنطقه‌ای و پیامدهای پیمان ابراهیم همچنان از مهم‌ترین چالش‌های پیش‌رو به شمار می‌روند. این مقاله با تمرکز بر امکان شکل‌گیری یک چارچوب پایدار همکاری میان ایران و کشورهای عربی منطقه، استدلال می‌کند که تحقق ثبات و توسعه در غرب آسیا مستلزم اتخاذ رویکردی تدریجی، عمل‌گرایانه، و مبتنی بر منافع مشترک است. در این چارچوب، کشورهای میانجی مانند عمان، قطر، و عراق می‌توانند نقش تسهیل‌گر را ایفا کنند و تنگه هرمز نیز از یک نقطه بالقوه تنش به بستری برای همکاری‌های اقتصادی، تجاری و امنیتی تبدیل شود. مقاله همچنین بر ضرورت رقابت در ارائه منافع اقتصادی، توسعه سازوکارهای اعتمادساز و پیوند دادن دستاوردهای سیاست خارجی با منافع داخلی تأکید کرده و در پایان مجموعه‌ای از توصیه‌های سیاستی برای بهره‌برداری از فرصت بازتعریف نظم منطقه‌ای ارائه می‌دهد.

مقدمه: اهمیت بازتعریف نظم منطقه‌ای

غرب آسیا طی چند دهه گذشته یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان بوده است. جنگ‌های منطقه‌ای، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، مداخلات قدرت‌های فرامنطقه‌ای، منازعات هویتی و رقابت بر سر منابع انرژی موجب شده که بخش قابل توجهی از ظرفیت‌های اقتصادی و انسانی منطقه صرف مدیریت بحران شود. نتیجه این وضعیت کاهش سطح همکاری‌های منطقه‌ای، افزایش هزینه‌های امنیتی، و شکل‌گیری چرخه‌ای از بی‌اعتمادی بوده است.

با این حال، تحولات سال‌های اخیر نشانه‌هایی از تغییر در این الگو را آشکار کرده است. کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس در حال حرکت به سمت اقتصادهای متنوع و دانش‌بنیان هستند و برای تحقق اهداف توسعه‌ای خود به محیطی باثبات نیاز دارند. در سوی دیگر، ایران نیز با ضرورت افزایش تاب‌آوری اقتصادی، کاهش آثار تحریم‌ها و گسترش پیوندهای اقتصادی منطقه‌ای مواجه است. از این رو، برای نخستین بار پس از سال‌ها، بخشی از منافع راهبردی بازیگران منطقه در حوزه ثبات و توسعه به یکدیگر نزدیک شده است.

در چنین شرایطی، بازتعریف نظم منطقه‌ای دیگر یک انتخاب صرفاً سیاسی نیست، بلکه به ضرورتی راهبردی برای همه بازیگران تبدیل شده است. هرگونه موفقیت در این مسیر می‌تواند آثار گسترده‌ای بر امنیت انرژی، تجارت منطقه‌ای، سرمایه‌گذاری خارجی، توسعه زیرساخت‌ها و کاهش هزینه‌های امنیتی داشته باشد. در مقابل، شکست در بهره‌برداری از این فرصت می‌تواند موجب تثبیت الگوهای رقابتی گذشته و تقویت نفوذ بازیگران بیرونی شود.

۴۷. کارشناس ارشد مهندسی سیستم‌های انرژی دانشگاه شریف و تحلیلگر حوزه انرژی، دیپلماسی اقتصادی، و تاب‌آوری صنعتی.

تغییر محیط راهبردی منطقه

محیط امنیتی غرب آسیا در حال گذار از یک نظم مبتنی بر حضور مستقیم آمریکا به نظامی پیچیده‌تر و چندلایه‌تر است. ایالات متحده همچنان بازیگر اصلی منطقه محسوب می‌شود، اما تمایل کمتری به تحمل هزینه‌های حضور گسترده نظامی دارد. در نتیجه، واشنگتن تلاش کرده است بخشی از نقش امنیتی خود را به شرکای منطقه‌ای منتقل کند. همزمان، چین به عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری بسیاری از کشورهای منطقه، خواهان ثباتی است که جریان انرژی و تجارت را تضمین کند. روسیه نیز به دلیل شرایط ناشی از جنگ اوکراین، به دنبال حفظ جایگاه خود در معادلات منطقه‌ای است. این وضعیت موجب شده است که غرب آسیا به عرصه تعامل همزمان چند قدرت جهانی تبدیل شود.

در سطح منطقه‌ای نیز کشورهای عربی بیش از گذشته توسعه اقتصادی را در اولویت قرار داده‌اند. پروژه‌های بلندپروازانه توسعه‌ای در عربستان سعودی، امارات متحده عربی، و سایر کشورهای حوزه خلیج فارس مستلزم محیطی با ثبات و قابل پیش‌بینی است. بنابراین بسیاری از این کشورها به دنبال کاهش سطح تنش‌ها هستند، هر چند همچنان وابستگی‌های امنیتی خود را حفظ کرده‌اند.

منافع و الزامات راهبردی ایران

از منظر جمهوری اسلامی ایران، هرگونه توافق منطقه‌ای زمانی می‌تواند پایدار و مؤثر باشد که با الزامات امنیتی، اقتصادی و سیاسی کشور همسو بوده و بتواند منافع ملموس و بلندمدتی برای نظام حکمرانی و جامعه ایرانی ایجاد کند. تجربه چند دهه گذشته نشان داده است که توافقات منطقه‌ای صرفاً زمانی دوام می‌آورند که بر پایه منافع مشترک و قابل اندازه‌گیری شکل گرفته باشند و بتوانند هزینه‌های تقابل را برای همه طرف‌ها افزایش دهند. از این رو، ایران در مواجهه با روند بازتعریف نظم منطقه‌ای باید مجموعه‌ای از اهداف راهبردی را به صورت همزمان دنبال کند.

۱) نخستین هدف، کاهش تهدیدات امنیتی و محدود کردن زمینه‌های شکل‌گیری ائتلاف‌های ضدایرانی است. امنیت ملی ایران همچنان تحت تأثیر مجموعه‌ای از عوامل از جمله حضور نظامی قدرت‌های فرامنطقه‌ای، رقابت‌های ژئوپلیتیکی، بحران‌های مزمن در کشورهای همسایه و فعالیت شبکه‌های افراط‌گرا قرار دارد. در سال‌های گذشته، بخشی از نگرانی‌های امنیتی ایران ناشی از تلاش برخی بازیگران برای ایجاد ترتیبات امنیتی منطقه‌ای با محوریت مهاباد ایران بوده است. در چنین شرایطی، هرگونه چارچوب همکاری منطقه‌ای باید به گونه‌ای طراحی شود که انگیزه کشورهای همسایه برای مشارکت در ائتلاف‌های تقابلی کاهش یابد و در مقابل، منافع آنها در همکاری با ایران افزایش پیدا کند. کاهش تهدیدات امنیتی صرفاً به معنای کاهش احتمال درگیری نظامی نیست، بلکه شامل ایجاد سازوکارهای ارتباطی، مدیریت بحران، تبادل اطلاعات و افزایش شفافیت در حوزه‌های حساس نیز می‌شود. تجربه بسیاری از مناطق جهان نشان می‌دهد که حتی در شرایط وجود اختلافات سیاسی، ایجاد کانال‌های ارتباطی میان نهادهای نظامی و امنیتی می‌تواند از سوءبرداشت‌ها و تشدید ناخواسته تنش‌ها جلوگیری کند. از این منظر، ایران می‌تواند از ابتکارات منطقه‌ای برای ایجاد ترتیبات اعتمادساز بهره‌گیرد و نقش فعال‌تری در شکل‌دهی به معماری امنیتی منطقه ایفا کند.

۲) دومین هدف راهبردی، ایجاد منافع اقتصادی ملموس و قابل اندازه‌گیری است. در شرایطی که اقتصاد ایران با محدودیت‌های ناشی از تحریم‌ها، نوسانات بازارهای جهانی و چالش‌های ساختاری داخلی مواجه است، توسعه همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای می‌تواند به یکی از مهم‌ترین ابزارهای افزایش تاب‌آوری اقتصادی تبدیل شود. کشورهای همسایه ایران بازاری چندصد میلیونی را تشکیل می‌دهند که ظرفیت بالایی برای تجارت، سرمایه‌گذاری، همکاری‌های صنعتی و توسعه زیرساخت‌های مشترک دارند. در این چارچوب، افزایش حجم تجارت منطقه‌ای، توسعه کریدورهای ترانزیتی، گسترش همکاری‌های انرژی، اتصال شبکه‌های حمل‌ونقل و جذب سرمایه‌گذاری مشترک باید در مرکز سیاست منطقه‌ای ایران

قرار گیرد. موقعیت جغرافیایی ایران این امکان را فراهم می‌کند که کشور به حلقه اتصال میان آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس، شبه‌قاره هند و شرق مدیترانه تبدیل شود. بهره‌برداری از این مزیت ژئوپلیتیکی می‌تواند علاوه بر افزایش درآمدهای ترانزیتی، وابستگی متقابل اقتصادی میان ایران و همسایگان را نیز تقویت کند؛ وابستگی‌ای که خود به عاملی برای کاهش تنش‌های سیاسی تبدیل خواهد شد. همچنین همکاری در حوزه انرژی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ایران با برخورداری از ذخایر عظیم نفت و گاز و موقعیت ممتاز جغرافیایی می‌تواند در پروژه‌های انتقال انرژی، تبادل برق، توسعه پتروشیمی و سرمایه‌گذاری‌های مشترک نقش مهمی ایفا کند. هر چه پیوندهای اقتصادی میان ایران و کشورهای منطقه عمیق‌تر شود، هزینه سیاسی و اقتصادی بازگشت به الگوهای تقابلی نیز افزایش خواهد یافت.

۳) سومین هدف، تقویت ثبات داخلی از طریق تبدیل دستاوردهای سیاست خارجی به منافع اقتصادی و اجتماعی است. سیاست خارجی زمانی از پشتوانه پایدار برخوردار خواهد بود که نتایج آن در زندگی روزمره شهروندان قابل مشاهده باشد. افزایش اشتغال، رشد سرمایه‌گذاری، توسعه زیرساخت‌ها، بهبود تجارت و ارتقای سطح رفاه عمومی از جمله پیامدهایی هستند که می‌توانند حمایت اجتماعی از سیاست‌های منطقه‌ای را تقویت کنند. در واقع، یکی از چالش‌های مهم بسیاری از توافقات سیاسی آن است که آثار آنها در سطح عمومی جامعه محسوس نیست. از این رو، ایران باید در طراحی هرگونه توافق منطقه‌ای، سازوکارهایی را پیش‌بینی کند که منافع اقتصادی حاصل از همکاری‌های منطقه‌ای به سرعت به بخش‌های مختلف اقتصاد منتقل شود. توسعه مناطق مرزی، افزایش صادرات غیرنفتی، رونق بنادر و مراکز لجستیکی و گسترش همکاری‌های گردشگری و خدماتی می‌تواند نمونه‌هایی از این رویکرد باشد.

علاوه بر این سه هدف اصلی، ایران با یک الزام راهبردی دیگر نیز مواجه است و آن حفظ توازن میان استقلال راهبردی و همکاری منطقه‌ای است. مشارکت فعال در ترتیبات منطقه‌ای نباید به معنای وابستگی به یک قدرت خارجی یا پذیرش ترتیباتی باشد که آزادی عمل راهبردی کشور را محدود کند. در مقابل، همکاری‌های منطقه‌ای باید به گونه‌ای طراحی شوند که ضمن حفظ اصول سیاست خارجی ایران، امکان بهره‌گیری از فرصت‌های اقتصادی و امنیتی جدید را فراهم آورند.

بر این اساس، رویکرد مطلوب برای ایران نه تنش‌زدایی صرف و نه رقابت حداکثری، بلکه مدیریت همزمان فرصت‌ها و تهدیدهاست. چنین رویکردی مستلزم آن است که تهران ضمن حفظ توان بازدارندگی و ظرفیت‌های راهبردی خود، از فرصت‌های موجود برای گسترش همکاری‌های اقتصادی، کاهش سوءتفاهم‌های امنیتی و ایجاد شبکه‌ای از منافع مشترک با همسایگان بهره‌برداری کند. موفقیت در این مسیر می‌تواند جایگاه ایران را به عنوان یکی از بازیگران اصلی نظم در حال شکل‌گیری غرب آسیا تثبیت کرده و زمینه را برای توسعه پایدار و افزایش نفوذ منطقه‌ای کشور فراهم سازد.

کشورهای عربی؛ از امنیت محوری به توسعه محوری

تحولات سال‌های اخیر نشان می‌دهد که بسیاری از کشورهای عربی خلیج فارس در حال عبور از الگوی سنتی اقتصاد نفتی هستند. برنامه‌هایی مانند چشم‌انداز ۲۰۳۰ عربستان سعودی یا راهبردهای توسعه‌ای امارات متحده عربی بر جذب سرمایه، توسعه فناوری، و گسترش تجارت جهانی استوارند. این کشورها برای تحقق چنین اهدافی به محیطی باثبات نیاز دارند. به همین دلیل، اگرچه نگرانی‌های امنیتی آنها نسبت به ایران همچنان پابرجاست، اما تمایل بیشتری نسبت به گذشته برای مدیریت اختلافات و کاهش تنش‌ها نشان می‌دهند.

با این حال، نباید تصور کرد که همه کشورهای عربی دارای منافع و اولویت‌های یکسان هستند. تفاوت در سطح روابط با آمریکا، نوع تعامل با اسرائیل، ساختار اقتصادی و برداشت‌های امنیتی موجب شده است که هر کشور نیازمند رویکردی متفاوت باشد. از این رو، سیاست ایران باید مبتنی بر توافقات متنوع و متناسب با ویژگی‌های هر کشور طراحی شود، نه یک چارچوب واحد برای همه.

نقش کشورهای میانجی

عمان، قطر، و تا حدی عراق از جایگاه ویژه‌ای در معماری جدید منطقه‌ای برخوردارند. این کشورها در سال‌های گذشته تلاش کرده‌اند روابط متوازی با بازیگران مختلف حفظ کنند و از ورود به قطب‌بندی‌های سخت اجتناب ورزند. این ویژگی، آنها را به مناسب‌ترین گزینه برای آغاز همکاری‌های منطقه‌ای تبدیل می‌کند. بسیاری از پروژه‌های اعتمادساز اولیه می‌توانند از طریق این کشورها آغاز شوند؛ از همکاری‌های دریایی و زیست‌محیطی گرفته تا ابتکارات تجاری و مالی. در این میان، عراق اهمیت مضاعفی دارد. این کشور علاوه بر برخورداری از پیوندهای گسترده با ایران و جهان عرب، می‌تواند به حلقه اتصال اقتصادی و سیاسی میان طرف‌های مختلف تبدیل شود. موفقیت هر چارچوب منطقه‌ای تا حد زیادی به ثبات عراق وابسته خواهد بود.

تنگه هرمز؛ از ابزار بازدارندگی تا محور همکاری

تنگه هرمز مهم‌ترین گلوگاه انرژی جهان و یکی از مهم‌ترین منابع قدرت ژئوپلیتیکی ایران است. بخش قابل توجهی از نفت و گاز جهان از این مسیر عبور می‌کند و امنیت آن برای اقتصاد جهانی اهمیت حیاتی دارد. در رویکرد سنتی، تنگه هرمز عمدتاً به عنوان ابزاری برای بازدارندگی و اعمال فشار مورد توجه قرار گرفته است. اما در چارچوب جدید، این آبراه می‌تواند نقش متفاوتی ایفا کند.

ایران می‌تواند با ارائه تضمین‌های قابل راستی‌آزمایی برای امنیت عبور و مرور دریایی، زمینه شکل‌گیری همکاری‌های گسترده‌تر را فراهم کند. چنین رویکردی نه تنها جایگاه ایران را به عنوان تأمین‌کننده امنیت منطقه‌ای تقویت می‌کند، بلکه می‌تواند به ایجاد منافع اقتصادی پایدار از طریق توسعه خدمات بندری، لجستیکی، بیمه‌ای و ذخیره‌سازی انرژی منجر شود. در واقع، ارزش راهبردی تنگه هرمز زمانی حداکثر می‌شود که به جای یک نقطه بحران، به یک دارایی مشترک منطقه‌ای برای تولید منافع اقتصادی تبدیل گردد.

چالش اسرائیل و پیمان ابراهیم

یکی از مهم‌ترین متغیرهای مؤثر بر هرگونه توافق منطقه‌ای، نقش اسرائیل و پیامدهای پیمان ابراهیم است. این پیمان طی سال‌های اخیر زمینه گسترش همکاری‌های امنیتی، فناوری، اقتصادی و حتی اطلاعاتی میان اسرائیل و برخی کشورهای عربی را فراهم کرده و به یکی از عوامل تأثیرگذار بر معادلات ژئوپلیتیکی غرب آسیا تبدیل شده است. با این حال، ارزیابی رفتار کشورهای عربی نشان می‌دهد که عادی‌سازی روابط با اسرائیل لزوماً به معنای شکل‌گیری یک اتحاد راهبردی پایدار و همه‌جانبه نیست. بسیاری از دولت‌های عربی، ضمن بهره‌گیری از ظرفیت‌های اقتصادی و فناوری اسرائیل، همچنان به دنبال حفظ استقلال عمل در سیاست خارجی خود و تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی و اقتصادی هستند. این کشورها به خوبی آگاهند که وابستگی بیش از حد به یک بازیگر خارجی می‌تواند قدرت مانور آنها را در محیط پیچیده منطقه‌ای کاهش دهد؛ از این رو تلاش می‌کنند روابط خود را به گونه‌ای تنظیم کنند که هم از مزایای همکاری با اسرائیل بهره‌مند شوند و هم کانال‌های ارتباطی و همکاری با سایر قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی را حفظ کنند.

در چنین شرایطی، مهم‌ترین راهبرد ایران در مواجهه با پیامدهای پیمان ابراهیم، نه تمرکز صرف بر تقابل سیاسی یا امنیتی، بلکه رقابت در ارائه منافع و فرصت‌های ملموس به کشورهای منطقه است. هرچه ایران بتواند از طریق توسعه همکاری‌های اقتصادی، گسترش شبکه‌های ترانزیتی، تقویت پیوندهای انرژی، تسهیل تجارت و مشارکت در پروژه‌های مشترک زیرساختی، ارزش افزوده بیشتری برای همسایگان خود ایجاد کند، جذابیت الگوهای همکاری مبتنی بر مشارکت منطقه‌ای نیز افزایش خواهد یافت. به بیان دیگر، موفقیت ایران در این عرصه بیش از آنکه به توانایی آن در مخالفت با ترتیبات رقیب وابسته باشد، به

ظرفیت کشور در ارائه گزینه‌های عملی، سودمند و پایدار برای دولت‌های منطقه بستگی دارد؛ گزینه‌هایی که بتوانند نیازهای توسعه‌ای و امنیتی کشورهای عربی را پاسخ دهند و در عین حال زمینه شکل‌گیری ترتیبات بومی‌تر و متوازن‌تر را در غرب آسیا فراهم سازند.

نتیجه‌گیری

غرب آسیا در آستانه شکل‌گیری نظم جدید قرار دارد؛ نظم‌ی که نه بر پایه هژمونی کامل یک بازیگر و نه بر اساس حذف رقبا شکل خواهد گرفت، بلکه حاصل تعامل و موازنه میان مجموعه‌ای از قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خواهد بود. در چنین شرایطی، فرصت اصلی ایران در بهره‌گیری از همگرایی نسبی منافع اقتصادی و امنیتی میان کشورهای منطقه نهفته است؛ فرصتی که استفاده مؤثر از آن مستلزم اتخاذ رویکردی تدریجی، عمل‌گرایانه و مبتنی بر منافع مشترک است. در این چارچوب، تنگه هرمز می‌تواند از یک نقطه حساس ژئوپلیتیکی به ستون فقرات همکاری‌های منطقه‌ای و بستری برای توسعه تعاملات اقتصادی و امنیتی تبدیل شود و کشورهای میانجی نیز با ایفای نقش تسهیل‌کننده، زمینه را برای کاهش تنش‌ها و گسترش همکاری‌ها فراهم آورند. در نهایت، موفقیت این راهبرد در گرو آن است که سیاست منطقه‌ای ایران بتواند میان الزامات امنیتی، اهداف اقتصادی و نیازهای توسعه داخلی پیوندی پایدار و متوازن برقرار کند و از این طریق جایگاه کشور را در نظم در حال تحول منطقه‌ای تقویت نماید.

توصیه‌های سیاستی

توصیه‌های سیاستی پیشنهادی در این چارچوب بر ضرورت تدوین یک نقشه راه همکاری منطقه‌ای در سه سطح کوتاه‌مدت، میان‌مدت، و بلندمدت تأکید دارد که در آن حوزه‌های کم‌تنش و دارای ظرفیت همکاری در اولویت قرار گیرند.

۱) در گام نخست، آغاز پروژه‌های مشترک با عمان، قطر، و عراق به عنوان بازیگران میانجی و کشورهایی با کمترین حساسیت سیاسی می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری اعتماد متقابل و همکاری‌های گسترده‌تر باشد. همچنین طراحی یک سازوکار منطقه‌ای برای تأمین امنیت دریانوردی و مدیریت ترافیک دریایی در خلیج فارس و تنگه هرمز می‌تواند به کاهش تنش‌ها و افزایش هماهنگی میان کشورهای منطقه کمک کند.

۲) در حوزه اقتصادی، توسعه توافقات دوجانبه و مرحله‌ای با عربستان سعودی و امارات متحده عربی در زمینه‌های اقتصادی و زیرساختی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در همین راستا، تبدیل تنگه هرمز به محور همکاری اقتصادی از طریق گسترش خدمات بندری، بیمه‌ای، لجستیکی و ذخیره‌سازی انرژی می‌تواند منافع مشترک و پایداری برای کشورهای منطقه ایجاد کند. بهره‌گیری از ظرفیت چین برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های حمل‌ونقل، انرژی و بنادر نیز باید در دستور کار قرار گیرد، مشروط بر آنکه مدیریت امنیتی منطقه همچنان در اختیار بازیگران منطقه‌ای باقی بماند. همچنین استفاده از ظرفیت روسیه به عنوان یک تسهیل‌گر تاکتیکی در عرصه دیپلماسی منطقه‌ای می‌تواند مفید باشد، به شرط آنکه به وابستگی راهبردی منجر نشود.

۳) در سطح کلان‌تر، سیاست منطقه‌ای ایران باید بر رقابت در ارائه منافع اقتصادی و توسعه‌ای متمرکز شود و از محدود شدن به رقابت صرفاً امنیتی با الگوهای منطقه‌ای رقیب پرهیز کند. ایجاد سازوکارهای مدیریت بحران و برقراری ارتباطات مستقیم میان نهادهای نظامی و امنیتی کشورهای منطقه نیز برای جلوگیری از سوءبرداشت‌ها و کنترل تنش‌های احتمالی ضروری است. در نهایت، موفقیت هر راهبرد منطقه‌ای زمانی تضمین خواهد شد که دستاوردهای سیاست خارجی به منافع ملموس داخلی از جمله توسعه تجارت، افزایش اشتغال، جذب سرمایه‌گذاری و کاهش هزینه‌های مبادلات اقتصادی منجر شود و آثار آن در زندگی شهروندان قابل مشاهده باشد.

از تنگه هرمز تا قلب اوراسیا

فاطمه صادقی شیخ



«از تنگه هرمز تا قلب اوراسیا»

ایران و معماری ژئوپلیتیک نوین آسیای مرکزی»

فاطمه صادقی شیخ^{۴۸}

تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل طی دو دهه اخیر نشان‌دهنده حرکت تدریجی از نظم تک‌قطبی پساجنگ سرد به سوی نوعی آرایش پیچیده‌تر و چندقطبی است؛ نظمی که در آن توزیع قدرت میان بازیگران متعددی از جمله چین، روسیه، قدرت‌های منطقه‌ای و حتی بازیگران میانی در حال بازتعریف است. در چنین فضایی، اهمیت ژئوپلیتیک اوراسیا بار دیگر در مرکز توجه تحلیلگران روابط بین‌الملل قرار گرفته است. بسیاری از نظریه‌پردازان ژئوپلیتیک از مکیندر تا برژینسکی بر این نکته تأکید کرده‌اند که کنترل یا نفوذ در اوراسیا نقش تعیین‌کننده‌ای در شکل‌دهی به توازن قدرت جهانی دارد. در این چارچوب، آسیای مرکزی به عنوان بخشی از حوزه موسوم به «هارتلند»^{۴۹}، اهمیت فزاینده‌ای در معادلات راهبردی قرن بیست‌ویکم یافته است.

آسیای مرکزی از یک سو به دلیل برخورداری از منابع قابل توجه انرژی، به ویژه نفت و گاز طبیعی در کشورهایی مانند قزاقستان و ترکمنستان و از سوی دیگر به دلیل موقعیت جغرافیایی خاص خود، به یکی از کانون‌های رقابت ژئوپلیتیکی میان قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شده است. با این حال، ویژگی بنیادین این منطقه آن است که تمامی کشورهای آن در زمره دولت‌های محصور یا نیمه محصور در خشکی قرار می‌گیرند. این وضعیت جغرافیایی موجب شده است که دسترسی به بازارهای جهانی، مسیرهای صادرات انرژی و شبکه‌های تجارت بین‌المللی تا حد زیادی وابسته به مسیرهای ترانزیتی خارج از منطقه باشد. در ادبیات ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک، چنین شرایطی معمولاً وابستگی ساختاری کشورهای محصور در خشکی به «دولت‌های گذرگاهی» را افزایش می‌دهد؛ دولت‌هایی که موقعیت جغرافیایی آنان امکان اتصال مناطق داخلی اوراسیا به آب‌های آزاد و اقتصاد جهانی را فراهم می‌کند.

در دهه‌های اخیر، رقابت قدرت‌های بزرگ برای شکل‌دهی به مسیرهای جدید اتصال اوراسیا-از ابتکار کمربند و جاده چین گرفته تا پروژه‌های مختلف انرژی و کریدورهای حمل‌ونقل-نشان داده است که مسئله اتصال‌پذیری به یکی از مؤلفه‌های کلیدی سیاست بین‌الملل تبدیل شده است. در این میان، جایگاه ایران به عنوان کشوری که در تقاطع آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس و غرب آسیا قرار گرفته، اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. ایران نه تنها یکی از معدود مسیرهای جغرافیایی است که می‌تواند آسیای مرکزی را به آب‌های آزاد متصل کند، بلکه به طور فزاینده‌ای در حال تعریف نقش خود به عنوان یک دولت تجاری و گذرگاهی (trade state) در معادلات منطقه‌ای است؛ رویکردی که بر توسعه کریدورهای ترانزیتی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل و پیوند دادن شبکه‌های انرژی و تجارت اوراسیا با بازارهای جهانی تأکید دارد.

بر این اساس، پرسش محوری این گزارش آن است که در چارچوب نظم نوین چندقطبی، ایران چگونه می‌تواند در قالب یک دولت تجاری و گذرگاهی به بازتعریف جایگاه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی در شبکه‌های انرژی و اتصال‌پذیری اوراسیا کمک کند. پاسخ به این پرسش مستلزم بازنگری در نقش ایران نه صرفاً به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه به عنوان یکی از گره‌های ژئوپلیتیکی کلیدی در معماری نوین اقتصاد و امنیت اوراسیا است.

۴۸. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران.

بازتعریف جایگاه ایران: از دیوار ژئوپلیتیکی تا دولت تجاری

درک جایگاه ایران در ژئوپلیتیک آسیای مرکزی مستلزم فاصله گرفتن از برخی برداشت‌های سنتی در ادبیات روابط بین‌الملل است که ایران را عمدتاً در چارچوب منازعات امنیتی یا رقابت‌های ایدئولوژیک منطقه‌ای تحلیل می‌کنند. در حالی که چنین رویکردی بخشی از واقعیت سیاست منطقه‌ای را توضیح می‌دهد، اما قادر نیست نقش ساختاری ایران در معماری اتصال‌پذیری اوراسیا را به طور کامل تبیین کند. برای فهم این نقش، چارچوب نظری «دولت تجاری» که توسط ریچارد رزکرانس در اثر کلاسیک خود *The Rise of the Trading State* مطرح شد، می‌تواند نقطه عزیمت مناسبی فراهم کند.

رزکرانس استدلال می‌کند که در نظام بین‌الملل معاصر، برخی دولت‌ها به جای اتکا به گسترش سرزمینی یا رقابت‌های سخت‌افزاری سنتی، راهبرد توسعه خود را بر پایه تجارت، اتصال اقتصادی و ادغام در شبکه‌های جهانی مبادله بنا می‌کنند. در چنین الگویی، قدرت نه از طریق کنترل سرزمین، بلکه از طریق کنترل یا مدیریت جریان‌های اقتصادی، زیرساخت‌های حمل‌ونقل و شبکه‌های تجاری شکل می‌گیرد. به بیان دیگر، «دولت تجاری» دولتی است که مزیت ژئوپلیتیکی خود را به مزیت ژئواکونومیک تبدیل می‌کند.

اگر این چارچوب نظری را بر جغرافیای سیاسی اوراسیا منطبق کنیم، ایران به طور بالقوه یکی از مصادیق مهم چنین الگویی محسوب می‌شود. موقعیت جغرافیایی ایران در تقاطع چهار حوزه ژئوپلیتیکی آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس و غرب آسیا، این کشور را در جایگاهی قرار داده است که می‌تواند به عنوان یک گره ترانزیتی در شبکه‌های تجارت و انرژی منطقه عمل کند. برای کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی، دسترسی به آب‌های آزاد و بازارهای جهانی همواره یک چالش راهبردی بوده است. در این میان، مسیرهای جنوبی که از طریق خاک ایران به خلیج فارس و دریای عمان متصل می‌شوند، از نظر جغرافیایی کوتاه‌ترین و از نظر اقتصادی مقرون‌به‌صرفه‌ترین گزینه محسوب می‌شوند.

در سال‌های اخیر، تحلیلگران ژئوپلیتیک ایرانی نیز توجه بیشتری به این بُعد از قدرت ملی ایران نشان داده‌اند. این پژوهشگران در پژوهش‌های خود درباره ژئوپلیتیک کریدورها و ترانزیت در اوراسیا تأکید می‌کنند که رقابت ژئوپلیتیکی قرن بیست‌ویکم بیش از آنکه صرفاً بر کنترل سرزمین متمرکز باشد، بر کنترل مسیرها و کریدورهای اتصال استوار است. از این منظر، کشورهایی که در تقاطع مسیرهای حمل‌ونقل، انرژی و تجارت قرار دارند، می‌توانند به «گره‌های ژئوپلیتیکی» در شبکه‌های منطقه‌ای تبدیل شوند. بر همین اساس ایران به دلیل دسترسی همزمان به آسیای مرکزی، قفقاز و خلیج فارس، ظرفیت تبدیل شدن به یکی از مهم‌ترین گره‌های اتصال در معماری نوین اوراسیا را داراست.

در چنین چارچوبی، ایران می‌تواند به تدریج از تصویری که گاه به عنوان «دیوار ژئوپلیتیکی» میان مناطق مختلف ترسیم شده، فاصله گرفته و به یک «پل ژئوپلیتیکی» میان آسیای مرکزی و اقتصاد جهانی تبدیل شود. توسعه کریدورهای حمل‌ونقل، خطوط ریلی و مسیرهای انتقال انرژی از طریق خاک ایران، نه تنها می‌تواند جایگاه این کشور را به عنوان یک دولت تجاری و گذرگاهی تقویت کند، بلکه به کشورهای آسیای مرکزی نیز امکان می‌دهد تا وابستگی جغرافیایی خود را کاهش داده و حضور فعال‌تری در اقتصاد جهانی داشته باشند. به این ترتیب، بازتعریف نقش ایران در قالب یک دولت تجاری و ترانزیتی، بخشی از تحول گسترده‌تر در ژئوپلیتیک اتصال‌پذیری اوراسیا محسوب می‌شود.

تنگه هرمز و ژئوپلیتیک امنیت انرژی

در معماری ژئوپلیتیکی انرژی جهانی، محدود نواحی وجود دارند که بتوانند با تنگه هرمز از نظر اهمیت راهبردی رقابت کنند. این گذرگاه باریک دریایی که خلیج فارس را به دریای عمان و سپس به اقیانوس هند متصل می‌کند، یکی از حیاتی‌ترین گلوگاه‌های انرژی در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل به شمار می‌رود. بر اساس برآوردهای نهادهای بین‌المللی انرژی، بخش قابل توجهی



از تجارت جهانی نفت و گاز مایع از این مسیر عبور می‌کند. از همین رو، هرگونه اختلال در امنیت یا کارکرد این تنگه می‌تواند پیامدهایی فراتر از منطقه خلیج فارس داشته و مستقیماً بر ثبات بازارهای جهانی انرژی تأثیر بگذارد.

اهمیت تنگه هرمز تنها به کشورهای تولیدکننده انرژی در خلیج فارس محدود نمی‌شود، بلکه برای مناطق محصور در خشکی مانند آسیای مرکزی نیز دارای پیامدهای ژئوپلیتیکی گسترده است.

کشورهای این منطقه برای دسترسی به بازارهای جهانی انرژی ناگزیر از اتکا به مسیرهای ترانزیتی هستند که آن‌ها را به آب‌های آزاد متصل کند. در این میان، مسیر جنوبی که از طریق ایران به خلیج فارس و سپس تنگه هرمز متصل می‌شود، از منظر جغرافیایی کوتاه‌ترین و از نظر اقتصادی یکی از کارآمدترین گزینه‌ها به شمار می‌آید. از این رو، امنیت و ثبات این تنگه به‌طور غیرمستقیم با قابلیت ادغام آسیای مرکزی در شبکه‌های جهانی انرژی و تجارت پیوند خورده است.

از منظر حقوق بین‌الملل دریاهای، رژیم حقوقی عبور از تنگه‌هایی که برای کشتیرانی بین‌المللی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اصولاً بر پایه قواعد مندرج در کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق دریاهای شکل گرفته است؛ اما این رژیم برای همه کشورهای الزام‌آور نیست. جمهوری اسلامی ایران هرگز این کنوانسیون را تصویب نکرده و از همان زمان امضا، به‌طور صریح با بخش مربوط به «عبور ترانزیتی» مخالفت ورزیده است.

بر اساس اصول بنیادین حقوق معاهدات، هیچ کشوری به مقررات معاهده‌ای که آن را نپذیرفته متعهد نیست، به‌ویژه وقتی در لحظه امضا، اعتراض صریح خود را اعلام کرده باشد. این موضع ایران با دکترین حقوقی «معتراض مستمر» نیز کاملاً همخوانی دارد. حتی اگر بپذیریم که قاعده عبور ترانزیتی به مرور به یک قاعده عرفی بین‌المللی تبدیل شده باشد، ایران به‌طور مداوم، علنی و پیوسته آن را رد کرده و بنابراین هیچ تعهدی نسبت به آن ندارد. در نبود یک رژیم عام و الزام‌آور برای عبور ترانزیتی، باید به قواعد پیشین معاهدات و اصول عرفی حقوق بین‌الملل مراجعه کرد. مهم‌ترین منبع در این زمینه، کنوانسیون ۱۹۵۸ ژنو در خصوص دریای سرزمینی و منطقه مجاور است. از آنجا که ایران و برخی از مهم‌ترین کشورهای استفاده‌کننده از تنگه هرمز (مانند ایالات متحده) عضو کنوانسیون ۱۹۸۲ نیستند، یک خلأ حقوقی وجود دارد که در آن تکیه بر رژیم‌های قدیمی‌تر نه تنها مجاز، بلکه ضروری است. در این چارچوب، حق عبور از دریای سرزمینی یک حق نامحدود نیست، بلکه تابع قاعده تثبیت‌شده «عبور بی‌ضرر» است.

این قاعده به دولت ساحلی اجازه می‌دهد برای حفظ امنیت، نظم عمومی و منافع خود، عبور کشتی‌ها را تنظیم و در صورت لزوم محدود کند. مهم‌تر از همه، عبور بی‌ضرر شامل فعالیت‌هایی نمی‌شود که برای دولت ساحلی تهدیدآمیز تلقی شوند؛ از جمله عملیات نظامی، جمع‌آوری اطلاعات، یا هرگونه اقدام خصمانه. جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان دولت ساحلی تنگه هرمز، همواره بر آزادی کشتیرانی تجاری تأکید داشته، اما همزمان بر حقوق حاکمیتی و مسئولیت‌های خود در تأمین امنیت، ایمنی ناوبری، حفاظت از محیط زیست دریایی و امداد و نجات در این آبراه حیاتی، بر پایه همین اصول حقوقی استوار مانده است.

در سال‌های اخیر، برخی پیشنهادها حقوقی و سیاستی در ایران بر ایجاد یک چارچوب نهادی جدید برای مدیریت پایدار این گذرگاه راهبردی تمرکز کرده‌اند. از جمله، ابتکار «ایجاد رژیم حقوقی جدید برای تنگه هرمز» که با الهام از برخی تجربیات تاریخی مانند کنوانسیون مونترو درباره رژیم تنگه‌های ترکیه مطرح شده است، بر این ایده استوار است که آزادی عبور کشتی‌های تجاری باید با سازوکاری برای تأمین هزینه‌های امنیت ناوبری، امداد و نجات دریایی، حفاظت محیط زیست و

نگهداری زیرساخت‌های دریایی همراه باشد. در این چارچوب پیشنهادی، دولت‌های استفاده‌کننده از تنگه می‌توانند از طریق سازوکارهای مالی شفاف و غیر تبعیض‌آمیز در تأمین هزینه‌های امنیت و نگهداری این گذرگاه مشارکت کنند، در حالی که اصل آزادی عبور کشتی‌های تجاری همچنان حفظ می‌شود.

چنین رویکردی نشان می‌دهد که تنگه هرمز نه تنها یک گلوگاه جغرافیایی، بلکه بخشی از معماری نهادی امنیت انرژی در سطح منطقه‌ای و جهانی است. در واقع، توانایی ایران در مدیریت و تضمین امنیت این گذرگاه دریایی می‌تواند به عاملی تعیین‌کننده در پایداری جریان انرژی از خلیج فارس و همچنین در امکان اتصال منابع انرژی آسیای مرکزی به بازارهای جهانی تبدیل شود. از این منظر، تنگه هرمز را می‌توان حلقه اتصال میان ژئوپلیتیک انرژی خلیج فارس و آینده ژئواکونومیک اوراسیا دانست؛ حلقه‌ای که نقش آن در نظم چندقطبی در حال ظهور احتمالاً بیش از گذشته اهمیت خواهد یافت.

سیاست به حاشیه راندن ژئوپلیتیک ایران

یکی از متغیرهای مهم در شکل‌گیری معادلات ژئوپلیتیک خاورمیانه و اوراسیا، تلاش برخی بازیگران برای بازتعریف نظم منطقه‌ای به گونه‌ای است که نقش ایران در آن به حاشیه رانده شود. در این میان، سیاست‌های راهبردی اسرائیل از دهه ۱۹۹۰ به بعد نقش قابل توجهی در شکل‌دهی به چنین رویکردی داشته است. بخشی از این رویکرد را می‌توان در چارچوب اندیشه‌های شیمون پرز درباره «خاورمیانه جدید» تحلیل کرد؛ طرحی که در آن تصور می‌شد نظم آینده منطقه می‌تواند بر پایه همکاری اقتصادی و امنیتی میان اسرائیل، مصر و کشورهای عربی محافظه‌کار شکل گیرد، در حالی که ایران به عنوان یک بازیگر حاشیه‌ای و بی‌ثبات‌کننده تصویر می‌شد.

در این چارچوب فکری، نظم مطلوب منطقه‌ای بر محور مجموعه‌ای از بازیگران میانه‌رو تعریف می‌شد که اسرائیل، مصر و عربستان سعودی را به عنوان ستون‌های اصلی ثبات و امنیت خاورمیانه در بر می‌گرفت. در مقابل، ایران در این گفتمان به عنوان بازیگری معرفی می‌شد که نه تنها در ساختار امنیتی مطلوب این نظم جایگاهی ندارد، بلکه حضور آن به عنوان عامل بی‌ثباتی و تهدیدی برای امنیت منطقه‌ای تلقی می‌شود. این روایت ژئوپلیتیک به تدریج در سیاست‌های عملی نیز بازتاب یافت و به شکل‌گیری تلاش‌هایی برای ایجاد مسیرهای اقتصادی، انرژی و ترانزیتی انجامید که ایران را دور بزنند.

توافق‌های موسوم به «صلح ابراهیم» که از سال ۲۰۲۰ میان اسرائیل و برخی کشورهای عربی منعقد شد، تا حدی در همین چارچوب قابل تحلیل است. این توافق‌ها علاوه بر عادی‌سازی روابط دیپلماتیک، زمینه ایجاد شبکه‌ای از همکاری‌های اقتصادی، فناوری و زیرساختی میان اسرائیل و برخی کشورهای عربی را فراهم کردند. در سطح ژئواکونومیک، بخشی از این همکاری‌ها با هدف توسعه مسیرهای تجاری و انرژی شکل گرفته‌اند که بتوانند پیوندهای مستقیم میان مدیترانه، خلیج فارس و بازارهای جهانی ایجاد کنند، بدون آنکه به مسیرهای عبوری از ایران وابسته باشند. از این منظر، توافق‌های ابراهیم را می‌توان تلاشی برای بازآرایی جغرافیای اقتصادی منطقه در قالب ائتلاف‌های جدید دانست.

با این حال، چنین پروژه‌هایی با محدودیت‌های ساختاری مهمی مواجه‌اند:

(۱) جغرافیای سیاسی اوراسیا و خاورمیانه به گونه‌ای است که ایران در مرکز اتصال میان آسیای مرکزی، خلیج فارس و غرب آسیا قرار گرفته است. این موقعیت جغرافیایی به ایران امکان می‌دهد که در بسیاری از طرح‌های ترانزیتی و انرژی منطقه‌ای نقشی بالقوه ایفا کند؛ نقشی که حذف کامل آن مستلزم ایجاد مسیرهای جایگزینی است که اغلب از نظر اقتصادی طولانی‌تر، پرهزینه‌تر یا از نظر سیاسی شکننده‌تر هستند.

(۲) بسیاری از پروژه‌های اتصال‌پذیری در اوراسیا از ابتکار «کمر بند و راه» چین گرفته تا کریدورهای شمال-جنوب، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که ایران را به عنوان یکی از حلقه‌های اتصال میان آسیای مرکزی، خلیج فارس و بازارهای جهانی در نظر می‌گیرند. از این رو، تلاش برای بازتعریف نظم منطقه‌ای بدون در نظر گرفتن این واقعیت جغرافیایی با محدودیت‌های عملی قابل توجهی روبه‌رو است.

در نتیجه، اگرچه راهبردهایی مانند توافق‌های ابراهیم می‌کوشند با ایجاد ائتلاف‌های جدید اقتصادی و امنیتی، نوعی نظم منطقه‌ای بدون حضور ایران را تصور کنند، اما پویایی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک منطقه نشان می‌دهد که حذف کامل ایران از معادلات اتصال‌پذیری اوراسیا دشوار است. به بیان دیگر، میان پروژه‌های سیاسی برای حاشیه‌رانی ایران و واقعیت‌های جغرافیایی منطقه شکافی قابل توجه وجود دارد؛ شکافی که در بلندمدت می‌تواند بر پایداری هرگونه نظم منطقه‌ای تأثیر بگذارد.

جمع‌بندی

شکل‌گیری نظم نوین چندقطبی، بیش از آنکه صرفاً به جابه‌جایی قدرت‌های نظامی مربوط باشد، به بازآرایی شبکه‌های اتصال‌پذیری جهانی مربوط است. در این چارچوب، قدرت نه فقط در انباشت توان سخت، بلکه در توانایی مدیریت مسیرهای تجارت، انرژی، زیرساخت و ترانزیت تعریف می‌شود. آسیای مرکزی در این تحول جایگاهی تازه یافته است: از حاشیه ژئوپلیتیکی پسا شوروی به کانون رقابت برای اتصال شرق آسیا، روسیه، و خاورمیانه.

این منطقه که از نظر جغرافیایی محصور در خشکی است، برای تبدیل شدن به بازیگری مؤثر در اقتصاد جهانی، ناگزیر از اتصال پایدار به آب‌های آزاد است. گزینه‌های شمالی وابسته به روسیه‌اند، مسیرهای غربی از قفقاز با محدودیت‌های ژئوپلیتیکی و زیرساختی روبه‌رو هستند و مسیرهای جنوبی بدون عبور از ایران عملاً فاقد پیوستگی راهبردی‌اند. از این رو، موقعیت ایران در معادله اتصال‌پذیری آسیای مرکزی یک متغیر حاشیه‌ای نیست، بلکه یک مؤلفه ساختاری است.

در نظم در حال گذار، چین به عنوان بزرگ‌ترین بازیگر اقتصادی اوراسیا، نیازمند مسیرهای متنوع و امن برای انتقال انرژی و کالا است. اتصال زمینی چین به غرب آسیا و اروپا، بدون عبور از گلوگاه‌های دریایی تحت نظارت قدرت‌های رقیب، به یکی از اولویت‌های راهبردی پکن تبدیل شده است. در این میان، محور آسیای مرکزی ایران کوتاه‌ترین و کم‌هزینه‌ترین مسیر پیوند شرق آسیا به خلیج فارس و مدیترانه محسوب می‌شود. این واقعیت، ایران را به حلقه واسط میان تولیدکنندگان انرژی آسیای مرکزی، مصرف‌کنندگان آسیایی و بازارهای غرب آسیا بدل می‌کند.

اما اهمیت ایران تنها به کارکرد ترانزیتی محدود نمی‌شود. در منطق نظم چندقطبی، ثبات منطقه‌ای دیگر محصول هژمونی یک قدرت واحد نیست، بلکه نتیجه تعامل و توازن میان چند مرکز قدرت است. ایران، با دسترسی هم‌زمان به دریای خزر، آسیای مرکزی، خلیج فارس و اقیانوس هند، در تقاطع دو مجتمع امنیتی قرار دارد. هرگونه بی‌ثباتی در ایران مستقیماً بر امنیت انرژی خلیج فارس، اتصال آسیای مرکزی و حتی رقابت‌های اوراسیایی اثر می‌گذارد. بنابراین، امنیت ایران نه یک مسئله صرفاً ملی، بلکه یک متغیر منطقه‌ای در معماری ثبات اوراسیا است.

در چنین چارچوبی، آینده آسیای مرکزی به جای آنکه صحنه رقابت قدرت‌های بزرگ باشد، می‌تواند به عرصه همگرایی ژئواکونومیک تبدیل شود. تحقق این سناریو مستلزم پذیرش این واقعیت است که جغرافیا را نمی‌توان حذف کرد. پروژه‌هایی که می‌کوشند ایران را به حاشیه رانده و مسیرهای موازی طراحی کنند، ناگزیر با هزینه‌های اقتصادی بالاتر و شکنندگی سیاسی بیشتر روبه‌رو خواهند شد. در مقابل، ادغام ایران در شبکه‌های اتصال‌پذیری منطقه‌ای می‌تواند به کاهش ریسک، تنوع‌بخشی به مسیرها و افزایش تاب‌آوری اقتصادی منجر شود.

از این منظر، نظم نوین چندقطبی فرصتی تاریخی برای بازتعریف نقش ایران فراهم کرده است؛ گذار از کشور مرزی به کشور گذرگاهی. اگر تهران بتواند سیاست خارجی خود را حول محور ژئواکونومی، مدیریت کريدورها، و تضمین امنیت پایدار انرژی سامان دهد، آسیای مرکزی نیز از حاشیه ژئوپلیتیکی خارج شده و به پل استراتژیک میان چین، ایران و غرب آسیا تبدیل خواهد شد. در این صورت، ثبات منطقه نه از طریق حذف بازیگران، بلکه از طریق شبکه‌ای‌سازی متوازن قدرت‌ها تحقق خواهد یافت، شبکه‌ای که ایران در آن نه یک مانع، بلکه محور اتصال هاست.

یادداشت



«بیروت با ما آشناست»

ماندانا تیشه‌یار^{۵۰}

در سفرنامه ناصر خسرو، آنجا که در زمستان ۴۱۵ خورشیدی (۹۹۰ سال پیش) به سرزمین‌هایی رسیده که امروز مجموعه آن‌ها را «لبنان» می‌نامیم، آمده‌است:

«شهر طرابلس را چنان ساخته‌اند که سه جانب او با آب دریاست... و کوچه‌ها و بازارها نیکو و پاکیزه که گویی هر یک قصری است آراسته. و هر طعام و میوه و ماکول که در عجم دیده بودم، همه آنجا موجود بود، بل به صد درجه بیشتر... و مردم این شهر همه شیعه باشند... و از آنجا به شهر جُبیل رسیدیم... کودکی را دیدم گلی سرخ و یکی سپید، تازه، در دست داشت و آن روز پنجم اسفندارمذ ماه قدیم بود، سال بر چهارصد و پانزده از تاریخ عجم. و از آنجا به شهر بیروت رسیدیم. طاقی سنگین (ساخته از سنگ) دیدم... و این همه سنگ‌ها را کنده‌کاری و نقاشی خوب کرده چنانکه در چوب بدان نیکویی کم کنند... پس از آن به شهر صیدا رسیدیم و هم بر لب دریا... همه مسجد حصیرهای منقش انداخته، و بازاری نیکو آراسته، چنانکه چون آن بدیدم گمان بردم که شهر را بیاراسته‌اند قدوم سلطان را، یا بشارتی رسیده‌است. چون پرسیدم گفتند: رسم این شهر همیشه چنین باشد... چون از آن پنج فرسنگ بشدیم، به شهر صور رسیدیم... و این شهر صور معروف است به مال و توانگری در میان شهرهای ساحل شام. و مردمانش بیشتر شیعه‌اند. و قاضی بود آنجا، مردی سنی مذهب... مردی نیک منظر و توانگر...»

حکیم دانای بلخ و مرو و بدخشان، در توصیف شهرهای شام، به خوبی جامعه‌ای توانگر و جهانی مداراجو را به تصویر کشیده و از مهربانی مردمانش با مسافرانی که از خراسان آمده‌اند می‌گوید.

راست است که از دوره هخامنشیان که مردمان سواحل شرقی مدیترانه، مرزبانان جهانشاهی بزرگ آن دوران بودند و از عصر تیرداد اشکانی تا دوران اسلامی همواره میان مردمان این سرزمین‌ها، به ویژه منطقه جبل عامل، با فاطمیون مصر از یکسو و شیعیان ایران و هند از سوی دیگر، پیوندهای فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برپا بوده‌است. روابط مدنی میان اصفهان و شام به ویژه از دوره صفویان و با حضور علمای جبل عامل، از علامه محقق کَرکی تا شیخ بهایی و دیگران در دربار صفوی، ایران شیعی امروز را بنیان گذاشت. شیخ بهایی (بهالدین عاملی) که پدرش شیخ الاسلام هرات بود، همان دانشمندی است که در عصر شاه عباس طرح شهر اصفهان و معماری زیبای آن را داد و از دل این ایده، نقش جهان و مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌اله و عالی قاپو و بازار سلطنتی برآمدند.

موقعیت جغرافیایی سرزمین‌های شام که پل ارتباط میان آسیا و اروپا به شمار می‌رود، سبب شکل‌گیری شهرهای جهان‌وطن و حضور پیروان ادیان و اهالی اقوام گوناگون در این منطقه شده‌است. اگرچه سیاست‌های استعماری دولت‌های غربی در سده بیستم میلادی، زیست فرهنگی باشندگان این سرزمین‌ها را تحت تاثیر معادلات میان قدرت‌های بزرگ قرار داد و از آمد و رفت‌ها میان شامیان و مردمان دیگر مناطق کاست، با این‌همه، پیوندها میان اهالی شام با سرزمین‌های شرقی، کمابیش پابرجا ماند تا هنگامی که از دامان خاندان صدر، که سده‌ها پیشتر از جبل عامل به قم و اصفهان آمده بودند، مردی برخاست به نام موسی صدر و مظهر تساهل و همزیستی و گفتگوی میان ادیان و اقوام در لبنان شد.

^{۵۰}عضو هیات علمی گروه مطالعات آسیایی در موسسه آموزش عالی بیمه اکو، دانشگاه علامه طباطبائی.

راه اندازی مجلس اعلای شیعیان لبنان و جنبش امل برای توسعه اقتصادی و اجتماعی شیعیان در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بار دیگر زمینه ساز پیوندهای فرهنگی و اجتماعی میان ایران و لبنان در عصر نوین شد. امام موسی صدر نبود تا بتواند جلوی جنگ های داخلی دهه ۱۳۶۰ را در لبنان بگیرد؛ اما میراثی که او بر جای گذاشت، همچنان یکی از عوامل مهم همزیستی و مدارا میان مردمان لبنان تا به امروز به شمار می آید.

اگرچه در دهه های اخیر شهرهای شام بارها مورد هجوم اسرائیل قرار گرفته و سرزمین های تاریخی این منطقه با ویرانی روبرو شده اند، اما هر بار ققنوس وار برخاسته و همچنان بیروت و دیگر شهرهای کهن، همچون نگینی در سواحل مدیترانه شرقی درخشیده اند.

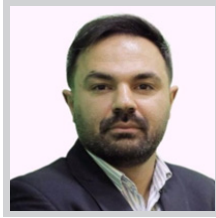
در تیرماه ۱۳۹۸ دانشگاه علامه طباطبائی برای گسترش همکاری های علمی با دانشگاه های لبنان، هیاتی را به این کشور اعزام نمود. نگارنده افتخار آن را داشت که در معیت استادان ارجمند، دکتر هادی خانیکی (گروه علوم ارتباطات)، دکتر ابوالفضل دلاوری (گروه علوم سیاسی)، دکتر غلامرضا زکیانی (گروه فلسفه) و سرکار خانم دکتر رجا ابوعلی (گروه عربی) به بیروت سفر کوتاهی داشته باشد. شهر چنان سرزنده و کافه ها و خیابان ها و قایق های سفیدرنگ تفریحی چنان پر جنب و جوش بودند که اگر دیوارهای زخمی از گلوله را نمی دیدی، باور نمی کردی که این شهری برآمده از دل جنگ های پر شمار و روزهای دشوار است.

در دانشگاه ملی لبنان، دیدار و گفتگویی با شماری از استادان از رشته های گوناگون داشتیم. هیات ایرانی با اشاره به شناخت اندک جامعه علمی و مدنی ایران از ویژگی های اجتماعی و فرهنگی مردم لبنان در جهان امروز، بر این نکته تاکید داشت که جدای از معادلات سیاسی منطقه ای، ما نیازمند آن هستیم که از جوامع یکدیگر شناخت بهتری داشته باشیم و دانشگاهیان دو کشور در زمینه مطالعات فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و هنری به گفتگو و تبادل دیدگاه بپردازند. این ایده از سوی استادان لبنانی مورد استقبال قرار گرفت و نشست که نه چندان گرم آغاز شده بود، کم کم با شور و حرارت بسیار و ایده های جذاب در زمینه همکاری های گوناگون علمی ادامه یافت.

سال بعد، ما میزبان شماری از دوستان لبنانی در دانشگاه علامه طباطبائی بودیم و تفاهمنامه همکاری میان دو دانشگاه به امضا رسید و برنامه ریزی ها آغاز شدند. افسوس که رخدادهای تلخ سیاسی در لبنان و تغییر رویکرد آموزش عالی نسبت به فعالیت های بین المللی در ایران، سبب شد که دانشگاهیان همچنان امکان گسترش روابط میان جوامع مدنی در دو کشور را نداشته باشند. در بهار ۱۴۰۵ که آتش جنگ میان حزب الله و اسرائیل بالا گرفته و جای جای سرزمین سرسبز لبنان در زیر آتش دشمن بوده و دودستگی درون جامعه لبنان در زمینه گفتگو با اسرائیل یا تداوم روابط با ایران، به رسانه ها کشیده شده، فرصتی فراهم آمده است تا به ضرورت بازنگری در رویکرد کلان حاکم بر روابط دو کشور بیندیشیم و بکوشیم تا فرصتی فراهم آوریم برای گفتگوی میان اقشار گوناگون دو جامعه. بی تردید دیپلماسی علمی و عمومی در روابط میان جوامع مدنی ایران و لبنان می تواند راهی تازه برای تداوم روابط مردمان ایران با اهالی سرزمین های شام باز کند و به روابطی پایدارتر و دوستی های همه جانبه تر بیانجامد.



ترجمہ



«خیزش وافول راهبرد دفاع پیشدستانه ایران»^{۵۱}

آرش رئیسی‌نژاد^{۵۲}

مترجم: حمیدرضا حقیقت^{۵۳}

چکیده

پیچیدگی شبکه‌های مرتبط با ایران و حضور بازیگران نظامی غیردولتی این شبکه، توجه زیادی را در مباحث سیاست‌سازی به خود جلب نموده است. این شبکه‌ها مدتها ستون فقرات «راهبرد دفاع پیشدستانه» ایران را تشکیل داده‌اند؛ راهبردی که برای قدرت‌نمایی و بازدارندگی در برابر تهدیدها فراتر از مرزهایش طراحی شده است که البته، این راهبرد در پی جنگ غزه و سپس فروپاشی رژیم اسد در سوریه، ضربه‌ای اساسی متحمل شد. نظر به اهمیت مطالعه گفتمان امنیتی جمهوری اسلامی، مقاله حاضر به بررسی بنیان‌های این راهبرد از دریچه جغرافیای خاص ایران و تجربه تاریخی آن پرداخته و نشان می‌دهد که راهبرد دفاع پیشدستانه ایران در کنار ایدئولوژی انقلابی‌اش، ریشه در عوامل کلیدی ژئوپلیتیکی نیز دارد. این مقاله همچنین به مفهوم اساسی «تنهایی راهبردی» می‌پردازد و آن را ویژگی ماندگار ژئوپلیتیک ایران می‌داند، در کنار اینکه بر چالش‌های جغرافیایی کشور و حس تاریخی و مداوم ناامنی آن نیز تأکید می‌کند. این مقاله نشان می‌دهد که تضعیف راهبرد نظامی «منطقه خاکستری» ایران، پیامدهای مهمی بر مسیر ابتکارهای سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی این کشور داشته است. در نهایت، مقاله استدلال می‌کند که اگرچه راهبرد دفاع پیشدستانه توانسته امنیت ملی ایران را حفظ کند، اما در نهایت این کشور را در یک مخمصه ژئوپلیتیکی پایدار گرفتار و بحران‌های گسترده خاورمیانه را نیز تشدید کرده است.

مقدمه

آغاز غافلگیرکننده جنگ غزه، نه فقط در منازعه اسرائیلی-فلسطینی، بلکه در سرنوشت «محور مقاومت» به رهبری ایران نیز به رویدادی تعیین‌کننده تبدیل شد. عملیات مخفیانه حماس در ابتدا تل‌آویو را غافلگیر کرد، اما روند جنگ به زودی تغییر یافت و به پسرفت‌های راهبردی قابل توجهی نه تنها برای حماس، بلکه برای متحدان آن در شبکه گسترده نیروهای غیردولتی همسو با ایران انجامید. اسرائیل با حمایت حیاتی ایالات متحده موفق شد حماس و حزب‌الله را به شدت تضعیف کند و چالش‌هایی بی‌سابقه برای گروه‌های مورد حمایت ایران در سراسر خاورمیانه ایجاد کند. سقوط رژیم اسد در سوریه در دسامبر ۲۰۲۴ نیز ضربه‌ای بزرگتر به محور مقاومت وارد کرد. اگرچه کتائب حزب‌الله عراق و به‌ویژه حوثی‌های یمن از عملیات ۷ اکتبر حماس حمایت کردند، اما در نهایت از نظر نظامی و سیاسی تحت فشار اسرائیل و ایالات متحده قرار گرفتند. حوثی‌ها حتی تا آنجا پیش رفتند که مسیرهای دریایی در دریای سرخ و باب‌المندب را مختل کردند با این حال نتوانستند روند فرسایش «محور مقاومت» را تغییر دهند. وضعیت حتی بدتر نیز شد و اسرائیل در ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ مجموعه‌ای از حملات

۵۱. این نوشتار ترجمه کاملی از مقاله آرش رئیسی‌نژاد (مدرسه فلچر، دانشگاه تافتس، مدفورد، ایالات متحده؛ مرکز خاورمیانه، مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن، لندن، بریتانیا) است: Reisinezhad, A. (2026). The rise and decline of Iran's Forward Defense Strategy. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 1–26. <https://doi.org/10.1080/13530194.2026.2627252>

۵۲. استادیار مدعو مدرسه فلچر، دانشگاه تافتس، مدفورد، ایالات متحده؛ همکار مدعو مرکز خاورمیانه، مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن، لندن، بریتانیا.
۵۳. استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی.

غافلگیرانه علیه ایران انجام و تأسیسات کلیدی نظامی و هسته‌ای را هدف قرار داد. جنگ ۱۲ روزه به ترور شماری از فرماندهان ارشد نظامی ایران و همچنین نابودی بخش‌هایی از زیرساخت‌های حیاتی دفاعی منجر شد. در پاسخ، ایران امواجی از انواع موشک‌ها را به سمت اهداف اسرائیلی شلیک کرد و متقابلاً ایالات متحده که در ابتدا در دفاع از اسرائیل وارد عمل شده بود، با حمله به سه تأسیسات هسته‌ای ایران دامنه درگیری را گسترش داد. به طور خلاصه، تضعیف توانایی‌های حماس، ضعیف شدن حزب‌الله، سقوط بشار اسد و همچنین درگیری مستقیم نظامی ایران، همگی به نظر می‌رسد بنیان‌های «راهبرد دفاع پیشدستانه» ایران را تضعیف کرده باشند. اگر این روند ادامه یابد، ممکن است نقطه عطفی در وضعیت امنیت منطقه‌ای ایران ایجاد کند و معماری امنیتی منطقه را دگرگون سازد. از این منظر، مقاله حاضر به جای آنکه اقدامات ایران را صرفاً به الزامات فرهنگی، ایدئولوژیک یا هنجاری تقلیل دهد، چارچوب تحلیلی جدیدی برای درک محرک‌های اصلی راهبرد محوری ایران در منطقه یعنی «راهبرد دفاع پیشدستانه» ارائه می‌دهد که بر متغیرهای ساختاری و تاریخی تأکید می‌کند و جغرافیای ایران و تجربه تاریخی آن را به عنوان عوامل اصلی در شکل‌گیری، تحول و منطق عملیاتی راهبرد دفاع پیشدستانه برجسته می‌سازد. این مقاله، حمایت ایران از بازیگران غیردولتی را نه صرفاً به عنوان برنامه‌ای از پیش تعیین‌شده و ایدئولوژیک، بلکه به عنوان نوعی سازگاری راهبردی تفسیر می‌کند که در تقاطع محدودیت‌های ژئوپلیتیکی و ادراک از آسیب‌پذیری ساختاری شکل گرفته است. در پاسخ به این پرسش که چه عواملی، در چه سطوح تحلیلی و از طریق چه سازوکارهایی، مسیر راهبرد دفاع پیشدستانه ایران را شکل داده‌اند، مقاله حاضر با عبور از پاسخ‌های مرسوم و مبتنی بر «سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی»، این راهبرد را محصول «تنهایی راهبردی» می‌داند که آن نیز به نوبه خود محصول محاصره جغرافیایی و ناامنی‌های مکرر تاریخی ایران است و نشان می‌دهد که چگونه یک وضعیت ژئوپلیتیکی همواره دشوار، برداشت ایران از تهدیدها را شکل داده و بر مسیر راهبرد منطقه‌ای آن اثر گذاشته است. در انتها، این پژوهش به شناسایی تناقضات و محدودیت‌های راهبردی که احتمالاً موضع منطقه‌ای آینده ایران را شکل خواهند داد، به پایان می‌رسد. به طور خلاصه، این مقاله خوانشی دقیق‌تر و پیچیده‌تر از راهبرد دفاع پیشدستانه ایران ارائه می‌دهد؛ خوانشی که تحلیل‌های تقلیل‌گرایانه درباره سیاست منطقه‌ای ایران را به چالش می‌کشد و چارچوبی فراهم می‌کند که منطق ژئوپلیتیکی پایدار شکل‌دهنده رفتار راهبردی ایران در خاورمیانه را برجسته می‌سازد.

دفاع پیشدستانه ایران: راهبردی ژئوپلیتیکی یا ایدئولوژیک؟

«راهبرد ژئوپلیتیکی» مفهومی است که در پاسخ به این پرسش شکل می‌گیرد که چگونه از قدرت و یا زور در جهت تقویت امنیت و ثروت کشور استفاده کنیم. مفهوم «راهبرد» همانگونه که فریدمن به‌درستی بیان کرده به این معنی است که چگونه از ابزارهای نظامی برای دستیابی به بیشترین اهداف سیاسی استفاده کنیم و به عبارت دیگر، «راهبرد» آشتی دادن اهداف سیاسی با ابزارهای نظامی و محصول تعامل میان سیاست و قدرت نظامی است. از سوی دیگر، «ژئوپلیتیک» به بررسی تأثیر جغرافیا بر سیاست و پاسخ به این پرسش می‌پردازد که عوامل جغرافیایی چگونه بر روابط میان دولت‌ها و رقابت برای سلطه بر جهان اثر می‌گذارند و بر این پیش فرض بنا گردیده که سیاست‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی همگی دارای بُعد جغرافیایی هستند. از ترکیب دو مفهوم «راهبرد» و «ژئوپلیتیک»، مفهوم «راهبرد ژئوپلیتیکی» شکل می‌گیرد که البته راهبردهای ژئوپلیتیکی به نوبه خود ریشه در «گفتمان‌های ژئوپلیتیکی» دارند که از سوی سیاستمداران برای طراحی راهبردها مورد استفاده قرار می‌گیرند. «راهبرد ژئوپلیتیکی» مفهومی جهان‌شمول نیست بلکه لزوماً بایستی بر منطقه جغرافیایی معین و ثابتی متمرکز شود. لذا از این منظر و به عنوان مثال، راهبرد مشهور جرج کنان با عنوان «مهار کمونیسیم» و «کاربرد ماهرانه و هوشیارانه نیروی متقابل در مجموعه‌ای از نقاط جغرافیایی و سیاسی که دائماً در حال تغییرند»، یک راهبرد ژئوپلیتیکی مشخص محسوب نمی‌شود، زیرا به مکان جغرافیایی معین و ثابت نمی‌پردازد و در مقابل نظریه «ریملند» نیکلاس اسپایکمن و

اینکه «هر کس بر ریملند مسلط شود بر اوراسیا حکومت می‌کند؛ و هر کس بر اوراسیا حکومت کند سرنوشت جهان را در دست دارد» نمونه‌ای از راهبرد ژئوپلیتیکی محسوب می‌شود، زیرا بر مکان جغرافیایی مشخصی متمرکز است. راهبرد ژئوپلیتیکی، مستلزم استفاده از ابزارهای نظامی و حضور فیزیکی در مکان‌های جغرافیایی هدف است و معمولاً به ایجاد پایگاه‌های نظامی و یا شکل‌گیری شبکه‌ای از اتحادها با بازیگران دولتی و غیردولتی، منجر می‌شود. در واقع «راهبرد ژئوپلیتیکی»، نشان می‌دهد که یک کشور تاچه اندازه قادر است بیش از آنکه از ترتیبات جهانی اثر بگیرد، بر آنها اثر بگذارد. از این منظر است که راهبرد ژئوپلیتیکی ایران در قالب «راهبرد دفاع پیشدستانه» قابل فهم می‌شود؛ راهبردی که عمدتاً بر شبکه‌های گسترده میان ایران و متحدان غیردولتی منطقه‌ای آن بنا شده و بر این اصل استوار شده که ایران باید عمدتاً از طریق حمایت از بازیگران غیردولتی در کشورهای دیگر و حتی حضور مستقیم نظامی در دیگر کشورها با دشمنان خود فراتر از مرزهایش مقابله کند تا از رسیدن درگیری به خاک ایران جلوگیری شود. جمهوری اسلامی ایران با هدف قرار دادن مکان‌های جغرافیایی مشخص از عراق تا مدیترانه، موضع دفاع پیشدستانه را به عنوان یکی از اصول اصلی سیاست خارجی و امنیتی خود برگزیده و حضور مستقیم نظامی خود در فاصله‌ای دور از مرزهایش را به عنوان اقدامی ضروری برای مقابله با تهدیدها در مبدأ آنها توجیه کرده است. این دکترین که تحت تأثیر برداشت از عدم تقارن در توانمندی‌های نظامی شکل گرفت، در واقع پاسخی بود به درس‌های تلخ جنگ ایران و عراق که خطرات اتکا صرف به دفاع در مرزها را آشکار ساخت. سیاستگذاران ایرانی از اواسط دهه ۱۹۸۰ در سایه تجارب جنگ با عراق به این جمع‌بندی رسیدند که بقای کشور مستلزم فرافکنی قدرت فراتر از مرزها به ویژه در جبهه غربی است، این دکترین در جریان جنگ داخلی سوریه به اوج خود رسید و به‌طور کامل عملیاتی گردید. بنابراین، دفاع پیشدستانه، شکل تکامل‌یافته‌ای از بازدارندگی است که بر اساس برداشت ایران از یک محیط منطقه‌ای تهدیدآمیز و از درس‌های راهبردی دهه ۱۹۸۰ تا بحران سوریه الهام گرفته است. این رویکرد به عنوان ستون ساختاری راهبرد منطقه‌ای ایران، تلاشی است برای تأمین امنیت مرزها از طریق ایجاد ائتلاف با بازیگران نظامی و سیاسی غیردولتی که بعدها با توسعه توان موشکی، جنگ پهلپادی و دیگر ظرفیت‌های نامتقارن نظامی تقویت شد. اکبرزاده، گورلی و احتشامی استدلال می‌کنند که موضع دفاع پیشدستانه ایران صرفاً ابزاری برای توسعه‌طلبی نیست؛ بلکه سازوکاری راهبردی برای «حداکثرسازی امنیت به جای قدرت» است؛ راهبردی که می‌کوشد بازدارندگی را از طریق خطوط دفاعی پیرامونی اعمال کند، نه از طریق تصرف سرزمینی. این رویکرد بدین معناست که ایران باید با مخالفان خود خارج از مرزهایش بجنگد تا از بروز درگیری در داخل کشور جلوگیری کند. تشکیل شبکه‌ای از متحدان شیعه به تهران امکان می‌دهد با هزینه‌ای نسبتاً پایین، قدرت و نفوذ خود را در سراسر منطقه گسترش و در عین حال هزینه رویارویی با ایران را برای رقبای منطقه‌ای و دشمنانش افزایش دهد. اما نکته جالب اینکه ریشه‌های حمایت ایران از بازیگران غیردولتی منطقه‌ای به پیش از تأسیس جمهوری اسلامی و خصوصاً اواخر دهه ۱۹۵۰ بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که ایران دوران پهلوی حمایت فزاینده‌ای از کردهای عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی آغاز کرد که درواقع تلاشی بود برای تضعیف رژیم پان‌عربی بغداد که از حمایت شوروی برخوردار بود. همچنین ایران پهلوی، به‌صورت محدود از جامعه شیعه دورافتاده لبنان نیز حمایت کرد، حمایتی که با انتقال موسی صدر از تهران به شهر صور آغاز شد. این روند را می‌توان آغاز «سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی» ایران دانست؛ سیاستی خاص که به چگونگی ایجاد و مدیریت روابط یک دولت با بازیگر یا بازیگران غیردولتی از طریق سازوکارهایی فراتر از سیاست خارجی متعارف و دیپلماسی رسمی می‌پردازد. این سیاست خارجی غیردولتی که در دوره‌های تحول تهدیدات منطقه‌ای و جنگ سرد شکل گرفت، در دوره جمهوری اسلامی ایران به اوج رسید. به عبارت دقیق‌تر، ایران جمهوری اسلامی رویکردی مشابه با ایران پهلوی در راهبرد منطقه‌ای خود اتخاذ کرد هرچند با اهدافی ظاهراً متفاوت. در سال‌های اولیه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۹م، منطق اصلی راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی به‌شدت تحت تأثیر شور انقلابی و الزامات ایدئولوژیکی ریشه‌گرفته در اسلام سیاسی قرار داشت که در شعار «صدور انقلاب» تجلی می‌یافت و فاقد درک عملگرایانه از منافع ملی یا

محدودیت‌های ژئوپلیتیکی و بیشتر بر گفتمانی ایدئولوژیک استوار بود که هدف آن بازآرایی موازنه قدرت منطقه‌ای از طریق گسترش ارزش‌های انقلابی و آرمان‌های اسلامی به‌ویژه در میان جوامع شیعه بود و کمتر بر محاسبات دقیق قدرت دولتی، امنیت سرزمینی یا سیاست‌های موازنه قدرت و بیشتر بر تعهد به همبستگی فراملی اسلامی و مقاومت در برابر امپریالیسم غربی استوار بود. در واقع، مأموریت انقلابی تحت عنوان «وحدت امت اسلامی» موجب می‌شد مفاهیم سنتی حاکمیت دولت و مرزهای ملی تا حدی به حاشیه رانده شوند و بنابراین، جای تعجب نیست که این سیاست خارجی نوپا و ایدئولوژیک در آغاز فاقد یک راهبرد ژئوپلیتیکی منسجم باشد. رویکرد حکومت پهلوی مبنی بر «حفاظت پیشدستانه و اعمال نفوذ غیر مستقیم» بیشتر ناشی از عملکردی دوران جنگ سرد با هدف ایجاد موازنه در برابر نفوذ شوروی و ملی‌گرایی عربی بود اما جمهوری اسلامی در ابتدا این رویکرد را در چارچوبی ایدئولوژیک و انقلابی بازتعریف کرد؛ همکاری‌های نظامی و فناوری دوران پهلوی را کنار گذاشت و تاکتیک‌های پیشین را به ابزارهایی برای فرافکنی ایدئولوژیک و راهبردی تبدیل کرد. به طور خلاصه باید گفت که هرچند ایران انقلابی اتکای خود به اتحادهای غیردولتی را تشدید و نهادینه کرد اما ریشه‌های مفهومی این راهبرد به تلاش‌های اواخر دوره پهلوی برای کسب اهرم نفوذ منطقه‌ای از طریق ابزارهای غیرمستقیم بازمی‌گردد.

با این حال، این دوره از سیاست خارجی ایدئولوژیک پس از آغاز جنگ ایران و عراق در سال ۱۹۸۰ دچار تغییر شد. حمله عراق تهدیدی مستقیم، فوری و وجودی برای بقای جمهوری اسلامی تازه‌تأسیس و حتی تمامیت ارضی کشور به شمار می‌رفت. فراخوان ایدئولوژیک آیت‌الله خمینی برای سرنگونی رژیم صدام حسین به رهبر عراق بهانه‌ای داد تا توافق الجزایر ۱۹۷۵ را رد کند و جاه‌طلبی دیرینه خود برای الحاق سرزمینی استان خوزستان ایران را از طریق حمله نظامی دنبال کند. جنگ هشت‌ساله که خسارات شدیدی به ایران وارد کرد و زیرساخت‌های کشور را به شدت تخریب و جان‌بیشمار را گرفت، سیاستگذاران ایرانی را وادار ساخت تا به تدریج در اصول اصلی اولویت‌های امنیتی دولت انقلابی بازنگری کنند. در این راستا یک رویداد تعیین‌کننده در تغییر جهت تدریجی ایران در میانه جنگ با عراق رخ داد. زمانی که برخی واحدهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ظاهراً بدون مجوز رسمی، برای مقابله با تهاجم سال ۱۹۸۲ اسرائیل به جنوب لبنان اعزام شدند. آیت‌الله خمینی با وجود شعارهای پان‌اسلامی علناً با این عملیات بدون مجوز مخالفت و دستور بازگشت آنها را صادر و بر اولویت جبهه جنگ با عراق تأکید ورزید. اظهارات او مبنی بر اینکه «راه قدس از کربلا می‌گذرد»، بازتاب‌دهنده اولویت‌بندی راهبردی دفاع از وطن بر آرمان‌های پان‌اسلامی بود. آیت‌الله خمینی تصریح کرد که «مسیر ما رسیدن به لبنان است از طریق شکست دادن عراق. ما آرزوی آزادی قدس را داریم، اما نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم مگر آنکه عراق از دست این حزب ملعون آزاد شود. ما لبنان را بخشی از خود می‌دانیم، اما پیش‌شرط نجات لبنان، نجات عراق است.» این واقعه یکی از نخستین شکاف‌های مشهود میان آرزوهای ایدئولوژیک ایران و محاسبات ژئوپلیتیکی در حال تحول آن بود و یک جنگ تحمیلی و طولانی، ایران را به تدریج به سمت ذهنیتی عملگرایانه‌تر و راهبردی‌تر سوق داد. اگرچه شعار صدور انقلاب همچنان بخشی از روایت رسمی باقی ماند، اما واقعیت تلخ جنگ، ایران را به تدریج به سمت ذهنیتی عملگرایانه‌تر و راهبردی‌تر سوق داد. گفتمان ایدئولوژیک شروع به تلاقی با الزامات ژئوپلیتیکی کرد و سپس تحت تأثیر واقعیت‌های منطقه‌ای محدود شد. تا پایان جنگ در سال ۱۹۸۸، رهبری ایران بیش از پیش ضرورت تدوین یک چارچوب سیاست خارجی منسجم‌تر و مبتنی بر ژئوپلیتیک را به رسمیت شناخت.

درگیری اولیه ایران در افغانستان در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰، گام‌های نخستین و البته محتاطانه ایران برای بازتعریف تعهدات ایدئولوژیک خود در چارچوب یک پارادایم آگاهانه‌تر از لحاظ ژئوپلیتیکی و یک ساختار راهبردی بود. با این حال، این تلاش‌ها تا حد زیادی آزمایشی و اغلب واکنشی و بدون ثبات باقی ماندند. در کمال شگفتی، نقطه عطف اصلی با حمله ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳ و سقوط رژیم بعث صدام حسین رخ داد؛ رویدادی که ایران را از شر دشمن قسم‌خورده‌اش رهانید، یک خلأ امنیتی در بین‌النهرین ایجاد کرد و بعدها بستر مناسبی برای راهبرد منطقه‌ای جدید جمهوری

اسلامی فراهم آورد. در چنین بستری بود که ایران یک چشم‌انداز ژئوپلیتیکی منسجم را تدوین کرد که هدف آن فرافکنی قدرت فراتر از مرزها برای مسدود کردن تهدیدها در پشت دروازه‌ها بود و بدین ترتیب، راه را برای فاز دوم «راهبرد دفاع پیشدستانه» ایران هموار ساخت. اگرچه این راهبرد همچنان در لفافه زبان ایدئولوژیک و در قالب مقاومت در برابر سلطه غرب بیان می‌شد، اما منطق زیربنایی آن به‌طور فزاینده‌ای با محاسبات ژئوپلیتیکی در هم تنیده شد. جمهوری اسلامی شروع به ساختن شبکه‌ای فرامرزی از متحدان غیردولتی کرد که از افغانستان تا مدیترانه گسترده بود. از این منظر، شور و شوق انقلابی اولیه که سیاست خارجی ایران را در نخستین دهه پس از سال ۱۹۷۹ شکل داده بود از میان نرفت؛ بلکه به تدریج تعدیل شد و در قالب یک دکترین راهبردی بازجهت‌دهی گردید که هدف آن تضمین بقای جمهوری اسلامی و تقویت نفوذ منطقه‌ای آن بود. یعنی گذار از یک دگم ایدئولوژیک‌تر به سیاستی آگاهانه‌تر از لحاظ ژئوپلیتیکی که منطق ژئوپلیتیک را در بطن خود داشت. این تحول نه یک تغییر ناگهانی بلکه حاصل فرایندی تدریجی و انباشتی بود که تحت تأثیر جنگ، تهدیدهای مداوم خارجی و تحولات منطقه‌ای شکل گرفت. حمله ایالات متحده به عراق زمینه گسترش چشمگیر چنین شبکه‌هایی را فراهم کرد، امری که ملک عبدالله دوم پادشاه اردن را بر آن داشت تا اصطلاح بحث انگیز «هلال شیعی» را در اواخر سال ۲۰۰۴ مطرح کند. ملک عبدالله اردنی ادعا کرد «اگر احزاب یا سیاستمداران نزدیک به ایران بر دولت جدید عراق مسلط شوند، ممکن است یک «هلال» جدید از جنبش‌ها یا دولت‌های شیعی قدرتمند از ایران تا عراق، سوریه و لبنان شکل بگیرد که توازن سنتی قدرت میان دو شاخه اصلی اسلام را تغییر دهد و چالش‌های تازه‌ای برای منافع و متحدان ایالات متحده ایجاد کند». این برداشت در میان رهبران عرب سنی یعنی همان کسانی که استمرار ایدئولوژی انقلابی ایران و پیامدهای سیاسی تشیع را عامل شکل‌گیری «هلال شیعی» می‌دانستند، زمینه مساعدی پیدا کرد. از دید نخبگان سنی عرب، این هلال در واقع تلاشی از سوی ایران تلقی می‌شد برای اولاً بسیج توده‌های منطقه، ثانیاً، ایجاد کمربندی ایدئولوژیک از دولت‌ها و گروه‌های سیاسی شیعه همسو در عراق، سوریه، لبنان و منطقه خلیج فارس، ثالثاً گسترش نقش و قدرت منطقه‌ای ایران. با این حال، نکته مهم آن است که شبکه‌های تهران با بازیگران غیردولتی منطقه‌ای پدیده‌ای تازه نبودند؛ بلکه در بستر رقابت‌های شدید ژئوپلیتیکی دوران جنگ سرد شکل گرفته بودند. تداوم سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی ایران، با وجود وقفه‌های موقت، نشان می‌دهد که ریشه راهبرد «دفاع پیشدستانه» ایران صرفاً در ایدئولوژی انقلابی اسلام سیاسی نیست. در واقع، واقعیت‌های ژئوپلیتیکی همچون تازیان‌های عمل می‌کنند که اسب سرکش جاه‌طلبی ایدئولوژیک را مهار می‌کند.

بنیان‌های ژئوپلیتیکی ایران و «تنهایی راهبردی»

حمایت ایران از بازیگران غیردولتی نشان می‌دهد که انگیزه اصلی راهبرد دفاع پیشدستانه آن در نهایت از یک احساس تاریخی عمیق به نام «تنهایی راهبردی» ناشی می‌شود. این مفهوم نخستین بار توسط محی‌الدین مصباحی مطرح و صورت‌بندی شد. منظور از تنهایی راهبردی این است که «ایران به‌طور ساختاری و به‌صورت پیش‌فرض از نظر راهبردی تنها بوده و از داشتن اتحادهای معنادار یا همراهی قدرت‌های بزرگ محروم مانده است». به بیان دیگر، ایران در مقاطع حساس تاریخی که امنیت ملی و تمامیت ارضی‌اش با تهدیدهای وجودی مواجه شده، معمولاً فاقد یک متحد راهبردی در میان قدرت‌های بزرگ بوده است. این وضعیت یکی از ویژگی‌های پایدار تجربه ژئوپلیتیکی معاصر ایران به‌ویژه در لحظات بحرانی که با تهدیدهای خارجی و حمایت محدود بین‌المللی روبه‌رو شده، به‌وضوح دیده می‌شود. این مفهوم نشان‌دهنده تنهایی ایران هم در تدوین و هم در اجرای راهبردهایش و نیز در مقابله با راهبردهای دشمنانش است. تنهایی راهبردی تأکید می‌کند که بنیان امنیت ملی ایران بر روابط آن با قدرت‌های بزرگ جهانی استوار نیست. برخلاف اسرائیل و ترکیه که راهبردهای امنیت ملی آنها تا حد زیادی بر اتحاد با ایالات متحده و ناتو استوار است، ایران فاقد یک متحد راهبردی واقعی است. حتی مشارکت‌های آن با روسیه و چین، چه راهبردی و چه تاکتیکی نیز نتوانسته‌اند خلأ این تنهایی راهبردی را پر کنند. البته تنهایی راهبردی ایران به این معنا



نیست که تهران از نظر ژئوپلیتیکی منزوی است. بلکه به این معناست که ایران اغلب مجبور بوده در برابر دشمنان خود به تنهایی مقاومت کند و راهبردهای امنیت ملی اش را به طور مستقل اجرا نماید. بدون تردید، ایران طی یک دهه گذشته روابط خود با روسیه و چین را در چارچوب سیاست «نگاه به شرق» به طور قابل توجهی گسترش داده است، سیاستی که هدف آن ایجاد توازن در برابر نفوذ ایالات متحده از طریق همکاری با قدرت های غیر غربی است. روابط تهران و مسکو در آستانه جنگ اوکراین شدت گرفت که ناشی از منافع مشترک دو کشور در به چالش کشیدن نظم جهانی تحت رهبری آمریکا بود. در مقابل، روابط تهران و پکن زودتر و به ویژه در دوران سیاست «فشار حداکثری» دولت ترامپ عمیق تر شد یعنی زمانی که چین به یک شریان حیاتی اقتصادی برای ایران تبدیل شد. با این حال و با وجود این روابط رو به گسترش، نه چین و نه روسیه را نمی توان متحد واقعی ایران دانست. هر دو کشور تعامل با تهران را عمدتاً نه به عنوان یک اتحاد راهبردی بلکه از منظر منافع عملگرایانه خود می بینند. واکنش آنها در لحظات بحران ژئوپلیتیکی، به ویژه در جریان جنگ دوازده روزه اخیر میان ایران و اسرائیل، محدودیت تعهد آنها را نشان داد. در آن مقطع حساس، نه پکن و نه مسکو حمایت ملموس سیاسی یا نظامی از تهران ارائه نکردند. موضوعی که نشان می دهد روابط ایران با این قدرت ها بیشتر ابزاری و معاملاتی است تا یک اتحاد راهبردی واقعی. در واقع، موقعیت جغرافیایی مرکزی ایران، ایدئولوژی انقلابی آن و تنش پیچیده اش با ایالات متحده، تنهایی راهبردی ایران را تشدید کرده است؛ در حالی که این کشور را به طور مداوم در مرکز و تقاطع بسیاری از مسائل مهم منطقه ای و گاه جهانی با پیامدهای نظام مند قرار داده است. به طور خلاصه، «انزوای ژئوپلیتیکی» برای کشوری بزرگ مانند ایران که در چهارراه سه منطقه قرار داشته و پانزده همسایه دارد و همواره تحت فشارهای ژئوپلیتیکی سیستماتیک بوده، مفهوم چندان معناداری نیست؛ بلکه مفهوم «تنهایی راهبردی» بیان رساتری برای وضعیت ایران است.

تنهایی راهبردی ایران هرچند پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ و در پی بحران گروگانگیری دیپلمات‌های آمریکائی و سپس جنگ ایران و عراق و پس از آن حمایت از گروه‌های غیر دولتی مسلح منطقه و برنامه هسته‌ای این کشور برجسته شده اما محدود به دوران جمهوری اسلامی نیست و سابقه‌ای دیرینه دارد. در قرن نوزدهم، شاهان قاجار تلاش کردند با قدرت سومی مانند فرانسه و ایالات متحده همسو شوند تا نفوذ گسترده روسیه و بریتانیا در قلمرو ایران را متوازن کنند. اما تنها پس از از دست دادن بخش‌های بزرگی از سرزمین‌های ایران در قفقاز، آسیای مرکزی و جنوب آسیا بود که دریافتند ایران متحد طبیعی‌ای ندارد. با وجود بی‌اعتمادی پهلوی اول نسبت به پیشینیان قاجاری خود، او نیز رویکردی مشابه در پیش گرفت و تا حدی به آلمان نازی نزدیک شد با این حال، به سرعت با پیامدهای این سیاست روبه‌رو شد که در نهایت به کناره‌گیری او از سلطنت در سال ۱۹۴۱، پس از اشغال ایران توسط نیروهای بریتانیا و شوروی، انجامید. پهلوی دوم نیز با تکیه بر شهود و تجربه، به وجود همیشگی نوعی تنهایی راهبردی برای ایران پی برده بود. برخلاف تصور رایج، او هرگز به حمایت کامل ایالات متحده از ایران اطمینان نداشت و معتقد بود در صورت حمله مستقیم یا غیرمستقیم شوروی، هیچ کشوری جز خود ایران نمی‌تواند تمامیت ارضی آن را تضمین کند. جرج آلن، سفیر آمریکا، در اواخر دهه ۱۹۴۰ به شاه جوان گفته بود «آمریکا هرگز به خاطر ایران وارد جنگ با شوروی نخواهد شد تا ایران را نجات دهد». نه توافق دفاعی دوجانبه میان ایران و آمریکا در سال ۱۹۵۹ و نه پیمان بغداد در سال ۱۹۵۵ و جانشین آن، سازمان سنتو در سال ۱۹۵۹، نتوانستند نگرانی‌های ژئوپلیتیکی شاه را برطرف کنند. بی‌اعتمادی شاه به آمریکا زمانی بدتر شد که ایالات متحده در دهه ۱۹۶۰ از مقابله مستقیم با پان‌عریسم اجتناب کرد. تردید شاه نسبت به حمایت آمریکا از تمامیت ارضی و امنیت ملی ایران را می‌توان به‌وضوح در جدی‌ترین بحران مرزی ایران با همسایه غربی‌اش یعنی بحران اروندرود در بهار ۱۹۶۹ مشاهده کرد. در اوج اختلاف بر سر حاکمیت بر اروندرود و در حالی که ارتش‌های ایران و عراق آماده یک درگیری تمام‌عیار بودند، مقامات آمریکایی مصمم بودند از هرگونه دخالت در این بحران اجتناب کنند. به درخواست شاه، سپهبد سید محمد امیرخاتمی، فرمانده نیروی هوایی و داماد شاه، از گروه مستشاری نظامی آمریکا در تهران درخواست کرد تکنسین‌های آمریکایی برای سرویس و پشتیبانی جنگنده‌های فانتوم ایران در پایگاه‌های جنوبی اعزام شوند تا عملیات هوایی ایران علیه عراق را پشتیبانی کنند. این درخواست فوراً توسط ژنرال روی نیوتن کاسی، رئیس بخش نیروی هوایی گروه مستشاری آمریکا، رد شد. آرمین هنری مایر، سفیر آمریکا در ایران، نیز به خاتمی هشدار داد که واشینگتن از مداخله در بحران اروندرود خودداری و از ایران حمایت نخواهد کرد. جنگ میان هند و پاکستان در دسامبر ۱۹۷۱ و ناتوانی اعضای سنتو در کمک به پاکستان ضربه نهایی به اعتبار این پیمان وارد کرد و طبیعی بود که شاه اعتماد خود را به سنتو به عنوان یک سازوکار دفاعی از دست بدهد و با تلخی دریابد که اگر کشورهای همسایه به ایران حمله کنند، ایالات متحده به کمک او نخواهد آمد. در پی این واقعه شاه ایران گفت: «حالا می‌فهمم سنتو واقعاً چیست. این فقط وسیله‌ای برای حفاظت از منافع غرب است» و سپس پرسید «اگر فردا عراق به ما حمله کند چه خواهد شد؟ آیا ایالات متحده و سنتو برای حمایت از ما وارد عمل خواهند شد؟ در جنگ هند و پاکستان، زمانی که نیروهای هندی تا چند مایلی لاهور پیش رفته بودند، پاکستان مجبور شد آتش‌بس را بپذیرد؛ سنتو برای پاکستان چه کرد؟ آمریکا که با پاکستان پیمان دوجانبه داشت چه کرد؟ هیچ. بنابراین ما نمی‌توانیم برای دفاع از خود و حفاظت از مرزهایمان به دیگران تکیه کنیم. به همین دلیل است که من بر تقویت نیروهای مسلح خود تأکید دارم». بعدها، در سفرش به مسکو در نوامبر ۱۹۷۴، شاه دیدگاه واقعی خود درباره پیمان‌های منطقه‌ای را برای برژنف توضیح داد و گفت که سازمان‌ها و ائتلاف‌های بین‌المللی هرگز برای هیچ‌کس مفید نبوده‌اند. او با اشاره به جنگ‌های عرب و اسرائیل و جنگ قبرس گفت «در نهایت هر کس ضربه زد، ضربه زد و هر کس ضربه خورد، ضربه خورد؛ کسی به کمک کسی نیامد». در اوج جنگ سرد، ایران خود را در محاصره اتحاد جماهیر شوروی و متحدان منطقه‌ای آن در افغانستان و عراق می‌دید. دولت‌های ترکیه و پاکستان با بی‌ثباتی روبه‌رو بودند و شیخ‌نشین‌های عرب خلیج فارس نیز از قدرت کافی برخوردار نبودند. بنابراین تعجب‌آور نیست که شاه احساس می‌کرد کشورش فاقد یک

متحد طبیعی است و همین امر حس ناامنی ایجاد می‌کرد. او در گفت‌وگویی با مشاور مورد اعتمادش اسدالله علم گفته بود «ما در وضعیت دشواری قرار گرفته‌ایم، زیرا فشار دوگانه از سوی مسکو که از طریق کابل و بغداد پیشروی می‌کند ما را در محاصره گرفته است». در واقع، «تنهایی راهبردی» پهلوی نشان می‌داد که ایران شرکای قابل اتکایی ندارد، به‌ویژه زمانی که با چالش‌های نظامی روبه‌رو می‌شود. در ارزیابی ژئوپلیتیکی شاه، روابط با ایالات متحده و اتحادهای دفاعی منطقه‌ای نیز نتوانستند به طور کامل این تنهایی راهبردی را از بین ببرند. در چنین مقطع حساسی از تاریخ، ایران پهلوی نوعی سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی ایجاد کرد و با کردهای عراق و تا حدی با شیعیان لبنان ارتباط برقرار کرد تا در اوج جنگ سرد، نوعی راهبرد دفاع پیشدستانه جدید شکل دهد. علاوه بر این، شاه با سیاست خود در کردستان عراق عملاً راهبرد آمریکا در عراق را به چالش کشید. این سیاست از سپتامبر ۱۹۶۱ تا می ۱۹۷۲ ادامه داشت؛ زمانی که ایالات متحده سرانجام وارد جنگ کردها شد. در این دوره، میان ایران و آمریکا درباره ارزیابی تهدیدهای منطقه‌ای ناشی از عراق اجماع وجود نداشت. در حالی که دولت‌های کندی و جانسون در دهه ۱۹۶۰ تلاش می‌کردند روابط خود را با دولت‌های عارف در عراق احیا کنند، شاه با شدت از کردهای عراق حمایت می‌کرد تا تهدید عربی را مهار کند. همچنین این ایران بود که روابط راهبردی با قدرت‌های خارجی را مدیریت می‌کرد و همکاری سه‌جانبه میان سیا، موساد و ایران را در کردستان عراق هدایت می‌کرد. اسدالله علم وزیر دربار و مشاور معتمد شاه یادآوری می‌کند «به اعلیحضرت گفتم آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هر کدام جداگانه در کردستان عراق فعالیت می‌کنند. آیا بهتر نیست آنها را وادار کنیم با هم کار کنند؟ شاه پاسخ داد: بهتر است جداگانه کار کنند». در نهایت، تصمیم یک‌جانبه ایران برای امضای توافق الجزایر در سال ۱۹۷۵ بدون اطلاع آمریکا و اسرائیل، نشان‌دهنده استقلال عمل شاه بود. شاه وقتی پیشنهادی دریافت کرد، آن را پذیرفت، توافق را نهایی کرد و پس از بازگشت، به آمریکا و اسرائیل اطلاع داد که «بازی تمام شده است».

پس از انقلاب نیز ایران خود را در محاصره دو قدرت بزرگ جهانی و متحدان آنها یافت. جنگ خونین با عراق بعثی نشان داد که ایران در وضعیت محاصره دائمی قرار دارد. حتی پس از پایان جنگ نیز تحریم‌های آمریکا حس دیرینه تنهایی ایران در عرصه جهانی را تشدید کرد. بیش از چهل سال است که ایران در رویارویی با ایالات متحده از داشتن متحدان قدرتمند محروم بوده است. بنابراین جای تعجب نیست که رهبران انقلاب نیز به نتیجه‌ای مشابه رسیدند که «ایران برای تضمین امنیت خود باید به اتحادهای راهبردی با بازیگران نظامی و سیاسی غیردولتی در منطقه تکیه کند». در واقع، آنچه در بنیان راهبرد امنیت ملی ایران قرار دارد بیشتر ناشی از «تنهایی راهبردی تاریخی» است تا صرفاً ایدئولوژی یا تلاش برای صدور انقلاب. تنهایی راهبردی ایران ویژگی پایدار و ماندگاری در هویت ژئوپلیتیکی این کشور است که بسیار پیش از جمهوری اسلامی وجود داشته است. نظام انقلابی این وضعیت را تشدید کرد، اما آن را ایجاد نکرد. حتی در دوران شاه، زمانی که ایران روابط نزدیکی با آمریکا داشت، رهبری کشور می‌دانست که در لحظات حساس تاریخی همچنان تنهاست. ظاهراً این الگوی پایدار، یعنی همپیمانی با دیگر دولت‌ها بدون اتکای عمیق و قرار داشتن در موقعیت محوری، یکی از ویژگی‌های ماندگار موقعیت ژئوپلیتیکی ایران باشد.

تنهایی راهبردی ایران به‌عنوان یک عامل مهم و نه لزوماً تنها عامل، در شکل‌گیری راهبرد دفاع پیشدستانه کشور عمل کرده و تأثیر عمیقی بر راهبرد امنیت ملی آن داشته است؛ یعنی حفاظت از امنیت ملی و تمامیت ارضی فراتر از مرزهای خود. زیرا اولاً همانطور که شواهد تاریخی نشان می‌دهد، نوعی ائتلاف طبیعی میان دشمنان منطقه‌ای ایران شکل گرفته است؛ به‌گونه‌ای که فشار بر ایران یا حتی تضعیف آن به موضوعی مشترک میان برخی دولت‌های منطقه و قدرت‌های حامی آنها تبدیل شده است. ثانیاً، صرفاً دفاع از تمامیت ارضی در مرزهای مستقیم می‌تواند به خسارت‌های فاجعه‌بار و احساس شکست ملی منجر شود. در این چارچوب، ایجاد اتحادهای راهبردی با بازیگران غیردولتی، مانند چریک‌های کرد عراقی در دوره پهلوی و بعدها گروه‌های شیعه در دوران جمهوری اسلامی، برای تهران یک مزیت مهم در مواجهه با چالش‌های منطقه‌ای

و بین‌المللی به شمار می‌رود. در واقع، اعزام نیروهای ایرانی یا حمایت از درگیری‌های منطقه‌ای تلاشی برای گسترش میدان دفاعی ایران فراتر از مرزها و مقابله با تهدیدهای خارجی تلقی می‌شود. ایدئولوژی حاکم، چه ملی‌گرایانه و چه مذهبی، در این زمینه اهمیت ثانویه دارد. به‌طور خلاصه، تنهایی راهبردی محرک بنیادی راهبرد منطقه‌ای ایران در غرب آسیا در قبل و بعد از انقلاب اسلامی محسوب می‌شود.

پس از کودتای ۱۹۵۳، ایران پهلوی ظاهراً به شریک اصلی ایالات متحده در خاورمیانه تبدیل شد. نفوذ شوروی در منطقه، همراه با موج رو به رشد پان‌عرب‌بسم، تهدیدهای خارجی علیه تمامیت ارضی ایران را تشدید کرد. اوج این تهدیدها با کودتای عراق در سال ۱۹۵۸ رخ داد؛ کودتایی که سلطنت هاشمی عراق را سرنگون کرد و جمهوری پان‌عربی بغداد را به مسکو نزدیک ساخت. زمانی که عبدالکریم قاسم، رهبر جدید عراق که به شوروی نزدیک بود، با طرح ادعای حاکمیت بر استان نفت‌خیز خوزستان امنیت ملی ایران را تهدید کرد، شاه به سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) دستور داد با کردهای عراق که تحت تبعیض‌های قومی و فرهنگی دولت بغداد قرار داشتند، ارتباطی راهبردی برقرار کند. با حمایت گسترده ایران، ملا مصطفی بارزانی رهبر کردها توانست توان نظامی بغداد را درگیر کرده و تهدید پان‌عربی عراق علیه حاکمیت ارضی ایران را منحرف کند. ایران همچنین از یک بازیگر غیردولتی دورتر نیز حمایت مالی کرد، یعنی شیعیان لبنان. در اواخر دهه ۱۹۵۰، سرهنگ مجتبی پاشایی رئیس اداره خاورمیانه ساواک پیشنهاد داد که «برای مقابله با تهدید پان‌عرب‌بسم و حفظ استقلال و تمامیت ارضی لبنان در برابر پروژه وحدت عربی، باید تلاش کنیم دل شیعیان لبنان را به دست آوریم». این پیشنهاد آغاز «طرح سبز ایران در لبنان» بود؛ طرحی که بذل ارتباط ایران با جامعه شیعه لبنان را کاشت. با مهاجرت سید موسی صدر، روحانی کاریزماتیک ایرانی‌تبار به لبنان، روابط تهران با شیعیان لبنان وارد مرحله تازه‌ای شد. علاوه بر جاه‌طلبی صدر برای رهبری جامعه شیعیان لبنان، پیشینه ایرانی لبنانی او، حمایت عبدالحسین شرف‌الدین رهبر پیشین شیعیان لبنان و راهبرد مذهبی گسترده آیت‌الله بروجردی، به نظر می‌رسد ساواک نیز نقش مهمی در تسهیل اعزام او به لبنان داشته است. در واقع، بنیان شبکه‌های ایران با شیعیان لبنان در دوران جنگ سرد شکل گرفت، نه پس از انقلاب ۱۹۷۹. حمایت مستقیم و غیرمستقیم ایران از شیعیان لبنان و به‌ویژه کردهای عراق آغازگر رویکرد ژئوپلیتیکی جدید ایران در خاورمیانه بود که به آن «سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی» گفته می‌شود. برای نخستین بار در تاریخ طولانی خود، ایران توانست بخشی از تهدیدهای منطقه‌ای را از طریق چنین سیاستی مهار کند. شاه در طول دوران حکومت خود از این رویکرد برای



مهار تهدیدهای مارکسیسم و پان عربیسم در منطقه استفاده کرد. دولت‌های مختلف عراق، از قاسم و عارف گرفته تا البکر و صدام حسین، نتوانستند کردهای عراق را که متحدان غیردولتی ایران بودند شکست دهند، تا اینکه بغداد در نهایت در توافق ۱۹۷۵ الجزایر در موضوع ارونردود عقب‌نشینی کرد. همچنین شاه در دهه ۱۹۶۰ با مداخله گسترده در سرکوب شورشیان مارکسیست در ظفار عمان و حمایت از نیروهای سلطنت‌طلب در یمن شمالی علیه جمهوری خواهان طرفدار ناصر و شوروی، همین سیاست را دنبال کرد. پس از انقلاب نیز ایران این سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی را ادامه داد و از گروه‌های مسلح غیردولتی عمدتاً شیعه در غرب آسیا حمایت کرد. به عنوان یک «دولت تنها اما جهانی‌شده»، ایران انقلابی به شدت تلاش کرده است از طریق چنین سیاستی توان راهبردی خود را برای مقابله با فشارهای سیستم بین‌المللی افزایش دهد. با الهام از ایدئولوژی انقلابی خود، جمهوری اسلامی از طریق اجرای مؤثر این سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی توانست تا حدی توازن ژئوفرهنگی قدرت در منطقه را تغییر دهد. با وجود تفاوت‌های آشکار جمهوری اسلامی با ایران پهلوی در رابطه با ایالات متحده، این نظام در سطح ژئوپلیتیکی راهبردی مشابه را در منطقه دنبال کرده است. این امر نشان می‌دهد که سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی در ایران بیش از آنکه ریشه در ایدئولوژی داشته باشد، در راهبرد ژئوپلیتیکی و شرایط تاریخی و جغرافیایی ایران ریشه دارد.

مدیریت امنیتی سیاست خارجی یعنی اداره سیاست خارجی در منطقه توسط نهادهای امنیتی وجه تشابه دیگرسیاست‌های امنیتی ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی است. در دوره پهلوی، سیاست ارتباط با گروه‌های مسلح غیردولتی منطقه عمدتاً توسط نهادهای امنیتی هدایت می‌شد، نه وزارت امور خارجه. در واقع این ساواک بود که ارتباطات مخفی تهران با کردهای عراق و شیعیان لبنان را مدیریت می‌کرد. افسران ارشد ساواک مانند سرهنگ عیسی پژمان و سرهنگ مجتبی پاشایی نقش مهمی در متقاعد کردن شاه برای حمایت از شورش کردها علیه بغداد داشتند. این وضعیت نشان‌دهنده ساختار ترکیبی دولت ایران بود؛ جایی که نهادهای امنیتی در شکل‌دهی به روابط خارجی استقلال قابل توجهی داشتند. همین الگوی نهادی پس از انقلاب ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در جمهوری اسلامی، سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی عمدتاً توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و به ویژه نیروی قدس مدیریت شدند. به مرور زمان سپاه نقش مسلط‌تری پیدا کرد. افزایش تأکید بر جنگ نامتقارن و گسترش کمر بند دفاعی فراتر از مرزهای کشور موجب شد نقش نیروی قدس در تعیین تاکتیک‌ها و راهبردهای نظامی افزایش یابد. این مدیریت امنیتی سیاست خارجی پیامدهای عمیقی داشته است. همانطور که ساواک در دوران شاه نقش مهمی داشت، نقش نسبتاً مستقل نیروی قدس نیز باعث تقویت نهاد نظامی ایران و محدود شدن کنترل دیپلماتیک نهادهای غیرنظامی شده و در نتیجه به نظامی‌تر شدن سیاست منطقه‌ای جمهوری اسلامی انجامیده است.

آسیب‌پذیری جغرافیایی و نزدیکی به منابع تهدید

تجربه‌های تاریخی به ما نشان می‌دهند که جغرافیا تا چه اندازه از اهمیت برخوردار است. فرناند برودل معتقد است تأثیر تاریخی عوامل جغرافیایی نوعی «بازه زمانی طولانی مدت» ایجاد می‌کند که گرایش‌ها و رفتارهای پایدار را شکل می‌دهد. کالین گری نیز به درستی اشاره می‌کند که این «بازه زمانی طولانی مدت» نوعی ساختار و طرحی معماری گونه می‌سازد که تحولات زمانه تغییر اندکی در آن ایجاد خواهد کرد. از این منظر، ویژگی‌های جغرافیایی منحصربه‌فرد هر کشور بر روندهای تاریخی آن تأثیر می‌گذارند. ایران نیز مانند سایر کشورها از این الگوی ساختاری مستثنی نیست؛ بلکه به شدت با آن منطبق است. جغرافیای ایران همواره رفتارهای تاریخی، فرهنگ راهبردی و تعاملات آن را با همسایگان منطقه‌ای و قدرت‌های بزرگ دور دست شکل داده است. ایران یک دولت «محوری پیونددهنده راهبردی» است. این تعریف موجه اما از نظر تحلیلی عمیق و روشن از ایران که نخستین بار توسط محی‌الدین مصباحی مطرح شد، نقطه آغاز چالشی در برابر برداشت‌های ناقص، تقلیل‌گرایانه، ایدئولوژیک و ناپایدار خارجی و همچنین تصویرسازی‌های تحمیلی از هویت ایران است. این مفهوم به عنوان نقطه

شروعی مفهومی برای درکی واقع‌بینانه‌تر و پویاتر از عاملیت تاریخی و معاصر ایران در امور منطقه‌ای و جهانی عمل می‌کند و مبنایی برای خوانشی نو، تحول‌آفرین و واقع‌گرایانه از ایران فراهم می‌آورد. درک این تعریف با فهم چهار ستون اصلی آن یعنی «محوریت»، «مرکزیت»، «اتصال» و «اهمیت راهبردی» پیوندی جدایی‌ناپذیر دارد.

اولاً، ایران محور چهار زیرسیستم در غرب آسیاست: خاورمیانه، آسیای مرکزی، قفقاز جنوبی و آسیای جنوبی. ثانیاً ایران به‌عنوان پیونددهنده‌ای عمل می‌کند که این چهار منطقه را به هم متصل می‌سازد. ثالثاً این محور مرکزی ماهیتی راهبردی نیز دارد، به این معنا که حاکمان ایران با درک چنین موقعیتی توانایی فراقلمی قدرت فراتر از مرزهای خود را داشته‌اند و از آنجا که راهبرد به درهم تنیدگی اهداف سیاسی از طریق ابزارهای نظامی اشاره دارد، نقش ژئواستراتژیک ایران از دیرباز به آن امکان داده است فراتر از جغرافیای فوری خود عمل کند. به بیان دیگر، ایران یک گره ژئواستراتژیک مهم در دهانه کریدور ارتباطی میان سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا است. رابعاً ایران در مرکز خاورمیانه بزرگ قرار دارد یعنی منطقه‌ای که از رود نیل تا آمودریا امتداد می‌یابد. بنابراین عجیب نیست که ایران خود را سنگر خاور نزدیک می‌داند. رابرت کاپلان به درستی بیان می‌کند که همانگونه که خاورمیانه چهارراه آفریقا-اوراسیا (جزیره جهانی) است، ایران مفصل یا اتصال‌دهنده اصلی خاورمیانه محسوب می‌شود. به بیان او، «محور مکیندر باید به جای استپ‌های آسیای مرکزی، به فلات ایران در جنوب منتقل شود». اصول جغرافیا و تاریخ در ایران یعنی کشوری که حفظ تمامیت ارضی همواره دشوار بوده است، بسیار آشکارند. این ویژگی شامل دو عنصر است. اول نزدیکی جغرافیایی به منابع تهدید آسیب‌پذیری جغرافیایی که تأثیر قابل توجهی بر امنیت ملی و راهبرد منطقه‌ای این کشور داشته است. در قرن نوزدهم، روسیه تزاری تلاش می‌کرد به آب‌های گرم خلیج فارس دست یابد، در حالی که بریتانیا با افزایش نفوذ خود در ایران می‌کوشید تهدید علیه شبه‌قاره هند را کاهش دهد. خطر تاریخی روسیه با تشکیل امپراتوری کمونیستی اتحاد شوروی تشدید شد و با آغاز جنگ سرد، ایالات متحده آمریکا به عنوان ابرقدرتی جدید جایگزین نیروهای بریتانیا در خلیج فارس شد. در این زمینه، شاه ایران اظهار داشت که «ما ناچاریم یک دولت طرفدار غرب تلقی شویم، زیرا هرگز نمی‌توانیم به شوروی اعتماد کنیم». انقلاب اسلامی، بحران گروگانگیری و جنگ ایران و عراق زمینه‌ای فراهم کرد تا ایالات متحده طبق دکترین کارتر حضور نظامی خود را در خلیج فارس تثبیت کند. فروپاشی شوروی نیز نزدیکی ایران به منابع تهدید را از میان نبرد؛ بلکه با گسترش حضور آمریکا از طریق شبکه‌ای از پایگاه‌های نظامی در عراق، افغانستان و سواحل جنوبی خلیج فارس حتی آن را تشدید کرد. در نتیجه، نزدیکی جغرافیایی ایران به منابع تهدید همچنان پابرجاست و خطراتی وجودی برای امنیت ملی کشور ایجاد می‌کند. عنصر دوم اینکه ایران همواره با آسیب‌پذیری جغرافیایی نیز مواجه بوده است، زیرا فاقد مرزهای طبیعی دفاعی است. برخلاف بریتانیا و ایالات متحده که با دریاها و اقیانوس‌های گسترده احاطه شده‌اند، یا سوئیس که در میان کوه‌ها قرار دارد، مرزهای ایران موانع طبیعی دفاعی قابل توجهی ندارند. این ویژگی اساسی، همراه با موقعیت ژئواستراتژیک ایران، در طول تاریخ قبایل و دولت‌های بسیاری را به سوی فلات ایران جذب کرده و زمینه‌ای برای آنچه «تفرین جغرافیا» نامیده می‌شود ایجاد کرده است. با وجود راهبردهای دفاعی مداوم دولت مرکزی ایران، این سرزمین بارها توسط مقدونی‌ها، اعراب و مغول‌ها به شدت ویران شده است. اگر در مرزهای ایران کوه‌ها یا اقیانوس‌هایی وجود داشت، فلات ایران تا این اندازه برای مهاجمان جذاب نمی‌بود.

تأثیر جغرافیا تنها به مرزهای فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه رابطه میان هویت و مکان را نیز در بر می‌گیرد. وضعیت جغرافیایی ایران از نظر تاریخی با دو ویژگی متمایز تشدید شده است. اول اینکه ایران تنها کشوری در خاورمیانه است که هم «فارسی» و هم «شیعه مسلمان» است. در واقع، ایران توسط فضای جمعیتی عرب، ترک و سنی احاطه شده است. با وجود فتوحات ویرانگر، ایرانیان فرهنگ و تمدن فارسی خود را حفظ کردند، دقیقاً برخلاف مصریان که هویت تاریخی خود را از دست دادند و عرب شدند. حتی مهاجمان مقدونی، عرب، ترک و مغول نیز در بسیاری موارد در فرهنگ ایرانی جذب و «پارسی‌سازی» شدند. ایرانیان هویت خود را از مسلمانان عرب و ترک متمایز کردند، زیرا دودمان صفوی اسلام شیعه دوازده‌مامی را به فلات

ایران معرفی کرد. از آن زمان، گسترش مذهب شیعه با نفوذ منطقه‌ای ایران پیوند خورده است. به بیان دیگر، این جنبه مهم از هویت تمدنی ایران به «خوداتکایی تسهیل شده و شکل‌گیری یک سامانه دفاعی چندلایه» انجامیده است. به طور خلاصه، «فارسی بودن» و «شیعه بودن» هم موجب تشدید تنهایی راهبردی ایران شده است.

گفتیم که جغرافیای خاص و زمینه تاریخی ایران تأثیر قابل توجهی بر راهبرد ژئوپلیتیکی آن داشته است با این حال، ضروری است این بحث را از جبرگرایی جغرافیایی و تاریخی تفکیک کنیم. به بیان دقیق‌تر، جغرافیا و تاریخ به تنهایی سیاست خارجی و راهبرد منطقه‌ای یک دولت را تعیین نمی‌کنند. عاملیت انسانی اهمیت دارد؛ زیرا این افراد هستند که تصمیم می‌گیرند و اقدام می‌کنند. در تاریخ نمونه‌هایی وجود دارد که اشخاص از محدودیت‌های جغرافیایی فراتر رفته و الگوهای تثبیت‌شده تاریخی را بر هم زده‌اند. با این حال، «در بلندمدت، کسانی که با تأثیرات محیطی همسو عمل می‌کنند بر کسانی که در برابر آن می‌ایستند پیروز می‌شوند». جغرافیا و گرایش‌های تاریخی گزینه‌های انسانی را محدود می‌کنند، یا با ایجاد محدودیت و یا با واداشتن دولت‌ها به واکنش. بنابراین، جغرافیا و تاریخ بنیانی برای تدوین و اجرای راهبرد ژئوپلیتیکی فراهم می‌کنند. آنها چارچوب‌هایی تعیین می‌کنند که مشخص می‌سازد کدام مسیرها امکان‌پذیرند و کدام‌ها نیستند. کاپلان به‌درستی استدلال می‌کند که «هرچه بیشتر درگیر رویدادهای جاری باشیم، افراد و انتخاب‌هایشان اهمیت بیشتری می‌یابند اما هرچه در گستره قرون بنگریم، جغرافیا نقش پررنگ‌تری پیدا می‌کند». در نتیجه، برای مطالعه جامع راهبرد منطقه‌ای دولت‌ها، ایجاد توازن میان جغرافیا و تاریخ از یک سو، و تصمیم‌ها و اقدامات افراد از سوی دیگر ضروری است.

وضعیت ژئوپلیتیکی ایران راهبرد دفاع پیشدستانه (Forward Defence)

ایران از سال ۱۹۵۸ بخشی جدایی‌ناپذیر از راهبرد ژئوپلیتیکی جهانی و منطقه‌ای «مهار» این کشور بوده است. سیاست خارجی، مبتنی بر بازیگران غیردولتی با هدف مقابله با روش‌های خصمانه رقا و تمرکز بر تهدیدهای خاص علیه امنیت ملی ایران شکل گرفته است. یکی از عناصر کلیدی این راهبرد، جلوگیری از نفوذ تهدیدها به درون خاک ایران است؛ از این رو، ایران تلاش کرده شبکه‌ای دفاعی فراتر از مرزهای خود ایجاد کند. چنین رویکردی امنیت را از طریق نگهداشتن تهدیدها در فاصله‌ای دور تقویت می‌کند، به‌گونه‌ای که نتوانند مستقیماً به سرزمین یا جمعیت ایران آسیب بزنند. در دهه‌های پس از انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، ایران با افزایش ائتلاف‌های راهبردی با گروه‌های مسلح شیعه، کوشید خود را از بازی قدرت‌های بزرگ رها سازد و در عین حال بر راهبرد منطقه‌ای مستقل و هرچند مناقشه‌برانگیز تأکید کند. این پیوندهای راهبردی با متحدان عمدتاً شیعه غیردولتی، در کنار برنامه موشکی بومی، به یکی از ارکان اساسی راهبرد دفاعی ایران در منطقه تبدیل شده است. این پیوندها از سوی رقبای منطقه‌ای، هرچند منفی تلقی شوند، به عنوان یکی از مزیت‌های مهم ایران در نظر گرفته می‌شوند. علاوه بر این، سیاست دفاع پیشدستانه ایران ابزاری مهم برای تثبیت موقعیت محوری آن در غرب آسیا بوده است. مقامات ایرانی دریافته‌اند که کارکرد یک دولت، «ارزش قدرت» آن کشور است؛ ارزشی که از طریق پذیرش مشروعیت اهداف آن از سوی همسایگان اعطا می‌شود. مسئله اصلی آن است که نفوذ ایران پس از انقلاب از سوی همسایگانش به رسمیت شناخته نشده و همین امر شکاف میان واقعی ایران و جایگاه منطقه‌ای مطلوبش را تشدید کرده است. در این چارچوب، هرچه ایران بیشتر از فرآیندهای تصمیم‌گیری منطقه‌ای کنار گذاشته شود، گرایش آن به سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی افزایش می‌یابد. بنابراین، این نوع سیاست خارجی می‌تواند به ابزاری کلیدی برای واداشتن دولت‌های منطقه به پذیرش جایگاه مهم ایران تبدیل شود. با این حال، سیاست دفاع پیشدستانه ایران ناخواسته به تشدید تنش‌های منطقه‌ای نیز انجامیده است. یکی از دلایل این امر آن است که خاورمیانه معاصر هنوز فاقد یک چارچوب امنیتی فراگیر و نهادینه‌شده یا توافقات چندجانبه قدرتمند است. این منطقه اساساً بر پایه جنگ شکل گرفته و از درجات متفاوتی از خودمختاری امنیتی داخلی و منطقه‌ای برخوردار است. بخش عمده‌ای از خاورمیانه بر اساس توافق سایکس-پیکو (۱۹۱۶) ترسیم شد؛ از این رو،

به جز ایران و ترکیه، سایر دولت‌های منطقه عمدتاً دولت‌های پسااستعماری و ناامن با هویت‌های ملی شکننده‌اند. پویایی‌های منطقه‌ای همچنین تحت تأثیر رقابت‌های ایدئولوژیک، شکاف‌های مذهبی-قومی، سیاست‌های رقابت نفتی، مناقشات مرزی و رقابت‌های قدرت قرار داشته‌اند.

باری بوزان خاورمیانه را نمونه‌ای از یک «مجتمع امنیتی منطقه‌ای کلاسیک» مشابه اروپای قبل از جنگ سرد می‌داند. الگوی ناامنی منطقه‌ای که با روابط شدید «دوستی-دشمنی» (enmity-amity) مشخص می‌شود، مانند «رقابت ایرانی-عربی-ترکی» و تعارضات «شیعه-سنی و اسلامی-یهودی». این تعارضات چنان عمیق است که حتی قدرت‌های بزرگ نیز نتوانسته‌اند کنترل مؤثری بر منطقه اعمال کنند و بلکه همین قدرت‌ها، چه آگاهانه و چه ناخواسته، الگوهای خصومت را تشدید کرده و چشم‌انداز همکاری منطقه‌ای را تضعیف کرده‌اند. همکاری میان‌دولتی، به‌ویژه در حوزه اقتصادی، در منطقه بسیار محدود است. نبود منافع همپوشان میان دولت‌ها، تلاش برای ایجاد یک ساختار امنیتی منطقه‌ای را تضعیف کرده است. در چنین فضای ملت‌هبی، معضل امنیتی (Security Dilemma) به امری فراگیر تبدیل شده است، به‌گونه‌ای که حتی اقدامات دفاعی دولت‌ها نیز به‌عنوان اقدامات تهاجمی تلقی می‌شوند. بنابراین، دولت‌های خاورمیانه بر ماهیت دفاعی سیاست‌های خود تأکید می‌کنند و همزمان دیگران را به رفتار خصمانه متهم می‌سازند. مفاهیم «امنیت» و «تهدید» به طور طبیعی در گفتمان سیاسی منطقه، به‌ویژه در ایران، بسیار برجسته هستند و در نتیجه، ایران در یک «پیچیدگی دفاعی-تهاجمی» گرفتار شده است. به‌عنوان یک دولت راهبردی تنها، ایران از فقدان موانع جغرافیایی طبیعی رنج برده و قادر نبوده است به‌طور کامل از سرزمین گسترده و مرزهای دشوار خود حفاظت کند. با این حال، سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی، در راستای تداوم راهبرد دفاع پیشدستانه در بیرون از مرزها از طریق ایجاد ائتلاف‌های راهبردی با این بازیگران، امکان می‌دهد ایران به‌عنوان یک بازیگر موثر مطرح شود. این وضعیت باعث شده برخی سیاست‌های ایران در خاورمیانه به‌عنوان راهبردی «تهاجمی» تلقی شوند. نمونه مهم این منطق، حضور ایران در سوریه است. همانطور که گودرزی اشاره می‌کند، ائتلاف ایران و سوریه که در گفتمان غربی و برخی روایت‌های منطقه‌ای اغلب به‌عنوان یک محور تهاجمی تصویر می‌شود، در واقع ماهیتی بنیاداً دفاعی داشته است. از زمان شکل‌گیری این اتحاد پس از انقلاب ۱۹۷۹، حمایت تهران از دمشق کمتر ناشی از جاه‌طلبی‌های هژمونیک بوده و بیشتر از یک محاسبه راهبردی ناشی از احساس ناامنی سرچشمه گرفته است؛ از جمله حمله عراق به ایران در ۱۹۸۰، حمله اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲ و مداخلات مداوم ایالات متحده در خاورمیانه. در واقع، اتحاد ایران و سوریه بیش از آنکه نتیجه انتخاب آزادانه باشد، محصول ضرورت بود. در این چارچوب، میدان سوریه از سوی تهران به‌عنوان خط مقدم مقاومت در برابر فتنه‌های الهام‌گرفته از خارج و رقبای منطقه‌ای معرفی شده است. در منطقه‌ای که فاقد یک ساختار امنیت جمعی فراگیر و قدرتمند است، نمایش قدرت دفاعی خارج از مرزها به‌سرعت به‌عنوان اقدامی بی‌ثبات‌کننده تعبیر می‌شود. نبود تاریخی نهادهای امنیت جمعی در منطقه باعث شده است که انتخاب‌ها، روش‌ها و اقدامات دفاعی ایران، چه در دوره پهلوی و چه در جمهوری اسلامی، اغلب به‌عنوان نمودهایی از گسترش طلبی «فارسی» و یا «شیعی» تعبیر شوند. در مجموع، این وضعیت بخشی از «معضل ژئوپلیتیکی پایدار ایران» محسوب می‌شود. از دید مقامات ایرانی، راهبرد «مهار» (Containment) ایالات متحده در قبال ایران در واقع نوعی «عقب‌رانی» (Rollback) است که در نهایت به تغییر رژیم و فروپاشی دولت ایران منجر خواهد شد. این مسئله سوی دیگر همان معضل ژئوپلیتیکی ایران را تشکیل می‌دهد.

راهبرد نظامی «منطقه خاکستری» ایران

شبکه ایران با متحدان غیردولتی خود نمونه‌ای از مشارکت در چیزی است که اغلب «منطقه خاکستری» (Gray Zone) نامیده می‌شود. این مفهوم به مجموعه‌ای از راهبردها اشاره دارد که در نوعی خاص از منازعه به کار می‌روند؛ یعنی جایی که اهداف ژئوپلیتیکی از طریق استفاده غیرمستقیم از زور دنبال می‌شود، اما زیر آستانه جنگ آشکار باقی می‌ماند. این رویکرد

طیفی گسترده از تاکتیک‌های فشار و اجبار را در بر می‌گیرد که پایین‌تر از سطح جنگ متعارف قرار دارند. در نتیجه، فهم دوگانه سنتی صلح یا جنگ را به چالش می‌کشد و در یک فضای میانی عمل می‌کند؛ فضایی که در آن بازیگران برای دستیابی به اهداف راهبردی از ابزارهای پنهان، قابل انکار یا غیرنظامی استفاده می‌کنند. از جمله این ابزارها می‌توان به عملیات سایبری، فشار اقتصادی، کارزارهای تبلیغاتی و جنگ اطلاعاتی و به‌ویژه استفاده راهبردی از بازیگران غیردولتی اشاره کرد. برخلاف قدرت سخت سنتی، تاکتیک‌های منطقه خاکستری بر ابهام بنا شده‌اند. این عملیات‌ها به جای تکیه بر نیروی مستقیم و قاطع، با ابهام، تشدید تدریجی و درگیری بلندمدت شناخته می‌شوند. موفقیت آنها اغلب نه به قدرت قهری گسترده، بلکه به صبر راهبردی، بهره‌گیری هوشمندانه از چارچوب‌های حقوقی و هنجارهای بین‌المللی، و استفاده از خلأهای نهادی در سرزمین‌های شکننده یا دولت‌های ناکام وابسته است. در قلب راهبرد منطقه خاکستری یک پارادوکس وجود دارد، زیرا موفقیت آن وابسته به اجتناب از تشدید آشکار درگیری در حالی است که این راهبرد به طور تدریجی وضعیت موجود را تغییر می‌دهد. برای دولت‌های تجدیدنظرطلب یا دولت‌هایی که توانایی یا تمایل رویارویی مستقیم با قدرت‌های برتر را ندارند، منطقه خاکستری مسیری برای رقابت غیرمستقیم و افزایش نفوذ فراهم می‌کند. به بیان دیگر، عملیات منطقه خاکستری در فضایی میان دیپلماسی عادی و سیاست‌ورزی روزمره از یک سو، و جنگ مستقیم از سوی دیگر قرار می‌گیرد. این عملیات به بازیگران اجازه می‌دهد هزینه تحمیل کنند، عدم قطعیت ایجاد کنند، سردرگمی بیافرینند و خطوط قرمز را آزمایش کنند بدون آنکه موجب واکنش نظامی تمام‌عیار شوند. به همین دلیل، این نوع رقابت راهبردی شباهت زیادی به جنگ سیاسی (Political Warfare) دارد و اغلب از طریق نیروهای نیابتی، ائتلاف‌ها یا سازوکارهای نفوذ غیرنظامی انجام می‌شود؛ جایی که مرز میان سیاست داخلی و خارجی، حوزه‌های نظامی و غیرنظامی، و صلح و جنگ مبهم می‌شود. ایجاد شبکه منطقه‌ای ایران پس از سقوط رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳ و راهبرد دفاع پیشدستانه ایران در منطقه، نمونه‌ای روشن از منطق منطقه خاکستری است. تهران به جای اتکا صرف به قدرت نظامی متعارف، شبکه‌ای از گروه‌های سیاسی-نظامی عمدتاً شیعه را در کشورهای مانند عراق، سوریه، لبنان، یمن و حتی افغانستان پرورش داده و حفظ کرده است. راهبرد دفاع پیشدستانه ایران در واقع نوعی سبک جنگ ترکیبی است که عناصر مادی، روانی و فیزیکی را در هم می‌آمیزد. این شبکه فراملی معمولاً با عنوان «محور مقاومت» شناخته می‌شود، حال آنکه در روایت‌های غربی اغلب به‌طور نادرست صرفاً به مجموعه‌ای از نیروهای نیابتی ایران توصیف می‌شود. این شبکه تا حد زیادی تحت رهبری ژنرال قاسم سلیمانی، فرمانده پیشین نیروی قدس سپاه پاسداران، شکل گرفت و برای حدود دو دهه ستون فقرات راهبرد دفاع پیشدستانه ایران در منطقه بود. حضور فعال سلیمانی در میدان و دیدگاه راهبردی او، محور مقاومت را به جنبشی پویا از مقاومت منطقه‌ای تبدیل کرد. در این چارچوب، ایران اغلب مواجهه غیرمستقیم با اسرائیل و ایالات متحده را در حوزه منطقه خاکستری ترجیح داده و از متحدان غیردولتی به‌عنوان واسطه استفاده کرده است. یوسف تأکید می‌کند که نیروهای نیابتی یکی از چهار مؤلفه اصلی دکترین نظامی ایران یعنی جنگ چریکی دریایی، استفاده از پهپادها و توانایی‌های سایبری هستند که هسته راهبرد ترکیبی و به‌طور فزاینده تهاجمی ایران را تشکیل می‌دهند. چنین راهبردی به ایران اجازه می‌دهد در حالی که خطر رویارویی مستقیم و تمام‌عیار نظامی را کاهش می‌دهد، منافع منطقه‌ای خود را دنبال کند. باین حال، برخلاف برداشت رایج، حماس، حوثی‌ها و حتی حزب‌الله صرفاً نیروهای نیابتی ایران نیستند، بلکه باید آن‌ها را متحدان غیردولتی ایران دانست. رابطه‌ای سلسله‌مراتبی و فرماندهی مستقیم میان تهران و این بازیگران وجود ندارد؛ بلکه این روابط بیشتر ائتلاف‌هایی مبتنی بر وابستگی متقابل و دشمنان مشترک هستند. توانایی مانور ایران در دولت‌های شکننده یا ناکام به تهران اجازه داده است تا عمق استراتژیک خود را افزایش دهد اما از سوی دیگر، تحریم‌های شدید ایالات متحده آمریکا، همراه با جنگ داخلی سوریه و تشدید بحران‌های اجتماعی-اقتصادی، منابع لازم برای سیاست خارجی مبتنی بر بازیگران غیردولتی ایران را کاهش داده است. همزمان، ایران با نوعی کمبود در توانایی «تبدیل نفوذ» (Influence Translation) مواجه بوده است. یعنی با وجود افزایش نفوذ سیاسی-نظامی ایران در عراق،

سوریه و لبنان، تهران به‌طور مداوم نتوانسته قدرت فیزیکی و نظامی خود را به منابع مالی تبدیل کند. مسئله حیاتی برای ایران، اراده و توانایی تبدیل قدرت سیاسی به اهرم اقتصادی و موفقیت مالی است. کسری مالی کنونی ایران، در صورتی که با اعمال «عاملیت واقعی» یعنی اتخاذ تصمیمات تحول‌آفرین همراه نشود که به جای عمل کردن درون ساختارهای منطقه‌ای، بتوانند بر خود آن ساختارها اثر بگذارند (از جمله حل بحران هسته‌ای) می‌تواند نشان‌دهنده کاهش خطرناک توانایی ایران برای اعمال قدرت در منطقه باشد. در نهایت، راهبرد دفاع پیشدستانه ایران از سوی غرب و رقبای منطقه‌ای، امنیت‌سازی (securitized) شده‌است. حمایت مستمر تهران از بازیگران غیردولتی منطقه‌ای به‌ویژه حزب‌الله، حماس و اخیراً حوثی‌های یمن سبب شده‌است که جمهوری اسلامی به‌عنوان یکی از دولت‌های اصلی «حامی تروریسم» معرفی شود و در گفتمان‌های امنیتی منطقه‌ای و جهانی به‌عنوان عاملی بی‌ثبات‌کننده تصویر گردد. در چنین فضایی بود که جنگ داخلی سوریه به صحنه اصلی رقابت گفتمان‌ها درباره راهبرد دفاع پیشدستانه تبدیل شد و این راهبرد در سطح بین‌المللی مورد مناقشه قرار گرفت. اگرچه ایران در کوتاه‌مدت در سوریه به مزیت‌هایی دست یافت، اما در بلندمدت مدل دفاع پیشدستانه خصومت قابل توجهی علیه ایران ایجاد کرده و احتمالاً نتیجه‌ای معکوس خواهد داشت. علاوه بر این، روابط ایران با بازیگران غیردولتی، چالش‌های امنیتی منطقه را طولانی‌تر و شدیدتر کرده‌است و نوعی پیچیدگی تهاجم - دفاع خاص ایران را شکل داده‌است. در منطقه‌ای که فاقد یک ساختار قدرتمند و جامع امنیت جمعی است، فراق‌کنی قدرت دفاعی یک دولت خارج از مرزهایش به سرعت به‌عنوان اقدامی بی‌ثبات‌کننده تلقی می‌شود. در مجموع، ادامه مسیر کنونی راهبرد دفاع پیشدستانه ایران ممکن است امنیت بلندمدت کشور را به خطر بیندازد. در مجموع، ادامه مسیر کنونی راهبرد دفاع پیشدستانه ایران ممکن است امنیت بلندمدت کشور را به خطر بیندازد.

از تعهد ایدئولوژیک تا گسترش فرسایشی

راهبرد دفاع پیشدستانه ایران با هدف کاهش هزینه‌ها برای کشور و مردم ایران شکل گرفته‌است. استفاده از بازیگران غیردولتی برای انتقال ریسک به خارج از مرزها، در گذشته به ایران کمک می‌کرد نوعی انکارپذیری محتمل (Plausible Deniability) را حفظ کند. تهران این راهبرد را به‌ویژه پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نهادینه و بازتعریف ایدئولوژیک کرد؛ رویدادی که موازنه قدرت منطقه‌ای را به‌طور چشمگیری تغییر داد. ایران این وضعیت را هم یک ضرورت راهبردی و هم فرصتی برای گسترش نفوذ خود از طریق روایت‌های ایدئولوژیک مقاومت در برابر امپریالیسم غرب و دفاع از جوامع شیعه تلقی کرد. این بنیان‌های ایدئولوژیک زمینه‌ای مناسب برای شراکت‌های پایدار ایران با بازیگران غیردولتی فراهم کرد؛ شراکت‌هایی که عمدتاً با توان عملیاتی نیروی قدس سپاه پاسداران هدایت می‌شد و نوعی بازدارندگی نامتقارن نسبتاً مؤثر در برابر آمریکا در خاورمیانه ایجاد کرد. در دوره پس از ۲۰۰۳، گفتمان ایدئولوژیک جمهوری اسلامی اجرای راهبرد دفاع پیشدستانه را تسهیل کرد، نه اینکه به‌طور کامل آن را تعیین کند؛ اما همین گفتمان باعث شد تعهد تهران به متحدان غیردولتی‌اش مستحکم‌تر شود. در مقابل، دفاع پیشدستانه در دوران پهلوی عمدتاً عملگراییانه و مبتنی بر ملاحظات امنیتی بود و هدف آن حفظ تمامیت ارضی ایران در محیطی منطقه‌ای و خصمانه محسوب می‌شد. در واقع، در اواخر دوره پهلوی نمونه‌ای روشن از این راهبرد دیده می‌شود؛ زمانی که شاه ایران به دلایل ژئوپلیتیکی از گروه‌های غیردولتی مانند کردهای عراق حمایت می‌کرد.

بنابراین ریشه‌های این راهبرد فراتر از تعهدات ایدئولوژیک بوده و از محاسبات گسترده‌تر منطقه‌ای ناشی می‌شود. تعامل شاه با بازیگران غیردولتی به‌ویژه حمایت از کردهای عراق، یک مانور ژئوپلیتیکی بود نه تعهدی ایدئولوژیک. شاه با آگاهی از خطر پیامدهای سیاسی و بی‌ثباتی منطقه‌ای، زمانی که رژیم بعث عراق در توافق ۱۹۷۵ الجزایر امتیازاتی داد، این حمایت‌ها را متوقف کرد. این مقایسه، پارادوکس در سیاست خارجی ایران مبتنی بر بازیگران غیردولتی را آشکار می‌کند. در دوران شاه، حمایت از این بازیگران ابزاری عملگراییانه برای منافع دولت بود و زمانی که دیگر سود راهبردی نداشت، تهران به سرعت آن را

کنار گذاشت. اما جمهوری اسلامی این روابط را با تعهدی سخت‌تر دنبال کرده و متحدان خود را بخشی از «محور مقاومت» می‌داند، نه ابزارهای موقتی قدرت. حتی زمانی که این گروه‌ها تضعیف شدند یا هزینه‌های نامتناسبی تحمیل کردند، تهران همچنان به حمایت از آنها ادامه داد. این پارادوکس، همین وفاداری ثابت، جمهوری اسلامی را در معرض خطر بیشتری قرار داد و شبکه‌ای که قرار بود تهدیدها را از مرزهای ایران دور نگه دارد، در نهایت پاسخ‌های نظامی را به سمت ایران جلب کرد. به این ترتیب، اتحادهای تقویت‌شده با بازیگران غیردولتی، منطق دفاع پیشدستانه را به مسیری از بیش‌گستری راهبردی (Strategic Overstretch) تبدیل کرده‌است. برخلاف شاه که این راهبرد را با احتیاط و به‌صورت گزینشی دنبال می‌کرد، جمهوری اسلامی آن را گسترش و نهادینه کرد. علی‌رغم وجود افزایش واکنش منفی منطقه‌ای، تشدید تحریم‌ها و گسترش گفتمان ایران‌هراسی یعنی گفتمانی که ایران را تهدیدی جدی برای جامعه بین‌المللی و امنیت منطقه‌ای معرفی می‌کند، این حضور منطقه‌ای در جنگ داخلی سوریه به اوج خود رسید، همان جایی که ایران حمایت گسترده‌ای از بشار اسد در برابر گروه‌های مخالف مسلح، جریان‌های جهادی و داعش ارائه داد. بحران سوریه درک تهدید ایران را به شکلی تغییر داد که از زمان حوادث ۱۱ سپتامبر و حمله آمریکا به عراق در ۲۰۰۳ بی‌سابقه بود.

با توجه به جایگاه سوریه در شبکه مقاومت و این احساس که در نهایت ایران خود هدف تهدید است، تهران به دفاع از اسد برخاست. در همین چارچوب بود که آیت‌الله خامنه‌ای اظهار داشت: «اگر سربازان ایرانی نمی‌جنگیدند، این دشمن وارد کشور می‌شد» اگر جلوی آن گرفته نمی‌شد، مجبور بودیم اینجا در کرمانشاه، همدان و ... با آنها بجنگیم». اهمیت راهبردی سوریه برای ایران به حدی بود که مهدی طائب، رئیس قرارگاه راهبردی عمار وابسته به سپاه پاسداران، آن را «استانی از ایران» توصیف کرد و گفت: «اگر دشمن به ما حمله کند و بخواهد سوریه یا خوزستان را بگیرد، اولویت ما حفظ سوریه است؛ اگر سوریه را نگه داریم می‌توانیم خوزستان را بعداً پس بگیریم، اما اگر سوریه را از دست بدهیم نمی‌توانیم از تهران دفاع کنیم». به‌طور مشابه، محمدرضا نقدی، رئیس سازمان بسیج، نیز اظهار داشت: «اگر در سوریه نجنگیم، آنها به مرزهای ما حمله می‌کنند و مجبور می‌شویم در همدان و کرمانشاه با آنها بجنگیم». در چارچوب ادراک تهدید تهران، مداخله نظامی ایران در بحران سوریه تهدید ژئوپلیتیکی ناشی از سلفی‌گری رادیکال در غرب آسیا را خنثی کرد. با این حال، پیروزی ایران در مرحله نخست جنگ داخلی سوریه (۲۰۱۳ تا ۲۰۱۷) در واقع به نوعی «سم» برای راهبرد دفاع پیشدستانه ایران تبدیل شد. اندکی پس از این پیروزی، آیت‌الله خامنه‌ای ضمن تأکید بر تقویت ظرفیت‌های دفاعی ایران، بر ضرورت افزایش توان تهاجمی نیز تأکید کرد و اظهار داشت: «با توجه به موقعیت راهبردی جمهوری اسلامی، حساسیت منطقه غرب آسیا و طمع دائمی قدرت‌های سلطه‌گر، علاوه بر دفاع باید قدرت تهاجمی خود را نیز افزایش دهیم تا بتوانیم امنیت ملت، کشور و آینده را تضمین کنیم». از زمان این دستور، مقامات نظامی ایران دکرترین دفاع پیشدستانه را در قالب دوگانه بازدارندگی و دفاع تهاجمی توصیف کرده‌اند و آن را به‌عنوان بخش آشکاری از راهبرد نظامی ایران تثبیت کرده‌اند. در سال ۲۰۱۶، حسین سلامی جانشین فرمانده سپاه پاسداران، بر توانایی سپاه برای انجام عملیات‌های دفاعی و تهاجمی تأکید کرد. او چهار سال پیش‌تر نیز گفته بود: «دکترین‌های ما در سطح راهبرد کلان دفاعی هستند، اما راهبردها و تاکتیک‌های ما تهاجمی‌اند». در واقع، جنگ سوریه مهم‌ترین عامل تغییر در دکترین نظامی ایران شد؛ زیرا تهران این درگیری را نوعی «جنگ تحمیلی» تلقی کرد که در واکنش به آن مداخله مستقیم انجام داد. اثر تجمعی این درگیری‌های نظامی و سیاسی گسترده، گسترش بیش از حد حضور نظامی جمهوری اسلامی بود. به گفته جریان‌های تندرو، شکست داعش در نزدیکی مرزهای ایران به تهران اجازه داد «عمق راهبردی» خود را بسیار فراتر از قلمرو ملی گسترش دهد؛ از مرزهای غربی ایران تا سواحل مدیترانه و همسایگی مستقیم اسرائیل. به نظر می‌رسید ایران با تکیه بر موقعیت جغرافیایی مرکزی خود در غرب آسیا، با نوعی جاه‌طلبی ایدئولوژیک برای تثبیت رهبری منطقه‌ای حرکت می‌کند. اما به مرور زمان، همان راهبردی که برای تأمین امنیت ایران طراحی شده بود، ایران را در شبکه‌ای از خصومت‌های منطقه‌ای گرفتار کرد و به‌طور فزاینده‌ای برای ثبات و مشروعیت بلندمدت آن نتایج معکوس به همراه آورد.

یکی از اشتباهات کلیدی جمهوری اسلامی این بود که به جای ارائه راهبرد دفاع پیشدستانه به عنوان ابزاری برای اخلاص در راهبردهای رقبای منطقه‌ای، آن را به عنوان وسیله‌ای برای تثبیت هژمونی منطقه‌ای ایران معرفی کرد. در نتیجه، آنچه می‌توانست یک راهبرد بازدارنده یا موازنه‌گر باشد، از سوی دیگران به عنوان پروژه‌ای توسعه‌طلبانه برای تثبیت سلطه ایران در منطقه تلقی شد. این رویکرد در ادبیاتی که از «حکمرانی ایران بر چهار پایتخت عربی» یعنی بغداد، دمشق، بیروت و صنعا سخن می‌گفت نیز بازتاب یافت. هدف اولیه که ایجاد اختلال در راهبردهای رقبایان در این کشورها بود، به تدریج به هدف گسترده‌تر کنترل و سلطه مستقیم تغییر یافت. این تغییر معنا احتمالاً باعث گسترش بیش از حد حضور ایران شد. حضور منطقه‌ای گسترده و آشکار ایران در واقع شمشیری دولبه بوده است. این گسترش بیش از حد به طور طبیعی شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های جدی را به همراه آورد و در نهایت موقعیت ایران را تضعیف کرد. اگرچه راهبرد دفاع پیشدستانه ایران یکی از ارکان اصلی دکترین امنیت منطقه‌ای آن بوده است، پایداری بلندمدت آن به طور فزاینده‌ای مورد تردید قرار گرفته است. فشارهای مالی فزاینده، تعهدات ایدئولوژیک و واکنش‌های سیاسی رو به افزایش می‌توانند ثباتی را که این راهبرد قصد ایجاد آن را داشت، تضعیف کنند. بنابراین اگر ایران سیاست منطقه‌ای خود را بازتنظیم نکند، به‌ویژه از طریق حل آسیب‌پذیری‌های اقتصادی داخلی و بازتعریف تعاملات بین‌المللی، این راهبرد ممکن است جمهوری اسلامی را در چرخه‌ای از فرافکنی قدرت خارجی بدون تحکیم داخلی گرفتار کند. تفاوت دیگری نیز وجود دارد. هر چند راهبرد دفاع پیشدستانه پس از ۲۰۰۳ از نظر ساختاری شباهت‌هایی با رویکرد مشابه در اواخر دوره پهلوی به‌ویژه در منطق فرافکنی قدرت فراتر از مرزهای ملی برای تأمین امنیت سرزمین اصلی دارد اما در جنبه‌های مهمی نیز با آن متفاوت است. هر دو راهبرد به ایجاد یا حمایت از بازیگران غیردولتی برای مهار تهدیدهای ادراک‌شده متکی بودند. با این حال، دفاع پیشدستانه ایران در دوره پهلوی عمدتاً برای مقابله با نفوذ شوروی، مصر ناصری و عراق بعثی طراحی شده بود. در آن زمان، ایران با ایجاد شراکت با اسرائیل و سپس ایالات متحده از شورش کردهای شمال عراق حمایت می‌کرد. این راهبرد نوعی کمربند امنیتی نزدیک به مرزهای ایران ایجاد می‌کرد و در عین حال با دقت طراحی شده بود تا از ورود به جنگ تمام‌عیار با رژیم‌های نزدیک به شوروی به‌ویژه عراق جلوگیری کند و همزمان با راهبرد مهار (containment) غرب در دوران جنگ سرد همسو باشد. در مقابل، نسخه جمهوری اسلامی از راهبرد دفاع پیشدستانه به‌ویژه پس از سال ۲۰۰۳، عمدتاً با هدف مقابله با نظم منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا شکل گرفته است، نظمی که شامل ایالات متحده، اسرائیل و تا حدی عربستان سعودی می‌شود. جمهوری اسلامی به جای تمرکز صرف بر تهدیدهای نزدیک، دامنه راهبردی خود را عمیقاً در جهان عرب گسترش داد. یکی از تفاوت‌های کلیدی میان این دو راهبرد دفاع پیشدستانه، حوزه جغرافیایی آنها است. در دوره شاه، محیط امنیتی ایران تنها اندکی فراتر از مرزهای غربی کشور گسترش می‌یافت و تمرکز آن بر مناطق کردنشین شمال عراق یعنی مناطقی بود که از نظر قومی، فرهنگی و جغرافیایی پیوندهایی با قلمرو ایران داشتند. در مقابل، راهبرد دفاع پیشدستانه جمهوری اسلامی بسیار فراتر از مرزهای نزدیک ایران گسترش یافت و قدرت خود را تا غرب رود فرات، سراسر شامات و بخش‌های جنوب غربی شبه جزیره عربستان گسترش داد. فاصله جغرافیایی این مداخلات، به‌ویژه در مکان‌هایی مانند لبنان، غزه، و یمن و همزمان جاه‌طلبی راهبردی، آسیب‌پذیری ساختاری را به وضعیت جمهوری اسلامی در منطقه وارد کرده است و به همین دلیل، تردیدهایی درباره تداوم و پایداری راهبرد دفاع پیشدستانه ایران مطرح شده است. اگرچه این دکترین نظامی طی حدود دو دهه برای جمهوری اسلامی ابعاد تازه‌ای از بازدارندگی و نفوذ منطقه‌ای فراهم کرده است، اما فشارهای ژئوپلیتیکی و اقتصادی قابل توجهی نیز به همراه داشتند. برخلاف راهبرد دفاع پیشدستانه در دوره شاه که ماهیتی ژئوپلیتیکی، مبتنی بر مهار و متمرکز بر مرزها داشت، راهبرد منطقه‌ای جمهوری اسلامی آن را در معرض درگیری‌های پیچیده فرقه‌ای و تحریم‌های بین‌المللی قرار داده است. علاوه بر این، هرچه دامنه جغرافیایی دفاع پیشدستانه ایران، از افغانستان تا مدیترانه گسترش می‌یابد، وابستگی آن به اتحادهای شکننده با بازیگران غیردولتی و سیاست داخلی رژیم‌های ناپایدار در عراق و سوریه بیشتر می‌شود. بنابراین، اگرچه هر دو دوره پهلوی و جمهوری اسلامی از نظر منطق مفهومی و سازوکار عملی دفاع پیشدستانه شباهت‌هایی

دارند، اما ریشه‌ها، پویایی‌ها و پیامدهای آنها متفاوت است. رویکرد شاه در چارچوبی دولت‌محور و نزدیک به غرب قرار داشت و بر امنیت مرزی و توازن منطقه‌ای تمرکز می‌کرد. در مقابل، نسخه جمهوری اسلامی در چارچوبی انقلابی و ضد هژمونیک قرار دارد که جنگ نامتقارن، همسویی ایدئولوژیک و بازدارندگی از طریق متحدان غیردولتی در فراتر از مرزهای ایران را در اولویت قرار می‌دهد. به همین دلیل، این پرسش همچنان باز و فوری باقی مانده است که آیا این مدل گسترده‌تر می‌تواند در برابر تحولات منطقه‌ای و فشارهای بین‌المللی رو به افزایش دوام بیاورد یا نه.

نتیجه‌گیری

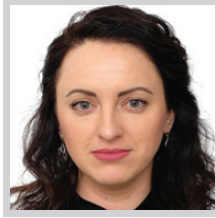
بیش از شش دهه است که ارتباط ایران با بازیگران غیردولتی منطقه‌ای، بخش بنیادین راهبرد دفاع پیشدستانه این کشور برای مقابله با چالش‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است؛ راهبردی که با تهاجم اسرائیل به ایران در سال ۲۰۲۵ تضعیف شد. این راهبرد، برخلاف دیدگاه رایج، بیش از آنکه صرفاً محصول ایدئولوژی انقلابی باشد، ریشه در جغرافیا و تاریخ خاص ایران دارد. تجربه عمیقاً آسیب‌زای جنگ ایران و عراق نقش مهمی در تقویت این برداشت داشت که تهدیدها باید در فاصله‌ای دور از مرزهای ایران مهار شوند. آن جنگ که عمدتاً در خاک ایران و با هزینه‌های سنگین انسانی و اقتصادی رخ داد، اثر راهبردی ماندگاری بر ذهنیت امنیتی کشور گذاشت. علاوه بر این، خاطره شکست‌ها و تحقیرهای پیشین در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، زمانی که ایران نتوانست از حاکمیت خود در برابر قدرت‌های امپریالیستی دفاع کند نیز در این ذهنیت نقش داشت. این تجربه‌ها نوعی الزام عمیق برای فرافکنی قدرت به بیرون پیش از آنکه تهدیدها در داخل شکل بگیرند ایجاد کرد با این حال، همه این عوامل با وضعیت دیرپای «تنهایی راهبردی» ایران درهم تنیده‌اند. احساسی که ایران به‌عنوان یک دولت تاریخی و تمدنی، در مقاطع مهم تاریخی، فاقد متحدان قابل اعتماد در میان قدرت‌های بزرگ بوده است. حمله اسرائیل به ایران بار دیگر این ویژگی ژئوپلیتیکی بنیادین را برجسته کرد. در جریان جنگ ایران و اسرائیل، روسیه و چین عمدتاً بی‌طرف باقی ماندند. همسایگان عرب هیچ محکومیتی ارائه نکردند. پایتخت‌های غربی این حمله را حرکتی دفاعی از سوی اسرائیل تلقی کردند. حتی متحدان سنتی ایران نیز تنها حمایت‌های لفظی نشان دادند. این وضعیت نشان داد که «تنهایی راهبردی ایران» دیگر یک مفهوم نظری نیست، بلکه به واقعیتی تعیین‌کننده در ژئوپلیتیک منطقه تبدیل شده است. از سوی دیگر، این وضعیت نشان‌دهنده تحول در مفهوم «عمق راهبردی» ایران است. پس از سقوط رژیم بعث عراق در سال ۲۰۰۳ و شکل‌گیری تدریجی محور مقاومت به رهبری ایران، عمق راهبردی ایران در بیرون از مرزهای غربی آن و در فضایی جغرافیایی شامل عراق، سوریه و لبنان تفسیر می‌شد. چنانکه سرلشکر صفوی در سال ۲۰۱۲ اعلام کرده بود: «محیط دفاعی ما دیگر شلمچه نیست عمق دفاع راهبردی ما به مدیترانه رسیده است». مقامات ایرانی این قوس راهبردی را «منطقه حائل برای حفاظت از امنیت ملی» معرفی می‌کردند اما تضعیف حزب‌الله و حماس، همراه با سقوط رژیم اسد در سوریه، این برداشت بیرونی از عمق راهبردی را تضعیف کرده است. اکنون آنچه مشاهده می‌شود عقب‌نشینی عمق راهبردی ایران از منطقه به درون قلمرو خود است.

چنین تغییری به این معناست که کشوری که مرزهایش دژ دفاعی آن هستند باید بیش از پیش به درون خود متکی شود؛ امری که نشان‌دهنده تحولی بنیادین در دکترین امنیت ملی ایران است. در نتیجه، راهبردهای امنیتی ایران احتمالاً به سمت تقویت مشروعیت داخلی و انسجام اجتماعی حرکت خواهند کرد، نه صرفاً فرافکنی قدرت در سطح منطقه‌ای. در این چارچوب، «عمق راهبردی» دیگر به معنای بازدارندگی پیشدستانه در سرزمین‌های متحدان غیردولتی نیست، بلکه به رابطه مقاوم میان دولت و جامعه در داخل کشور اشاره خواهد داشت. در این نگاه جدید، عمق راهبردی دیگر مفهومی جغرافیایی یا فرامرزی نیست، بلکه ظرفیتی اجتماعی-سیاسی برای تحمل شوک‌های خارجی از طریق انسجام داخلی است. این تغییر مفهومی، منطق بازدارندگی ایران را از «گسترش» به «تاب‌آوری» و از فرافکنی نفوذ به تثبیت نظام سیاسی تغییر می‌دهد. به

بیان دیگر، زمانی که اتحادهای خارجی از هم می‌پاشند و شبکه‌های غیردولتی انسجام خود را از دست می‌دهند، کانون عمق راهبردی به تدریج به حوزه داخلی منتقل می‌شود و مرز دفاع از بیرون به درون ساختار سیاسی کشور منتقل می‌گردد. بنابراین این تحول صرفاً یک شکست نظامی نیست، بلکه تغییری پارادایمی در دکترین امنیت ملی ایران محسوب می‌شود. هر چند این وضعیت بر توان ایران در فرافکنی قدرت در سطح بین‌المللی تأثیر می‌گذارد، اما تنهایی راهبردی ایران نقطه ثقل امنیت آن را در قلمرو داخلی قرار می‌دهد. در واقع، مرکز ثقل ایران در رابطه میان دولت و جامعه قرار دارد، نه در اتحادهای راهبردی با قدرت‌های بزرگ یا بازیگران غیردولتی منطقه‌ای. به بیان دیگر، تنهایی راهبردی ایران ریشه‌های درونی و خوداتکای امنیت ملی آن را آشکار می‌کند. در چنین شرایطی، حمایت مردمی و مشروعیت سیاسی می‌تواند مهمترین دارایی کشوری باشد که در طول تاریخ با مرزهای پرتنش و خشونت‌آمیز روبه‌رو بوده است.

تعریف ادراک امنیت انرژی: یک مرور کلی

اندره سیکسنلیت بوتکینه



«تعریف ادراک امنیت انرژی: یک مرور کلی»^{۵۴}

اندره سیکسنلیت بوتکینه^{۵۵}

مترجمان: علی فریادرس^{۵۶}، ستاره منصوری^{۵۷}، و عباس ملکی^{۵۸}

چکیده

امنیت انرژی به عنوان یک عنصر کلیدی برای عملکرد موفق کل سیستم انرژی شناخته می‌شود. درک امنیت انرژی وابسته به عوامل زمینه‌ای است و تعریف پذیرفته شده جهانی از این مفهوم وجود ندارد. نگرانی‌های کنونی جهانی در مورد تغییرات آب و هوایی، رفاه انسان، و چالش‌های بازار انرژی به دلیل همه‌گیری کووید-۱۹، درگیری‌های نظامی، مسائل مختلف ژئوپلیتیکی، و کمبود منابع انرژی بر درک مفهوم امنیت انرژی نیز تأثیر گذاشته‌است. هدف این تحقیق تعریف چگونگی درک امنیت انرژی در میان نگرانی‌های کنونی جهانی و شناسایی مؤلفه‌های ضروری است. روش تحقیق چهار لایه برای تعیین ادراک فعلی از امنیت انرژی توسعه و اعمال شد. در حالی که بررسی ادبیات سیستماتیک بر اساس چارچوب SALSA^{۵۹} (جستجو، ارزیابی، ترکیب و تجزیه و تحلیل) انجام شد، مشخص شد که درک فعلی امنیت انرژی شامل هفت مؤلفه اصلی است که عبارتند از: در دسترس بودن^{۶۰}، مقرون به صرفه بودن^{۶۱}، تأثیر زیست محیطی^{۶۲}، تأثیر اجتماعی^{۶۳}، روابط ژئوپلیتیک^{۶۴}، اثربخشی دولت^{۶۵}، و توسعه فناوری^{۶۶}. این مقاله به توسعه گفتمان و شفاف‌سازی درک امنیت انرژی کمک می‌کند و برای تحقیقات بیشتر، مفهوم امنیت انرژی و توسعه شاخص‌های ترکیبی برای ارزیابی امنیت انرژی مفید خواهد بود.

۱. مقدمه

انرژی یک جزء حیاتی برای توسعه و رشد اقتصاد یک کشور است، زیرا بسیاری از فعالیت‌های تولید و مصرف به انرژی به عنوان یک منبع اساسی نیاز دارند. بهره‌برداری از انرژی، محرک بهره‌وری و رشد صنعت بوده، عامل اصلی برای عملکرد اقتصاد مدرن هر کشور است. رفاه مردم، رقابت پذیری صنعت، و عملکرد عمومی جامعه به انرژی ایمن، پایدار، و مقرون به صرفه بستگی دارد. به عنوان مثال، در اتحادیه اروپا، بخش انرژی که شامل استخراج، تولید و توزیع می‌شود، به طور مستقیم حدود ۱,۶ میلیون

۵۴. این نوشتار ترجمه کاملی از مقاله زیر است:

Siksnyte-Butkiene, I. (2023). Defining the perception of energy security: An overview. *Economies*, 11(7), 174. <https://www.mdpi.com/2227-7099/11/7/174>

۵۵. دانشیار موسسه آموزش عالی کالج کاوناس، لیتوانی؛ پژوهشگر ارشد مرکز علوم اجتماعی، ویلنیوس، لیتوانی

۵۶. کارشناس ارشد اقتصاد انرژی و پژوهشگر ارشد پژوهشکده سیاست‌گذاری انرژی دانشگاه شریف.

۵۷. دکتری مهندسی سیستم‌های انرژی، دانشگاه صنعتی شریف.

۵۸. استاد سیاست‌گذاری انرژی، دانشگاه صنعتی شریف.

59. Search, Appraisal, Synthesis and Analysis

60. Availability

61. Affordability

62. Environmental Impact

63. Social Impact

64. Geopolitical Relations

65. Government Effectiveness

66. Technological Development

نفر را استخدام می‌کند و ارزش افزوده ای معادل ۲۵۰ میلیارد یورو ایجاد کرده که نشان دهنده ۴ درصد ارزش افزوده اقتصاد شرکت های غیر مالی اتحادیه اروپا است. (کمیسسیون اروپا ۲۰۲۳).

نگرانی ها و عدم قطعیت های جهانی در رابطه با جنبه های اقتصادی، همه گیری جهانی، روابط ژئوپلیتیکی و تغییرات آب و هوایی، بخش انرژی را با چالش های بسیار بزرگی در سال های اخیر مواجه کرده است (Jones-Kowalska؛ Ghosh و همکاران 2022؛ Constantini و همکاران 2022). اگرچه موضوعات امنیت انرژی همواره مهم تلقی شده، اما ارتباط آن ها به ویژه در چارچوب چالش های اخیر آشکار شده، تضمین امنیت انرژی هم در سطوح ملی و هم در سطح منطقه ای در کشورهای مختلف جهان در دستور کار اصلی قرار گرفته است. ضرورت تقویت سطح امنیت انرژی تحت چالش های ژئوپلیتیک جهانی را می توان با درگیری های نظامی مانند جنگ در اوکراین، به ویژه برای کشورهای اروپایی (Osicka and Cernoch 2022؛ Kuzemko 2022)، مشکلات اقتصادی و اجتماعی برای مصرف کنندگان انرژی و کل بخش انرژی به دلیل پیامدهای همه گیر کووید-۱۹، کمبود منابع انرژی، و نگرانی های جهانی در مورد تغییرات آب و هوا و رفاه مردم مرتبط دانست.

نمونه جنگ در اوکراین که با مشکلات تامین انرژی در کشورهای اروپایی نیز همراه بود، اهمیت امنیت انرژی را به درستی نشان داد. مسائل اخیر مرتبط با انرژی ثابت کرد که این امر مستلزم توجه ویژه هر دولت برای تضمین استقلال و رفاه مردم است. در عین حال، همه گیری کرونا (Siksnyte-Butkiene 2021)، چالش های مربوط به تغییرات آب و هوا، تقاضای فزاینده انرژی و نگرانی های مربوط به منابع محدود انرژی، (Mara و همکاران 2022) اهمیت تقویت انرژی های تجدیدپذیر و افزایش بهره وری انرژی هم در سطح کل کشور و هم در سطح خانوارها را نشان داد. در نتیجه، سیاست گذاری درست استقلال مصرف کنندگان انرژی افزایش می یابد و خطر ابتلا به فقر انرژی کاهش می یابد (Siksnyte-Butkiene 2022).

امنیت انرژی را می توان به عنوان هسته اصلی سیستم انرژی یک کشور و یکی از عناصر اصلی در روابط بین الملل شناخت (Marhold 2021). با وجود آن، درک مفهوم نامشخص و وابسته به زمینه است. در نتیجه، هیچ تعریف پذیرفته شده ای از آن وجود ندارد. درک سنتی از امنیت انرژی عمدتاً با در دسترس بودن انرژی مرتبط است و شامل موضوعاتی مانند امنیت عرضه، خودکفایی، تنوع انرژی و مقرون به صرفه بودن است. رویکرد معروف 4As (در دسترس بودن، مقرون به صرفه بودن، دسترسی و مقبولیت) را نیز می توان به ادراک سنتی (APERC 2007) نسبت داد، اگر بعد مقبولیت فقط به عنوان میزان انتشار گازهای گلخانه ای (GHG) یا کمبود انرژی تجدیدپذیر قابل درک باشد.

در سال های اخیر، ادراک امنیت انرژی از درک سنتی به رویکردی بین رشته ای تغییر کرده است. نگرانی های جهانی در مورد تغییرات آب و هوایی، رفاه مردم و عدم اطمینان و تغییرات در بازار به دلیل همه گیری، درگیری های نظامی، کمبود منابع انرژی نیز درک این مفهوم را تغییر داده است. بسیاری از دانشمندان استدلال می کنند که وقتی مفهوم امنیت انرژی تعریف می شود، باید به نگرانی های جهانی فعلی پرداخت (به عنوان مثال، Rodriguez-Fernandez و همکاران 2022؛ Cervan و همکاران 2022).

این مقاله سعی می کند این شکاف را پر کرده و به شفاف سازی و توسعه گفتمانی درک مفهوم امنیت انرژی تحت نگرانی ها و عدم قطعیت های کنونی جهانی کمک کند. بنابراین، هدف این مطالعه تعیین چگونگی درک امنیت انرژی و ابعاد امنیت انرژی تحت نگرانی ها و عدم قطعیت های کنونی جهان است. برای رسیدن به هدف پژوهش، وظایف اصلی مطرح شده عبارتند از:

- شناسایی جنبه های اصلی جهانی موثر بر امنیت انرژی یک کشور
- مرور نگرانی های اخیر در مورد امنیت انرژی در ادبیات علمی
- تجزیه و تحلیل ترکیب آخرین شاخص های امنیت انرژی
- تفکیک ابعاد امنیت انرژی و ارائه بینش در رابطه با درک این مفهوم
- بحث در مورد اهمیت درک امنیت انرژی برای توسعه سیاست انرژی.

بررسی ادبیات سیستماتیک شاخص‌های ترکیبی توسعه‌یافته اخیر برای اندازه‌گیری امنیت انرژی به منظور شناسایی درک فعلی از امنیت انرژی در این مقاله انجام می‌شود. این مطالعه برای تحقیقات بیشتر، هم برای تحلیل مفهوم امنیت انرژی و هم توسعه مجموعه‌های شاخص برای اندازه‌گیری امنیت انرژی مفید خواهد بود.

بخش ۲ مقاله روشی را ارائه می‌دهد که برای این تحقیق دنبال شده‌است. نگرانی‌های اخیر و بازتاب آنها در ادبیات علمی در بخش ۳ مقاله ارائه شده‌است. بخش ۴ آخرین شاخص‌های توسعه‌یافته برای ارزیابی امنیت انرژی را بررسی کرده و مؤلفه‌های اساسی را شناسایی می‌کند و بینش‌هایی در مورد درک مفهوم ارائه می‌دهد. بحث و مفاهیم عملی در بخش ۵ مقاله ارائه شده‌است. در نهایت، نتیجه‌گیری در بخش ۶ ارائه شده‌است.

۲. روش‌شناسی

به منظور بررسی درک مفهوم امنیت انرژی در مواجهه با عدم قطعیت‌های اخیر جهانی، روش تحقیق را می‌توان به چند بخش اصلی تقسیم کرد، همانطور که در شکل ۱ ارائه شده‌است. اولاً، لازم است تأثیرگذارترین جنبه‌های جهانی که ممکن است بر میزان امنیت انرژی یک کشور یا منطقه تأثیر بگذارد، شناسایی شود. سپس نگرانی‌های اخیر و بازتاب آنها در ادبیات علمی طی بررسی نظام‌مند ادبیات مشخص گردد.

نگرانی‌های اصلی و درک آن از طریق شاخص‌هایی برای سنجش سطح امنیت انرژی یک کشور منعکس شده‌است. بنابراین، آخرین شاخص‌های ترکیبی (توسعه یافته در طی سه سال گذشته) برای ارزیابی امنیت انرژی مورد بررسی قرار گرفت و داده‌های ورودی متمایز شدند. این کار، امکان را برای شناسایی و مقایسه تغییرات در درک امنیت انرژی در زمینه عدم قطعیت‌های اخیر جهانی فراهم می‌کند.



شکل ۱ ساختار منطقی تحقیق. منبع: تهیه شده توسط نویسنده

مرور متون سیستماتیک در پایگاه مجموعه Web of Science Core در دو ترکیب از موضوعات که عبارتند از «امنیت انرژی» + «شاخص^{۶۷}» و «امنیت انرژی» + «تشانگر^{۶۸}» انجام شد. این کلمات کلیدی به این دلیل انتخاب شده‌اند که اغلب به عنوان اصطلاحات اصلی در مطالعات مربوط به اندازه‌گیری امنیت انرژی استفاده می‌شوند، که امکان انتخاب هدفمند مطالعات مرتبط را فراهم می‌کند. مرور ادبیات به دنبال چارچوب SALSA (جستجو، ارزیابی، سنتز و تجزیه و تحلیل) (Amo و همکاران ۲۰۱۸) انجام شد که یکی از محبوب‌ترین ابزارها، برای انجام این نوع تحقیقات به روشی علمی، شناخته شده‌است. تمام مقالات شناسایی شده در مرحله جستجو، بر اساس معیارهای ورود و خروج تعریف شده، برای بررسی ادبیات در مرحله ارزیابی فیلتر شدند. در صورتی که مقالات دارای معیارهای گنجانده فهرست شده در زیر باشند، برای تجزیه و تحلیل بیشتر وارد شدند: کلید واژه اصلی جستجوی «امنیت انرژی» باید در عنوان مقاله باشد. کلمه کلیدی دوم باید در قسمت عنوان، چکیده یا کلمات کلیدی باشد. نوع سند باید به عنوان «مقاله» مشخص شود. مقاله باید در یکی از مقوله‌های انتخاب شده، انرژی و سوخت یا اقتصاد منتشر شود. سپس فرآیند انتخاب مطالعات با اعمال معیارهای خروج از مطالعه دنبال شد که عبارتند از: مقالات غیر انگلیسی، تکراری، مقالات پژوهشی اولیه، مقالات دارای خطا در روش.

مرحله سنتز برای شناسایی دسته بندی مورد نیاز، استخراج داده ها و طبقه بندی اختصاص داده شده است. دو گروه از مقوله‌ها

67.Index

68.Indicator

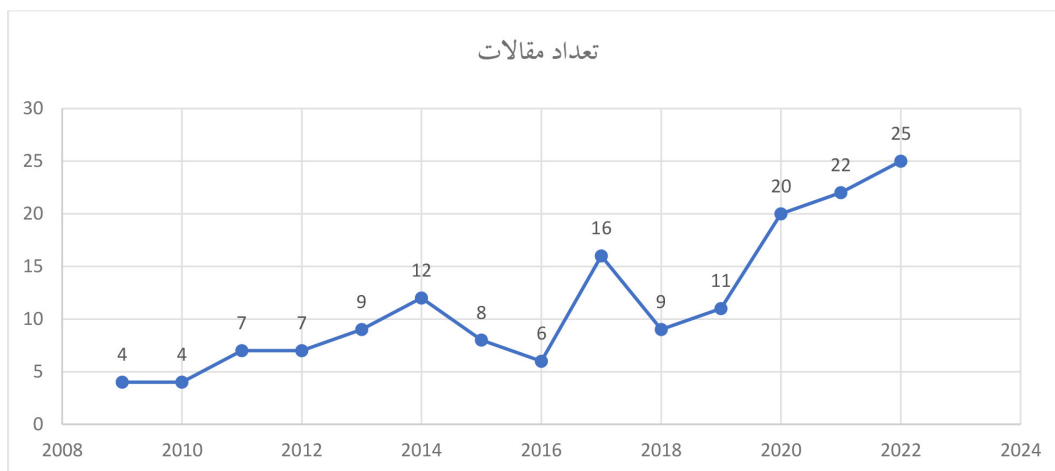
(عمومی و اختصاصی) برای این تحقیق استفاده می‌شود تا به بررسی ادبیات سیستماتیک آخرین شاخص‌های امنیت انرژی و تحلیل درک مفاهیم تحت عدم قطعیت‌های کنونی جهانی بپردازد. مشخصات کلی را می‌توان با اطلاعاتی مانند: سال مقاله، منبع، نام شاخص پیشنهادی، تعداد شاخص‌های گنجانده شده، و مطالعه موردی مورد استفاده قرار داد. دسته بندی داده های خاص مهم برای این تحقیق به شرح زیر است:

- داده‌های ورودی استفاده شده
- نتایج اصلی مقاله و مشارکت در این زمینه
- جنبه‌های روش شناختی مانند مشارکت کارشناسان
- فرآیند انتخاب معیارها و نحوه وزن دهی.

تحلیل محتوای کامل مطالعات انتخاب شده در مرحله تحلیل انجام شده، به سؤالات کلیدی تحقیق پاسخ می‌دهد و به هدف تحقیق فعلی دست می‌یابد. به منظور ارائه بینش در مورد درک امنیت انرژی در مواجهه با عدم قطعیت‌های جهانی فعلی، تجزیه و تحلیل دقیق شاخص‌های توسعه یافته ۳ سال گذشته را پوشش می‌دهد.

۳. نگرانی‌های فزاینده و بازتاب آن در ادبیات علمی

تجزیه و تحلیل ویژگی‌های اصلی مطالعات شناسایی شده در مرحله جستجوی مرور متون سیستماتیک، ما را قادر ساخت تا میزان مشکل را تعیین کنیم. شکل ۲ تعداد مقالات علمی را از طریق ترکیب کلمات کلیدی «امنیت انرژی» و «شاخص» یا «شانگر» در دسته‌بندی انرژی و سوخت و اقتصاد در پایگاه داده Web of Science نشان می‌دهد. افزایش قابل توجه مطالعات در سه سال گذشته (۲۰۲۰-۲۰۲۲) نشان داده شده‌است. مطالعات در این سه سال اخیر بیش از نیمی از کل نتایج جستجو را تشکیل می‌دهند، اگرچه مسائل امنیت انرژی همواره برای بسیاری از کشورهای جهان حائز اهمیت بوده و این موضوعات در ادبیات علمی مورد تحلیل قرار گرفته است. وقایع جهانی سال‌های اخیر گستردگی این مشکل را برجسته کرده و هم در ادبیات علمی و هم در اسناد سیاسی کشورهای مختلف منعکس شده‌است.



شکل ۲ تعداد مقالات از طریق ترکیب کلمات کلیدی «امنیت انرژی» و «شاخص» یا «شاخص» در دسته‌های انرژی و سوخت و اقتصاد.

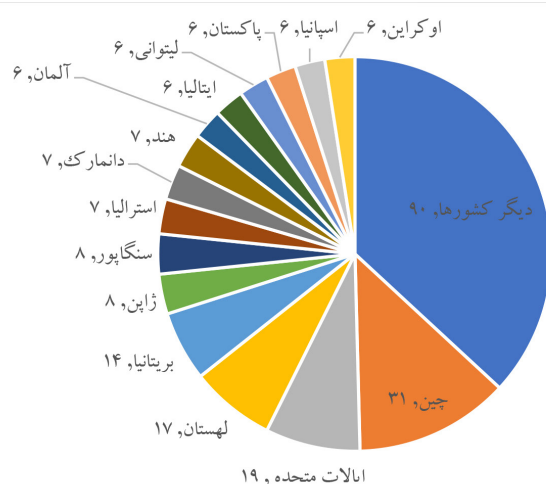
منبع: تولید شده بر اساس پایگاه داده Web of Science Core Collection، ۵ فوریه ۲۰۲۳.

سیستم‌های ارزیابی اندازه‌گیری امنیت انرژی توسط محققان به بیش از شصت کشور توسعه یافته اختصاص داده شده‌است، اما از بین آن‌ها چند مورد انتخاب می‌شود (شکل ۳)، که عبارتند از: چین، ایالات متحده، لهستان و بریتانیا. با این حال، در نظر گرفتن جمعیت کشور نیز مهم است که تأثیر مستقیمی بر میزان مطالعات علمی انجام شده در آن کشور دارد. در اینجا می‌توان لیتوانی و دانمارک را که کمک قابل توجهی به مطالعات در این زمینه می‌کنند را نیز انتخاب کرد. در این مورد، دانمارک یکی از کشورهای پیشرو در گذار به بخش انرژی پایدار است. لیتوانی با داشتن شاخص‌های امنیتی بسیار پایین برای انرژی، مانند وابستگی بالا به انرژی وارداتی یا همچنین متصل بودن به شبکه‌های انتقال برق روسیه در حلقه برل^{۶۹}، مشخص می‌شود.

پس از تجزیه و تحلیل محتوای مطالعات به دست آمده در طول بررسی سیستماتیک متون، برخی روندهای تحقیقاتی در میان مطالعات امنیت انرژی نشان داده شده‌اند. تمام مطالعاتی که شاخص‌ها یا مجموعه‌های شاخص ترکیبی مختلفی را توسعه داده یا استفاده کرده‌اند، می‌توانند بر اساس هدف اصلی مطالعه در چندین مسیر تحقیقاتی دسته‌بندی شوند. به طور کلی، شش دسته جدا شده‌است. این مسیرهای تحقیق در شکل ۴ ارائه شده‌است.

بیشترین بخش از مقالات یک شاخص ترکیبی یا نشانگر جدید برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی برای یک کشور خاص یا در سطح جهانی پیشنهاد شده‌است. تجزیه و تحلیل چنین شاخص‌های ترکیبی تازه ایجاد شده می‌تواند نشان دهد که امنیت انرژی چگونه در زمینه نگرانی‌های جهانی و خاص کشور، درک می‌شود. تجزیه و تحلیل دقیق آخرین شاخص‌های ترکیبی که توسعه یافته‌اند، در بخش ۴ انجام شده‌است.

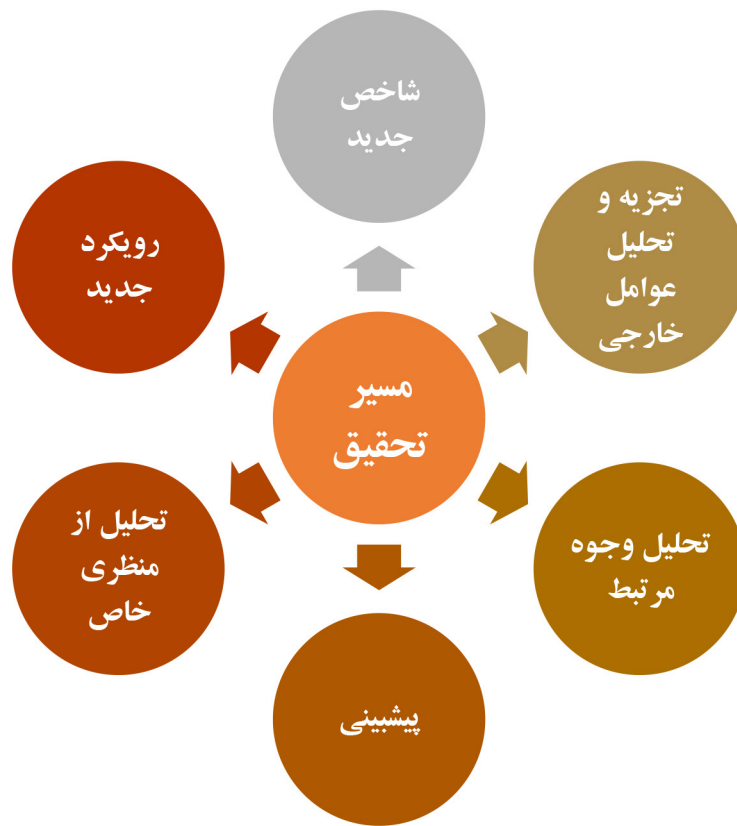
بخش دیگری از پژوهش بر ارائه روش‌های جدید برای ارزیابی امنیت انرژی متمرکز است. به عنوان مثال، مطالعه ای که توسط Yang و همکاران (۲۰۲۲) انجام شد که در آن رویکرد مبتنی بر مدل فشار نیروی پیشران-وضعیت-تأثیر-پاسخ (DPSIR)^{۷۰} برای ارزیابی امنیت انرژی در چین ارائه شد و پیوندها و تأثیرات مرتبط مورد بررسی قرار گرفت. Berdysheva و Ikonnikova (۲۰۲۱)(۲۰۲۱) به منظور ارزیابی تجارت انرژی و پویایی امنیت در مقیاس جهانی، دو شاخص را معرفی کردند که امنیت مصرف انرژی و امنیت تولید انرژی را اندازه‌گیری می‌کنند. Wang و همکاران (۲۰۲۱) ابزار ارزیابی را برای سنجش امنیت اقتصادی انرژی ارائه کرد که چهار بعد را به شرح زیر در نظر می‌گیرد: توسعه صنعت انرژی، سطح استفاده از انرژی، ظرفیت تامین انرژی و تأثیر بر محیط زیست.



شکل ۳ توزیع مقالات بر اساس کشورها. منبع: تولید شده بر اساس پایگاه داده Web of Science Core Collection، ۵ فوریه ۲۰۲۳.

69. BREL (Belarus, Russia, Estonia, Latvia, and Lithuania) ring

70. Driving Forces Pressures-State-Impacts-Responses



شکل ۴ مسیر تحقیق در مطالعات امنیت انرژی. منبع: تهیه شده توسط نویسنده

بخشی از این مطالعات بر ارزیابی امنیت انرژی از منظر خاصی متمرکز شده و می‌توان آن‌ها را به عنوان ارزیابی‌های جزئی طبقه‌بندی کرد. به عنوان مثال، شاخص ترکیبی ارائه شده توسط Kosai و Unesaki (۲۰۲۰) برای ارزیابی امنیت تامین انرژی هسته ای در ایالات متحده طراحی شده‌است. شاخص امنیت سیستم قدرت معرفی شده توسط Fuentes و همکاران (۲۰۲۰) به اندازه‌گیری سطح امنیت تامین برق اختصاص دارد و برای مطالعه موردی آرژانتین استفاده شد. رویکرد پیشنهادی بر اهمیت اندازه‌گیری امنیت انرژی سیستم‌های انرژی مختلف به منظور شناسایی بهبود سیاست‌ها تأکید می‌کند. Rodriguez-Fernandez و همکاران (۲۰۲۰) شاخص امنیت انرژی وزنی را برای اندازه‌گیری امنیت عرضه گاز معرفی کرد و شاخص پیشنهادی برای مطالعه موردی ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا اعمال شد. تلاش‌هایی برای پیش‌بینی سطح امنیت انرژی نیز در مقالات یافت می‌شود. برخی از نویسندگان از شاخص‌های شناخته شده و پرکاربرد استفاده کردند. به عنوان مثال، Ziemba (۲۰۲۲) سطح امنیت انرژی را با استفاده از شاخص بین المللی ریسک امنیت انرژی که بیش از ده سال پیش (در سال ۲۰۱۲) توسط موسسه جهانی انرژی ایجاد شد، پیش‌بینی کرد. سایر نویسندگان شاخص‌های ترکیبی منحصر به فردی را به منظور پیش‌بینی سطح امنیت انرژی ایجاد کردند. به عنوان مثال، Li و Zhang (۲۰۱۸) شاخص امنیت تامین انرژی را به منظور پیش‌بینی کوتاه‌مدت را در چین انجام دادند. روابط مختلف بین امنیت انرژی و سایر موضوعات نیز در میان دانشمندان مورد توجه است. ارتباط بین امنیت انرژی و موضوعاتی مانند سیاست پولی (Wang و همکاران ۲۰۲۲)، ثبات اقتصاد کلان (Filipović و همکاران ۲۰۱۸)، پیش‌بینی بازده سهام انرژی (Iyke و همکاران ۲۰۲۱)، نابرابری درآمد (Lee و همکاران ۲۰۲۲)، فقر انرژی (Taghizadeh-Hesary و همکاران ۲۰۲۲؛ Nasir و همکاران ۲۰۲۲)، امنیت غذایی (Zakari و همکاران ۲۰۲۲؛ Tanaka و Guo ۲۰۲۲)، مشارکت در زنجیره های ارزش جهانی (Ha and Thanh ۲۰۲۲)

بررسی شده‌است. عوامل خارجی که می‌توانند بر سطح امنیت انرژی تأثیر مستقیم داشته باشند نیز در مقالات علمی اخیر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. مشخص شد که مسائلی مانند تغییرات آب و هوایی (Gyeltshen ۲۰۲۲)، وقفه در تامین منابع (Mróz ۲۰۲۲)، اقدامات سیاسی نامناسب (Dobrowolski ۲۰۲۱) و فقدان سازماندهی مناسب بازار انرژی و انعطاف پذیری پایین زیرساخت انرژی (Sutrisno و همکاران ۲۰۲۱) ممکن است بر سطح امنیت انرژی یک کشور تأثیر منفی بگذارد.

۴. بررسی آخرین شاخص‌ها برای ارزیابی امنیت انرژی و بینش‌های مربوط به درک مفهوم

بیست و یک شاخص ترکیبی ایجاد شده در سه سال گذشته با هدف سنجش امنیت انرژی یک کشور یا منطقه یا انجام یک ارزیابی در سطح جهانی یافت شده‌است. انواع شاخص‌ها و مجموعه‌های ترکیبی که در سال‌های اخیر برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی توسعه یافته‌اند، در جدول ۱ ارائه شده‌اند.

جدول ۱- انواع شاخص‌های ترکیبی در سال‌های اخیر برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی توسعه یافته‌است. منبع: تهیه شده توسط نویسنده

نام شاخص مرکب	منبع	تعداد شاخصها	مطالعه موردی	تعامل با کارشناس	داده‌های ورودی	فرایند انتخاب معیار	روش وزن دهی	نتایج اصلی و سهم در این زمینه
شاخص امنیت انرژی ابالتی	Li et al (2020)	12	چین	بله	مصرف انرژی، تولید، تنوع، ذخیره سازی، بخش تجدیدپذیر، زیرساخت (مروست حمل و نقل)، شدت، آلودگی هوا، نسبت فاضلاب، مقرون به صرفه بودن، بارانه ها، سرمایه گذاری	انتخاب شخصی	روش آنتروپی، روش ارتباط منظم (متخصصان)	شاخص امنیت انرژی استان برای چین معرفی و در عمل اعمال شد.
سطح امنیت انرژی	Augutis et al (2020)	24 شاخص ترکیبی	کشورهای بالتیک (لیتوانی، لونی، استونی)	بله	ظرفیت نصب شده، تولید انرژی، مصرف، بخش تجدیدپذیر، ذخایر، مقرون به صرفه بودن، رقابت در بازار، وابستگی به انرژی، تنوع، ریسک سیاسی، هزینه های انرژی خانوارها،	ادبیات، انتخاب شخصی	نظرسنجی کارشناسان	رویکرد اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی برای سه کشور بالتیک پیشنهاد و اعمال می‌شود
شاخص امنیت انرژی پاکستان	Bin Abdullah et al (b2020)	22	پاکستان	بله	تولید انرژی، مصرف، تنوع، آلودگی هوا، دسترسی، بهره وری، وابستگی به واردات، بخش تجدیدپذیر،	ادبیات، نظرسنجی کارشناسان	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص امنیت انرژی در پاکستان برای ارزیابی عملکرد در دوره 2000-2018 پیشنهاد و اعمال شد.
شاخص امنیت انرژی برای کپ ورد	Coutinho et al (2020)	20	کپ ورد	بله	وابستگی به واردات انرژی، تنوع، دسترسی، خودکفایی، پراکندگی جغرافیایی امکانات انرژی، مقرون به صرفه بودن، شدت، نوآوری ها، حاشیه ظرفیت، اشتغال مستقیم، سرمایه گذاری دولتی، دسترسی به اطلاعات، آلودگی هوا	ادبیات، نظرسنجی دلفی	نظرسنجی دلفی	شاخص امنیت انرژی برای کپ ورد ارائه و در عمل اعمال شد.
شاخص امنیت انرژی پویا	Wang et al (2020)	17	چین	خیر	وابستگی به واردات، تمرکز، ذخایر انرژی، خودکفایی، شدت، ترکیب انرژی، مقرون به صرفه بودن، سرمایه گذاری، بهره وری، آلودگی هوا	ادبیات	تخمین شخصی - وزنهای مساوی	شاخص امنیت انرژی پویا بر اساس تجزیه و تحلیل داده های عملکردی برای مطالعه موردی چین معرفی و اعمال شد.
-	Wu et al (2021)	18	کاربرد در سطح جهانی (125 کشور)	خیر	تولید انرژی، مصرف، تنوع، واردات، خودکفایی، ذخایر، تولید ناخالص داخلی، دسترسی، تنوع، عرضه، مقرون به صرفه بودن، بخش تجدیدپذیر، آلودگی هوا، شدت، کارایی، اثربخشی و هزینه دولت، ثبات سیاسی	ادبیات، انتخاب شخصی	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص‌هایی برای تحلیل سطح جهانی انتخاب شدند و یک رویکرد نوآورانه برای اندازه‌گیری امنیت انرژی برای ارزیابی سطح جهانی اعمال شد.
-	Kharazishvili et al (2021)	42	اوکراین	خیر	تولید ناخالص داخلی، مصرف انرژی، تولید، شدت، آلودگی هوا، واردات، مشارکت در بازارهای خارجی، ترکیب انرژی، بخش تجدیدپذیر، زیرساخت، خودکفایی، تامین کنندگان انرژی، وابستگی تکنولوژیکی، ذخایر انرژی، قابلیت اطمینان، قوانین، ثبات مقررات و سیاست، سرمایه گذاری، دستمزد در بخش انرژی، مقرون به صرفه بودن، کیفیت سیاست عمومی، کیفیت خدمات انرژی و کارکنان.	ادبیات، انتخاب شخصی	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	یک رویکرد نوآورانه برای تجزیه و تحلیل امنیت انرژی و مدیریت استراتژیک برای مطالعه موردی اوکراین پیشنهاد و اعمال می‌شود.
-	Zhang et al (2021)	28	چین	بله	تولید انرژی، بهره وری، تنوع، خودکفایی، مقرون به صرفه بودن، هزینه خانوار برای نیازهای انرژی، منطقه گرمایش برای هر خانوار، دسترسی به انرژی، زیرساخت، قابلیت اطمینان، شدت، سرمایه گذاری، هزینه های حفاظت از محیط زیست، آلودگی هوا	ادبیات، انتخاب شخصی	AHP فازی، مقایسه های زوجی	یک رویکرد نوآورانه جدید برای اندازه‌گیری امنیت انرژی منطقه‌ای پیشنهاد و برای مطالعه موردی اعمال شد. این مطالعه به دلیل روش شناسی پیشرفته می‌تواند به عنوان راهنمای تحقیقات بیشتر باشد.

شاخص امنیت اقتصادی انرژی	Wang et al (2021).	24	چین	خیر	سرمایه گذاری در انرژی؛ استخدام؛ سود صنعت انرژی؛ تغییرات قیمت انرژی؛ تولید انرژی، مصرف، کارایی، کشتش، واردات، آلودگی هوا، ترکیب انرژی	ادبیات، انتخاب شخصی	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص اندازه گیری امنیت اقتصادی انرژی در سطح منطقه ای برای ارزیابی 30 منطقه در چین پیشنهاد و اعمال شد.
شاخص امنیت انرژی	Stavytskyy et al (2021)	29	جهانی (45 کشور اروپا و آسیای غربی)	خیر	مصرف انرژی، واردات، صادرات، کاهش، شدت، کارایی، کسر تجدیدپذیر، آلودگی هوا	انتخاب شخصی	تخمین شخصی - وزنهای مساوی	شاخص امنیت انرژی برای اندازه گیری امنیت انرژی در مقیاس بین المللی برای تجزیه و تحلیل 45 کشور و شناسایی تغییرات در دو دهه اخیر پیشنهاد و اعمال شد.
-	Sotnyk et al (2021)	15	اوکراین	خیر	تولید انرژی، مصرف، وابستگی به واردات، استهلاك دارایی های ثابت، سرمایه گذاری ها، ذخایر انرژی، بخش تجدیدپذیر، بهرهوری، فقر انرژی، بار مالی انرژی های تجدیدپذیر، توسعه ظرفیت، نوسانات انرژی	ادبیات، انتخاب شخصی	-	شاخص های بهبود یافته تعیین شده برای اندازه گیری امنیت انرژی در اوکراین پیشنهاد شد. شاخص های ترکیبی اضافی در چارچوب تهدیدات جهانی و ملی توجیه شدند.
چارچوب عملکرد امنیت انرژی	S. Huang et al (2021)	20	جهانی (34 کشور OECD)	خیر	تولید انرژی، مصرف، وابستگی به واردات، استهلاك دارایی های ثابت، سرمایه گذاری ها، ذخایر انرژی، بخش تجدیدپذیر، بهرهوری، فقر انرژی، بار مالی انرژی های تجدیدپذیر، توسعه ظرفیت، نوسانات انرژی	ادبیات	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص های تعیین شده برای اندازه گیری امنیت انرژی برای 34 کشور OECD پیشنهاد و اعمال شد. سیستم پیشنهادی امکان تکرار تحقیق و نظارت بر پیشرفت به دست آمده را می دهد.
شاخص امنیت انرژی پاکستان	Bin Abdullah et al (2020)	39	پاکستان	خیر	مصرف انرژی، تولید، سهم تجدیدپذیر، مقرون به صرفه بودن، واردات انرژی، شدت، کارایی، فساد، اثربخشی حاکمیت، ذخیره نفت، آلودگی هوا، منطقه جنگلی	ادبیات	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص امنیت انرژی در پاکستان برای ارزیابی عملکرد در سه دهه گذشته و سنجش عملکرد احتمالی در آینده پیشنهاد و اعمال شد.
شاخص امنیت انرژی چین	Gong et al (2021)	13	چین	خیر	تولید انرژی، مصرف، آلودگی هوا، سرمایه گذاری، مقرون به صرفه بودن، تولید ناخالص داخلی	ادبیات	روش وزن آنتروپی	شاخص اندازه گیری امنیت انرژی در چین در سطح منطقه ای پیشنهاد و در عمل اعمال شد.
-	Yang et al (2022)	20	چین	خیر	جمعیت، بازده اقتصادی، صنعتی شدن و شهرنشینی، تولید ناخالص داخلی، مصرف انرژی، شدت آلودگی هوا، سرمایه گذاری	ادبیات، انتخاب شخصی	روش وزن آنتروپی	رویکرد جدید برای تحلیل امنیت انرژی ارائه شده. برای ارزیابی سطح امنیت انرژی و روابط متقابل بین ابعاد، مدل نیروی محرکه-فشار-وضعیت-تأثیر-پاسخ استفاده شد.
-	Tutak and Brodny (2022)	17	12 کشور اتحادیه اروپا (اتریش، بلغارستان، جمهوری چک، کرواسی، استونی، مجارستان، لیتوانی، لونی، لهستان، رومانی، اسلواکی، اسلونی)	خیر	عرضه انرژی، مصرف، کارایی، شدت، وابستگی به واردات، تنوع، بخش تجدیدپذیر، تجارت خالص، تولید ناخالص داخلی، شدت GHG، مقرون به صرفه بودن، درآمد خانوارها	ادبیات	روش وزن آنتروپی	مجموعه شاخص هایی که اولویت های سیاست انرژی اتحادیه اروپا را منعکس می کنند، برای مطالعه موردی 12 کشور اتحادیه اروپا ایجاد و اعمال شد. مجموعه پیشنهادی را می توان به راحتی برای مطالعه موردی همه کشورهای عضو اتحادیه اروپا تطبیق داد.
شاخص امنیت انرژی چند بعدی پاکستان	Bin Abdullah et al (2022)	27	پاکستان	بله	مصرف انرژی، واردات، دسترسی، شدت، کارایی، مقرون به صرفه بودن، فساد، اثربخشی حاکمیت، آلودگی هوا، بخش تجدیدپذیر، منطقه جنگلی	انتخاب شخصی، نظر سنجی کارشناسان	تجزیه و تحلیل مؤلفه های اصلی	شاخص اندازه گیری امنیت انرژی در پاکستان برای اندازه گیری وضعیت در سه دهه گذشته به طور کلی و در ابعاد مختلف پیشنهاد و اعمال شد. روش مورد استفاده برای اندازه گیری موقعیت در ابعاد برای تحقیقات بیشتر مفید است و می تواند به عنوان یک راهنما باشد.
شاخص امنیت انرژی	Cervan et al (2022)	15	9 کشور آمریکای جنوبی (آرژانتین، بولیوی، برزیل، شیلی، کلمبیا، اکوادور، پرو، پاراگوئه و اروگوئه)	خیر	دسترسی به انرژی، کیفیت، مقرون به صرفه بودن، عرضه، تنوع، مصرف، شدت انرژی، آلودگی هوا، بخش تجدیدپذیر	ادبیات	n/a	شاخص جدید پیشنهاد شده است که ابعاد مختلف امنیت انرژی را منعکس می کند و برای مطالعه موردی 9 کشور و مقایسه آن اعمال می شود.
چارچوب عملکرد امنیت انرژی	Ha and Thanh (2022)	7	کاربرد در سطح جهانی (85 کشور)	خیر	مصرف انرژی، شدت، آلودگی هوا، شدت CO2، بخش تجدیدپذیر، تولید ناخالص داخلی، سرمایه گذاری خارجی، سطح صنعتی شدن، اثربخشی دولت	ادبیات، انتخاب شخصی	n/a	رابطه غیرخطی بین مشارکت در زنجیره های ارزش جهانی و عملکرد امنیت انرژی یک کشور ثابت شده است.
چارچوب امنیت انرژی بنگلادش	Khan and Dhakal (2022)	23	بنگلادش	بله	امنیت عرضه و تولید انرژی، تنوع، وابستگی به واردات، مقرون به صرفه بودن، زیرساخت ها، یارانه ها، تمرکززدایی، ژئوپلیتیک بین المللی، نهادها و حاکمیت، مقبولیت اقتصادی، سازگاری فناوری، کارایی، مقبولیت زیست محیطی، ایمنی و قابلیت اطمینان، انعطاف پذیری.	ادبیات، روش دلفی، خبرگان/مصاحبه/بیمایش	n/a	این مطالعه مجموعه ای از شاخص ها را برای رسیدگی به مسائل امنیت انرژی در بنگلادش ارائه می کند. این مطالعه نشان می دهد که تفاوت های قابل توجهی در درک این مفهوم در بین کارشناسان و ذینفعان انرژی وجود دارد.

در سه سال گذشته، هفت شاخص ترکیبی برای اندازه‌گیری امنیت انرژی چین یا استان‌هایش ساخته شده‌است. Lie و همکاران (۲۰۲۰) شاخص استانی امنیت انرژی را ارائه کردند که از ۱۲ نشانگر ساخته شده‌است. در این مطالعه محققان سه بعد موجود بودن و ثبات ساختار عرضه انرژی، پایداری و قابل قبول بودن مصرف انرژی، و آثار خارجی سیاست‌ها و بازار را برگزیدند. علاوه بر نشانگرهای متداول مورد استفاده، نشانگرهایی همچون نسبت پساب، خط‌مشی انرژی، و سرمایه‌گذاری در صنعت انرژی را نیز استفاده کرده‌اند. به منظور توسعه شاخص امنیت انرژی پویا برای اندازه‌گیری امنیت انرژی چین، B. Huang و همکاران (۲۰۲۱) ده نشانگر را برای ارزیابی امنیت انرژی استان‌های چین انتخاب کردند. پژوهشگران ۸ بعد را برگزیدند و نشانگرها را به دو دسته کلی تقسیم کردند: ورودی و خروجی. اگرچه بیشتر بعدها یک نشانگر را در بر می‌گیرند، ابعاد انتخاب شده آن‌ها عبارت‌اند از: «4As» به علاوه انرژی، سرمایه‌گذاری، حکمرانی، و تکنولوژی. رویکرد بین‌رشته‌ای اتخاذ شده در این پژوهش با نشانگرهایی نظیر تعداد کارکنان بخش تحقیق و توسعه، هزینه‌های تحقیق و توسعه، هزینه‌های صرف شده برای آلودگی، و سرمایه‌گذاری در بخش انرژی مورد اشاره قرار گرفته‌اند. Gong و همکاران (۲۰۲۱) شاخص امنیت انرژی چین را برای تحلیل در سطح منطقه‌ای توسعه دادند. این شاخص از ۱۳ نشانگر و چهار بعد عرضه، مصرف، محیط زیست، و امنیت اقتصادی تشکیل شده‌است. رویکرد میان‌رشته‌ای در این شاخص توسط نشانگرهایی مانند سرمایه‌گذاری در صنعت انرژی، و کنترل آلودگی‌های محیط‌زیستی خطاب گرفته‌است. Zhang و همکاران (۲۰۲۱) در پژوهش خود ۲۸ نشانگر را برای اندازه‌گیری امنیت انرژی در یک استان چین انتخاب کردند. نشانگرهای انتخاب شده در ۷ بعد دسته‌بندی شده‌اند. این ابعاد عبارت‌اند از: موجود بودن و تنوع، مقرون‌به‌صرفه بودن، جامعه‌جویی و برابری، زیرساخت انرژی، تکنولوژی و کارایی، پایداری محیط‌زیستی، و حکمرانی. برخی نشانگرها مانند نشانگرهای مربوط به استاندارد زندگی اجتماعی، کارایی حکمرانی، مدیریت محیط‌زیست و... حاکی از بین‌رشته‌ای بودن رویکرد پژوهشگران بوده‌است. Wang و همکاران (۲۰۲۱) شاخص امنیت اقتصادی انرژی برای تحلیل در سطح منطقه‌ای استان‌های چین را توسعه دادند. این شاخص از ۲۴ نشانگر و چهار بعد توسعه صنعت انرژی، ظرفیت عرضه انرژی، سطح به‌کارگیری انرژی، و آثار محیط‌زیستی انرژی تشکیل شده‌است. رویکرد میان‌رشته‌ای در این پژوهش با نشانگرهای اجتماعی و کارایی مانند استخدام در بخش انرژی و ارزش افزوده صنعتی آشکار شده‌است. Wang و همکاران (۲۰۲۰) در پژوهشی ۱۷ نشانگر که ابعاد عرضه انرژی، مصرف، و محیط زیست را هدف قرار داده‌اند برای ساخت شاخص امنیت انرژی پویا در مطالعه موردی چین توسعه دادند. پژوهشگران علاوه بر نشانگرهای سنتی مورد استفاده، سهم سرمایه‌گذاری در بخش انرژی را در شاخص خود مورد استفاده قرار داده‌اند. Yang و همکاران (۲۰۲۲) یک روش نوآورانه بر اساس مدل نیروهای محرک-فشارها-وضعیت-آثار-پاسخ‌ها ارائه کردند و از آن برای تحلیل امنیت انرژی در چین استفاده کردند. پژوهشگران از ۲۰ نشانگر برای تصریح امنیت انرژی استفاده کردند که در قالب شرایط و ضوابط مدل تنظیم شدند. علاوه بر نشانگرهای سنتی، نشانگرهایی همچون سرمایه‌گذاری در کنترل آلودگی، و هزینه‌های تحقیق و توسعه نیز در نظر گرفته شدند. سایر پژوهشگران شاخص‌های ترکیبی را برای ارزیابی امنیت انرژی در سطح جهانی توسعه دادند. Wu و همکاران (2021) در تلاش برای اندازه‌گیری عملکرد امنیت انرژی، مجموعه‌ای از ۱۸ نشانگر که در شش بعد: «4As» به علاوه کارایی، و حکمرانی بهره بردند. مجموعه نشانگرهای توسعه‌یافته برای اندازه‌گیری امنیت انرژی ۱۲۵ کشور مورد استفاده قرار گرفتند. رویکرد میان‌رشته‌ای در این مجموعه نشانگرها عمدتاً به واسطه نشانگرهای حکمرانی مانند اثربخشی حکمرانی، هزینه‌های دولت، و ثبات سیاسی نشان داده شده‌است. Stavytsky و همکاران (2021) شاخص امنیت انرژی را در سطح ارزیابی جهانی برای ۴۵ کشور توسعه دادند. شاخص از ۲۹ نشانگر و در شش گروه مصرف، تهیدگی، مصرف کارا، جذب منابع جدید، آلودگی، و دسترسی تشکیل شده‌است. این نکته باید ذکر شود که علی‌رغم نشانگرهای سنتی مورد استفاده قرار گرفته، پژوهشگران توجه ویژه‌ای را به نشانگرهای محیط‌زیستی اختصاص داده‌اند. چارچوب عملکرد امنیت انرژی که توسط Huang و همکاران (۲۰۲۱) برای تحلیل عملکرد ۳۴ کشور عضو OECD ارائه شد. شاخص ترکیبی از ۲۰

نشانگر و پنج بعد تشکیل شده است. این ابعاد عبارت اند از: قابلیت اطمینان انرژی، کارایی انرژی، پایداری محیط زیستی، نوآوری حکمرانی، و رفاه اجتماعی. رویکرد میان رشته‌ای نشانگرهایی را وابسته به بعد حکمرانی نظیر شاخص ثبات سیاسی، شاخص ادراک فساد، و هزینه‌های تحقیق و توسعه نشان می‌دهد. Ha and Thanh (۲۰۲۲) تلاش کردند تا اثر مشارکت در زنجیره ارزش بین‌المللی را بر عملکرد امنیت انرژی یک کشور ارزیابی کنند. پژوهشگران تحلیلی در سطح جهانی (۸۵ کشور) به همراه ۷ نشانگر انجام دادند. این نشانگرها در ابعاد موجود بودن، قابل قبول بودن، قابل توسعه بودن، و پایداری دسته بندی شدند.

چندین شاخص ترکیبی برای تحلیل و مقایسه کشورهای منتخب در یک منطقه نیز یافت شدند. Augutis و همکاران (۲۰۲۰) شاخص امنیت انرژی را با استفاده از ۲۴ نشانگر برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی در منطقه بالتیک توسعه دادند. شاخص پیشنهادی شامل سه بعد فنی، اقتصادی، و سیاسی-اجتماعی است. نشانگرهای فنی شامل موجود بودن انرژی و نشانگرهای بازار، نشانگرهای اقتصادی شامل موجود بودن و مقرون به صرفه بودن، و نشانگرهای اجتماعی-سیاسی شامل ریسک سیاسی و پیاده سازی اولویت‌های ناظر به تغییر اقلیم بوده‌اند. Tutak and Brodny (۲۰۲۲) ۱۷ نشانگر را در چهار بعد انرژی، محیط‌زیست، اقتصاد، و اجتماع به منظور ارزیابی سطح امنیت انرژی در ۱۲ کشور اتحادیه اروپا انتخاب کردند. افزون بر نشانگرهای سنتی، نشانگرهای مربوط به فقر انرژی خانوارها نیز استفاده شدند. Cervan و همکاران (۲۰۲۲) تلاش کردند تا سطح امنیت انرژی در نه کشور آمریکای جنوبی را اندازه‌گیری کنند. پژوهشگران شاخص امنیت انرژی را بر اساس ۱۵ نشانگر و سه بعد عرضه انرژی، دسترسی انرژی و مقرون به صرفگی، و مسائل محیط زیستی توسعه دادند.

دو شاخص ترکیبی در مطالعات یافت شدند که مسئله امنیت انرژی را در اوکراین بررسی کرده‌اند. Kharazishvili و همکاران (۲۰۲۱) امنیت انرژی در اوکراین را با استفاده از ۴۲ نشانگر تحلیل کرده‌است. نویسندگان نشانگرها را به روشی متفاوت دسته‌بندی کردند و آنها را به اجزای زیر تقسیم کردند: سیستم یکپارچه، عناصر و پیوندهای سیستم، عملکردها و نقش‌ها، فرآیندها، و مواد سیستم. باین حال، می‌توان نشانگرهایی را که بین رشته‌ای بودن ادراک امنیت انرژی را تعریف می‌کنند از جمله پیش‌بینی پذیری و توالی سیاست‌ها و تغییرات نظارتی، کیفیت قانون گذاری، سطح سرمایه گذاری، سطح دستمزدها، کیفیت خط‌مشی عمومی، کیفیت خدمات، کیفیت کارکنان و غیره را مشخص کرد. Sotnyk و همکاران (۲۰۲۱) نیز یک مجموعه نشانگر بهبود یافته برای ارزیابی امنیت انرژی در اوکراین ارائه کردند. علاوه بر نشانگرهایی که درک سنتی از امنیت انرژی را نشان می‌دهند، نویسندگان پیشنهاد کردند که نشانگرهایی شامل بار مالی انرژی‌های تجدیدپذیر بر بودجه دولتی، تجزیه شاخص کارایی انرژی، نشانگر فقر انرژی خانوارها، تعادل انرژی، و نوسانات را نشان می‌دهد، لحاظ شود.

سه مطالعه که شاخص‌های ترکیبی را برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی در پاکستان معرفی می‌کنند، طی بررسی ادبیات سیستماتیک یافت شده‌اند Bin Abdullah و همکاران (2020a, 2020b, 2022). اگرچه شاخص‌های پیشنهادی در تعداد نشانگرهای انتخاب شده متفاوت هستند، اما در اصل آن و در ابعاد مشخص شده مشابه هستند. در یکی از اولین تلاش‌های نویسندگان Bin Abdullah و همکاران (2020b)، ۳۹ نشانگر به عنوان نشانگرهای بالقوه برای بازتاب امنیت انرژی پاکستان انتخاب شدند. این نشانگرها در ابعاد موجود بودن، مقرون به صرفه بودن، حکمرانی و تنظیم‌گری، فناوری و کارایی، و محیط زیست و پایداری دسته بندی شده‌اند. آنچنان که قابل مشاهده است، ابعاد مشخص شده تقریباً با ابعاد معرفی شده توسط Sovacool and Mukherjee (۲۰۱۱) یکسان است. نشانگرهایی مانند کاربری زمین، آب، حکمرانی، تجارت و ارتباط منطقه ای، دانش و دسترسی به اطلاعات، سرمایه گذاری ها و سواد را می‌توان به عنوان نشان دهنده بین رشته‌ای بودن رویکرد مشخص کرد. در مطالعه دیگر Bin Abdullah و همکاران (2020b)، نویسندگان ۲۲ نشانگر را از نشانگرهایی که قبلاً ذکر شد انتخاب کردند که بیانگر معنای محدودتری از این مفهوم است. با این حال، به گفته نویسندگان، نشانگرهای انتخاب شده منعکس کننده ابعاد موجود بودن، مقرون به صرفه بودن، فناوری، حکمرانی و محیط‌زیست هستند. در آخرین

مطالعه نویسنده‌گان Bin Abdullah و همکاران (۲۰۲۲)، ۲۷ نشانگر برای ساختن شاخص امنیت انرژی چند بعدی پاکستان انتخاب شد.

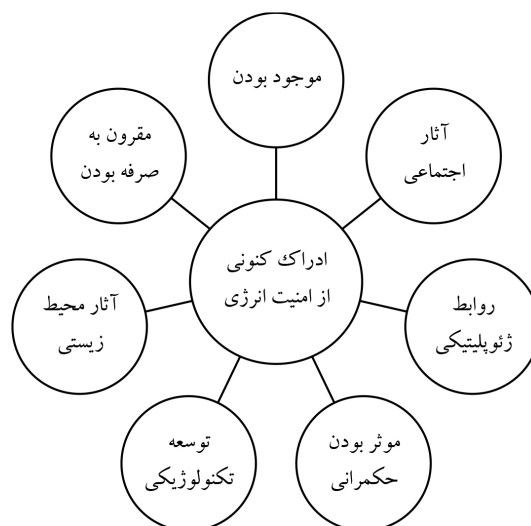
Coutinho و همکاران (۲۰۲۰) شاخص امنیت انرژی را برای جزایر کیپ ورد^{۷۱} بر اساس فهرست نشانگرهای ایجاد شده توسط Sovacool and Mukherjee (۲۰۱۱) توسعه دادند. Sovacool and Mukherjee (۲۰۱۱) در پژوهش خود، ۳۷۲ نشانگر را برای اندازه‌گیری و تحلیل امنیت انرژی مشخص کردند. در این تحقیق پنج بعد امنیت انرژی مشخص شد که عبارتند از: موجود بودن، مقرون به صرفه بودن، توسعه و کارایی فناوری، حکمرانی و تنظیم گری، ابعاد زیست محیطی و پایداری اجتماعی. Coutinho و همکاران (۲۰۲۰) نیز ۲۰ نشانگر را انتخاب کردند که بازتاب همان ابعاد ارائه شده توسط مطالعه قبلی Sovacool and Mukherjee (۲۰۱۱) است. بین رشته‌ای بودن رویکرد با نشانگرهایی مانند: اشتغال مستقیم در بخش انرژی، حکمرانی بخش برق، انتشار دوره ای ترازنامه انرژی توسط شرکت های انرژی، نوآوری در بخش انرژی تصریح شده‌است. Cervan و همکاران (۲۰۲۲) نیز به دنبال اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی در ۹ کشور آمریکای جنوبی بود. نویسندگان شاخص امنیت انرژی را با استفاده از ۱۵ نشانگر و در سه بعد عرضه انرژی، دسترسی به انرژی و مقرون به صرفه بودن، و مسائل پایداری محیطی توسعه دادند. Khan and Dhakal (۲۰۲۲) چارچوبی را بر امنیت انرژی بنگلادش توسعه دادند که از ۲۳ نشانگر و ۵ بعد شامل «4As» و تطبیق‌پذیری تشکیل شده‌است. در بین نشانگرهای سنتی استفاده شده، پژوهشگران از نشانگر پایداری سیاسی نیز استفاده کرده‌اند. ابعاد مختلف امنیت انرژی در شاخص‌های ترکیبی اخیر در جدول ۲ خلاصه شده‌اند.

جدول ۲ - انواع ابعاد امنیت انرژی در شاخص‌های ترکیبی اخیر منبع: تهیه شده توسط نویسنده

ابعاد	منبع
موجود بودن	Li et al. (2020); Bin Abdullah et al. (2020a, 2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Wu et al. (2021); Zhang et al. (2021); B. Huang et al. (2021); Ha and Thanh (2022); Khan and Dhakal (2022)
مقرون به صرفه بودن	Bin Abdullah et al. (2020a, 2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Wu et al. (2021); Zhang et al. (2021); B. Huang et al. (2021); Cervan et al. (2022); Khan and Dhakal (2022)
دردسترس بودن	Wu et al. (2021); B. Huang et al. (2021); Stavytskyy et al. (2021); Cervan et al. (2022); Khan and Dhakal (2022)
قابل قبول بودن	Li et al. (2020); Wu et al. (2021); B. Huang et al. (2021); Ha and Thanh (2022); Khan and Dhakal (2022)
تکنولوژی	Augutis et al. (2020); Bin Abdullah et al. (2020a, 2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Zhang et al. (2021); B. Huang et al. (2021)
کارایی و قابل توسعه بودن	Bin Abdullah et al. (2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Wu et al. (2021); Zhang et al. (2021); Stavytskyy et al. (2021); S. Huang et al. (2021); Ha and Thanh (2022)
حکمرانی	Bin Abdullah et al. (2020a, 2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Wu et al. (2021); Zhang et al. (2021); B. Huang et al. (2021); S. Huang et al. (2021)
تنظیم گری	Bin Abdullah et al. (2020b, 2022); Coutinho et al. (2020)
محیط زیست	Bin Abdullah et al. (2020a, 2020b, 2022); Coutinho et al. (2020); Wang et al. (2020); Zhang et al. (2021); Wang et al. (2021); Stavytskyy et al. (2021); S. Huang et al. (2021); Gong et al. (2021); Tutak and Brodny (2022); Cervan et al. (2022)
پایداری	Li et al. (2020); Bin Abdullah et al. (2020b); Coutinho et al. (2020); Ha and Thanh (2022)
پایداری اجتماعی	Coutinho et al. (2020); Zhang et al. (2021); S. Huang et al. (2021); Tutak and Brodny (2022)
مصرف	Wang et al. (2020); Wang et al. (2021); Stavytskyy et al. (2021); Gong et al. (2021)
عرضه انرژی	Li et al. (2020); S. Huang et al. et al. (2021); Gong et al. (2021); Wang et al. (2021); Cervan et al. (2022)

Zhang et al. (2021)	زیر ساخت
Stavytskyy et al. (2021)	تهیدگی
Stavytskyy et al. (2021)	منابع جدید
Li et al. (2020)	آثار خارجی سیاست‌های و بازار
Khan and Dhakal (2022)	تطبیق پذیری
Augutis et al. (2020); Gong et al. (2021)	اقتصادی
Augutis et al. (2020)	سیاسی-اجتماعی
B. Huang et al. (2021)	سرمایه گذاری
B. Huang et al. (2021); Wang et al. (2021); Tutak and Brodny (2022)	انرژی، توسعه صنعت انرژی

اگرچه، باید متذکر شد که ابعاد برگزیده شده با هم ارتباطاتی درونی دارند. برخی پژوهشگران ابعاد را به اسامی گوناگونی نام گذاری کرده اند، بنابراین، تمام این دسته بندی ها به نوعی مشروط است. به عنوان مثال، اغلب بعد موجود بودن شامل نشانگرهایی است که به عرضه انرژی و زیرساخت ها اشاره دارد در حالی که بعضی پژوهشگران این نشانگرها را در یک بعد دیگر نمایش می دهند. همچنین، نشانگرهای مرتبط با تهیدگی منابع یا توسعه منابع جدید معمولاً در بعد موجود بودن حاضر می شوند اما برخی این نشانگرها را در بعد دیگری نمایش می دهند. وضعیت مشابهی در بعد قابل قبول بودن وجود دارد، برخی از پژوهشگران نشانگرهای سهم انرژی های تجدیدپذیر یا انتشارات گازهای گلخانه ای را در بعد دیگری قرار می دهند. با این حال، یک گرایش قابل توجهی در افزودن نشانگرهای بیشتر به بعد قابل قبول بودن را در سال های اخیر می توان مشاهده کرد. در هر صورت، روندها و تغییرات مشخصی را در فهم حال حاضر از مفهوم امنیت انرژی می توان مشاهده کرد. شکل ۵ فهم کنونی از مفهوم امنیت انرژی را در قالب ابعاد آن نمایش می دهد.



شکل ۵ ادراک کنونی از امنیت انرژی به واسطه ابعاد گوناگون آن.

مرور شاخص های ترکیبی و داده های ورودی آن ها این شرایط را مهیا کرد تا جنبه های مهم پیرامون ادراک از مفهوم کنونی امنیت انرژی آشکار شود. هفت جنبه یا بعد بر ادراک این مفهوم اثرگذار هستند که عبارت اند از: موجود بودن منابع انرژی،

مقرون به صرفگی انرژی، اثر بر محیط زیست، اثر اجتماعی، روابط ژئوپلیتیک یک کشور، میزان اثربخشی حکمرانی، و توسعه تکنولوژیکی. ابعاد دردسترس بودن و مقرون به صرفه بودن همچنان که در فهم سنتی اهمیت داشتند، کماکان اهمیت دارند. با این حال، بعد سنتی قابل قبول بودن با بعد آثار محیط زیستی و آثار اجتماعی جایگزین شده است. با افزایش نگرانی ها پیرامون تغییر اقلیم و پیگیری رفاه مردم، بعد قابل قبول بودن توسعه یافته است و اکنون نشانگرهایی که بیانگر آثار محیط زیستی و اجتماعی هستند در آن مورد استفاده قرار می گیرند. درگیری های نظامی اخیر، رقابت های ژئوپلیتیک، و ناسازگاری های مختلف میان کشورها؛ اهمیت روابط ژئوپلیتیک را برای امنیت انرژی یک کشور برجسته کرده است. همچنین، در مطالعات اخیر، توجه ویژه ای به نشانگرهای مرتبط با اثربخشی حکمرانی از قبیل میزان فساد در کشور مشاهده می شود. در نهایت، به عنوان یک بعد مجزا، نشانگرهای مرتبط با توسعه تکنولوژی های جدید موثر، سرمایه گذاری در پژوهش، و افزایش کارایی نیز اهمیت یافته اند.

۵. بحث و کاربردهای عملی

نگرانی های متعدد پیرامون امنیت انرژی برای بسیاری از کشورها در مناطق مختلف از اهمیت بالایی برخوردار است. تعداد فزاینده مطالعاتی که با ارزیابی امنیت انرژی و ارائه شاخص های ترکیبی گوناگون و چارچوب های ارزیابی مختلف مشاهده می شود حاکی از طبیعت چندوجهی مسئله امنیت انرژی است. لازم به ذکر است که امنیت انرژی پیوندهای آشکاری با بسیاری از مسائل دیگر از جمله کارایی منابع، رشد اقتصادی، فقر انرژی، و خط مشی های محیط زیستی، اقتصادی، اجتماعی، روابط خارجی، و غیره دارد. مرور ادبیات سیستماتیک بیان می کند که نشانگرها آغاز به پیچیده تر شدن و وسیع تر شدن کرده اند و شامل افزونه های اجرایی به منظور هدایت تصمیم گیری ها در سیاست گذاری آینده انرژی شده اند.

مفهوم امنیت انرژی ارتباطات نزدیکی با پارادایم توسعه پایدار دارد و از تعریف سنتی «4As» دور شده است. رهیافت امنیت انرژی با ابعاد اجتماعی، اقتصادی، تکنولوژیکی، ژئوپلیتیک، و محیط زیستی چشم انداز توسعه پایدار با ملاحظات بلند مدت و وسیع توسعه پایدار انرژی سازگار می شود. بنابراین، این امر بسیار مهمی است که رهیافت وسیع تر نمایانده شود و در عمل همگام با توسعه های احتمالی در سطح ملی یا منطقه ای خط مشی های انرژی پیاده سازی شود.

ارتباطات با نشانگرهای محیط زیستی و آثار اجتماعی در تعریف «4As» مکرراً و به طور گسترده در قالب نشانگرهای انتشارات گازهای گلخانه ای و سهم تجدیدپذیرها استفاده شده است. در حال حاضر، این ادراک توسعه یافته است و شامل سلامت، اشتغال، کیفیت خدمات، و نشانگرهای دیگری که این ابعاد را نشان می دهند، هست. با این وجود، ذکر این نکته لازم است که انتخاب نشانگرها برای اندازه گیری امنیت انرژی باید بسیار دقیق و خردمندانه و نه براساس مشهور بودن نشانگرها صورت گیرد. در انتخاب نشانگرها باید به خطرات احتمالی در سطح امنیت انرژی آن کشور نگریست. به طور مثال، نشانگرهای انرژی تجدیدپذیری می توانند مورد استفاده قرار بگیرند که اغلب در بعد محیط زیستی، اجتماعی، یا موجود بودن قرار می گیرند. با این حال، ثبات در زنجیره عرضه تجهیزات، ارائه به هنگام خدمات تجهیزات، یا انعطاف سیستم انرژی مسائلی هستند که معمولاً در نظر گرفته نمی شوند.

بعد روابط ژئوپلیتیک نیز در سال های اخیر به امنیت انرژی افزوده شده است. روابط ژئوپلیتیک اثر حیاتی بر عرضه انرژی و قیمت انرژی و نیز توسعه و نگهداشت زیرساخت های انرژی دارد. نمونه وابستگی کشورهای اروپایی به منابع انرژی روسیه نشان داد که تا چه میزان همکاری با عرضه کننده های قابل اعتماد انرژی و تخصیص ریسک به منظور مقابله با دشواری های اقتصادی در آینده مهم است (European Commission 2021; European Commission 2022). همه گیری کووید-۱۹ نیز شکنندگی زنجیره عرضه جهانی را به همگان نشان داد (Goldthau and Hughes 2020; Emenike and Falcone 2020). با توسعه سریع زیرساخت انرژی های تجدیدپذیر، لازم است تا ارزیابی و اطمینان یافتن از ثبات زنجیره عرضه را مورد بررسی

قرار داد. این امر باید در هنگام طراحی سیاست توسط سیاستگذاران که توسعه هموار زیرساخت‌ها و نگاه‌داشت آن‌ها را هدف قرار می‌دهند مورد توجه قرار گیرد. همچنین، نباید فراموش شود که با توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر مسائل دیگری نیز همچون بکارگیری تجهیزات قدیمی یا تغییرات در چشم انداز که شامل ابعاد آثار محیط‌زیستی یا اجتماعی هستند باید حل شوند (Siksnyte-Butkiene و همکاران ۲۰۲۲).

مسائل اثربخشی حکمرانی در مطالعات اخیر، نه تنها هنگام اندازه‌گیری امنیت انرژی، بلکه در سایر موضوعات نیز مورد بحث قرار گرفته‌است. به عنوان مثال، Syed و همکاران (۲۰۲۲) دریافتند که عدم قطعیت سیاست اقتصادی بر عملکرد اوراق قرضه سبز تأثیر منفی می‌گذارد، که رابطه روشنی با شاخص انرژی پاک و قیمت نفت دارد. نشانگرهای مختلف مرتبط با کارایی دولت تعیین می‌کنند که تصمیم‌ها چقدر سریع، کارآمد و به موقع گرفته می‌شوند و همچنین از نظر سیاسی صحیح هستند. علاوه بر این، سؤالاتی در مورد اینکه دولت تا چه اندازه می‌تواند در صورت بروز چالش‌ها پاسخ دهد، مطرح شده‌است. به عنوان مثال، مطالعه Eknici و همکاران (۲۰۲۲) نشان داد که مشکلات عرضه در رویدادهای مخرب رami توان با تصمیم‌گیری متمرکز و مؤثر مدیریت کرد. بنابراین، گنجاندن نشانگرهای منعکس‌کننده اثربخشی دولت در مطالعات امنیت انرژی امروزی برای ارزیابی تأثیر گذاری چالش‌های نوظهور و واکنش مناسب به آن‌ها در چارچوب بحران‌های جهانی و بی‌ثباتی‌های ژئوپلیتیکی بسیار مهم است.

بعد توسعه تکنولوژیکی معمولاً همراه با سرمایه‌گذاری‌ها در زیرساخت‌های انرژی، گسترش تحقیق و فناوری، توسعه صنعت انرژی، و در جستجوی تکنولوژی‌ها و راه‌حل‌های بهینه‌تر و جدیدتر است. آنچنان که Sachs و همکاران (۲۰۱۹) بیان می‌کنند، پیاده‌سازی اهداف توسعه پایدار به پروژه‌های سبز و به ویژه تأمین مالی آن‌ها بستگی دارد. چنین ابزارهایی نظیر اوراق سبز، ابزارهای بازار کربن، بانک‌های سبز، صندوق‌های سبز انجمنی، و دیگر روش‌ها می‌توانند منافع محیط‌زیستی را فراهم کنند و به بهبود امنیت انرژی کشور کمک کنند. بنابراین، توسعه تکنولوژیکی کمک می‌کند تا مسائل مرتبط با ابعاد محیط‌زیستی، اجتماعی، مقرون به صرفه بودن، و موجود بودن مرتفع شوند و پتانسیل‌های کشور را در مواجهه با این مشکلات آشکار می‌کند.

این پژوهش اثبات کرد که ادراک امنیت انرژی وابسته به زمینه مورد بررسی و در ذات خود پویا است. نتیجه این پژوهش با مطالعات دیگر در مورد تحلیل ادراک از مفهوم امنیت انرژی قابل مقایسه است. بطور مثال، Ang و همکاران (۲۰۱۵) مطالعات از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ را در این زمینه بررسی کرده‌اند و هفت بعد را به عنوان ابعاد تعریف کننده مفهوم امنیت انرژی برگزیده‌اند. این ابعاد شامل موجود بودن انرژی، زیر ساخت انرژی، قیمت‌های انرژی، آثار اجتماعی، آثار محیط‌زیستی، حکمرانی، و کارایی انرژی هستند. این نکته نیز مهم است که علی‌رغم اینکه بعد حکمرانی به عنوان بعدی مجزا آورده شده‌است اما تنها دو مقاله وجود داشتند که این بعد را استفاده کرده بودند. همچنین (Azzuni and Breyer 2018) تعاریف امنیت انرژی را در ادبیات آن تحلیل کردند و ۱۵ بعد که شامل موجود بودن، تنوع، هزینه، تکنولوژی و کارایی، مکان، قاب‌بندی زمانی، تاب‌آوری، محیط زیست، سلامت، فرهنگ، سواد، اشتغال، خط‌مشی، نظامی، و امنیت سایبری است را معرفی کردند. با توجه به نتایج مطالعه حاضر، ابعاد روابط ژئوپلیتیکی و اثر بخشی حکمرانی به تازگی در ادبیات امنیت انرژی پدید آمده‌اند.

آنچنان که پیش از این ذکر شد، تضمین کردن امنیت انرژی به شدت به توسعه پایدار انرژی مرتبط است و اهداف آن را دنبال می‌کند. همچنین، یک عرضه انرژی امن و مطمئن یک عامل کلیدی برای رشد و توسعه یک اقتصاد مدرن است که نقشی حیاتی برای تمام ابعاد اقتصاد از تولید تا بخش حمل و نقل و از بخش‌های خدماتی گوناگون تا خانوارها را بازی می‌کند. بنابراین، بسیار مهم است که سیاستگذاران همه اجزای مفهوم امنیت انرژی را در زمان تصمیم‌گیری لحاظ کنند تا شاهد یک توسعه پایدار در این بخش برای نسل حاضر و نسل‌های آینده باشند.

۶. نتیجه‌گیری

در این پژوهش روش تحقیق چهار مرحله‌ای برای شناسایی ادراک فعلی از امنیت انرژی توسعه داده شد. مرحله اول شناسایی تأثیرگذارترین جنبه‌های جهانی بود که ممکن است بر میزان امنیت انرژی در یک کشور یا منطقه تأثیر بگذارد. در مرحله

دوم، نگرانی‌های اخیر در مورد مسائل امنیت انرژی در ادبیات علمی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. درک امنیت انرژی از طریق شاخص‌های ترکیبی توسعه یافته برای اندازه‌گیری سطح امنیت انرژی در سال‌های اخیر مورد مذاقه قرار گرفت. این امر امکانی را برای شناسایی و مقایسه تغییرات در درک امنیت انرژی تحت نگرانی‌ها و عدم قطعیت‌های اخیر جهانی فراهم کرد. در نهایت، بینش‌هایی در رابطه با ادراک مفهوم فعلی از امنیت انرژی، بر اساس تحلیل داده‌های ورودی آخرین شاخص‌های ترکیبی، ارائه شد. بیست و یک شاخص ترکیبی که در سه سال گذشته توسعه یافته‌اند برای بررسی انتخاب شده‌است. با تجزیه و تحلیل کاربرد شاخص‌های توسعه یافته در مطالعات موردی، متوجه ظهور چندین روند شدیم. اولاً، یک سوم از مطالعات اخیر بر سنجش امنیت انرژی چین در مقیاس ملی یا منطقه‌ای متمرکز است. ثانیاً، جنگ روسیه و اوکراین در سطح جهانی مسائل مربوط به امنیت انرژی را به ویژه در کشورهای وابسته به منابع انرژی روسیه آشکار کرده‌است. ثالثاً، به دلیل روابط ژئوپلیتیکی و کارایی نهادهای دولتی، شاخص‌های فساد در بسیاری از موارد به طور فعال در شاخص‌های ترکیبی اختصاص داده شده برای سنجش امنیت انرژی گنجانده شدند.

مطالعات اخیر که به مسائل امنیت انرژی می‌پردازد، ضرورت تضمین امنیت انرژی سیستم انرژی را تحت نگرانی‌های فعلی جهانی برجسته می‌کند. این نگرانی‌های جهانی عمدتاً می‌توانند با چالش‌های ژئوپلیتیکی مانند درگیری‌های نظامی، مسائل اقتصادی و اجتماعی ناشی از همه‌گیری کووید-۱۹، کمبود منابع انرژی، و نگرانی‌های جهانی در مورد تغییرات آب و هوایی و رفاه مردم مرتبط باشند. از آنجایی که مفهوم امنیت انرژی وابسته به زمینه^{۷۲} است، نگرانی‌های فعلی باید هنگام ارزیابی امنیت انرژی منعکس شوند.

پس از تحلیل دقیق شاخص‌های ترکیبی جدید ارائه شده، مشاهده شد که علیرغم تفاوت در تنوع و تعداد شاخص‌های گنجانده شده یا ابعاد منعکس شده، رویکرد بین رشته‌ای دنبال می‌شود. همچنین باید توجه داشت که کارشناسان به طور فزاینده‌ای درگیر انتخاب شاخص‌ها یا تعیین وزن آن‌ها هستند. چنین عملی امکان توسعه شاخص‌های ترکیبی را فراهم می‌کند که جامع‌تر هستند و عامل ذهنیت را کاهش می‌دهند. همچنین برای تعیین وزن‌ها بیشتر از روش‌های علمی استفاده می‌شود، در حالی که قبلاً تخصیص وزن ذهنی غالب بود. در اینجا، تجزیه و تحلیل مولفه‌های اصلی و روش آنتروپی از محبوب‌ترین روش‌های وزن‌دهی هستند.

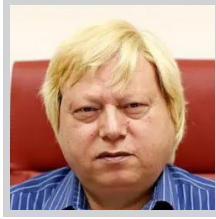
بررسی شاخص‌های ترکیبی اخیر و داده‌های ورودی آن‌ها به شناسایی جنبه‌های اصلی در رابطه با درک فعلی مفهوم امنیت انرژی کمک می‌کند. هفت جنبه در رابطه با درک این مفهوم مشخص شد که به شرح زیر است: موجود بودن، مقرون به صرفه بودن، آثار زیست محیطی، آثار اجتماعی، روابط ژئوپلیتیک، اثربخشی دولت، و توسعه فناوری.

ذکر این نکته ضروری است که علیرغم تغییر مفهوم امنیت انرژی در طول زمان و چند بعدی بودن و وابسته بودن به زمینه، بسیار مهم است که تصمیمات در بخش انرژی از درک فعلی پیروی کرده و همه نگرانی‌ها را در نظر بگیرند. این امر مهم است زیرا مسائل امنیت انرژی یک کشور (و منطقه) می‌تواند به طور قابل توجهی بر رفاه مردم از طریق توسعه اقتصاد و رشد اقتصادی تأثیر بگذارد چنانکه انرژی نقشی کلیدی در تمام بخش‌های اقتصاد و جامعه مدرن ایفا می‌کند.

این مطالعه همچنین دارای محدودیت‌هایی است، زیرا مرور ادبیات سیستماتیک بر روی ترکیبی دقیق از موضوعات انجام شده‌است. بنابراین، برخی از منابع ادبیات مرتبط ممکن است در این تحقیق گنجانده نشده باشند. همچنین، تحقیقات آتی برای انتخاب مهمترین نشانگرهای منعکس کننده هر یک از ابعاد امنیت انرژی مورد نیاز است و مجموعه ایجاد شده نیز باید در عمل به کار گرفته شود.

این مقاله به شفاف‌سازی و توسعه گفتمان درک مفهوم امنیت انرژی تحت نگرانی‌ها و عدم قطعیت‌های جهانی کمک می‌کند و برای تحقیقات بیشتر، هم برای تحلیل مفهوم امنیت انرژی و هم توسعه مجموعه‌های نشانگر برای اندازه‌گیری امنیت انرژی، مفید خواهد بود.

گفتگو



«ایران و توسعه: مشکل اهلیت»

گفتگو با سید محمد بهشتی شیرازی^{۷۳}

در بحث توسعه و جامعه ایرانی من چند نکته را به عنوان مقدمه لازم می‌دانم. در ذهنیت ما این سوال وجود دارد که ما چرا به تکنولوژی‌های جدید نمی‌رسیم، اما به نظر مشکل جای دیگر است. به دو مثال توجه کنید:

مثال نخست، آثار زیست در دشت تهران از ۸۰۰۰ سال قبل دیده می‌شود. ما تا قبل از تاسیس سازمان زمین‌شناسی گسل نیاوران و گسل کهریزک را نمی‌شناختیم. تا قبل از تاسیس سازمان هواشناسی، رودرهای البرز مرکزی و دمای آن را نمی‌دانستیم. حالا اطلاعات ما هزاران برابر شناخت قبلی در دشت تهران است.

اما رفتار ما چگونه است؟ هفت روددره و دو گسل خطرناک تهران همیشه خطر آفرین بوده‌است. رفتار ایرانیان هم به گونه‌ای بوده‌است که همواره در دوردست‌ترین مناطق از گسل‌ها و مسیل‌ها اسکان یابد. اما بیشترین سرمایه گذاری بخش مسکن حالا بر روی گسل‌ها است و در روبروی روددره‌ها ساختمان می‌سازیم.

مثال دوم، تا به حال همواره آب را در زیر درختان و در جایی غیر از آفتاب قرار می‌دادیم. اما حالا در سد آن را نگاه می‌داریم. کل سدهای تاریخی با عمر بالای ۱۰۰ سال و تاج بیشتر از ۱۵ متر در سراسر جهان ۴۲ عدد است. اما ۲۱ سد یعنی دقیقاً نصف آن‌ها در ایران است. برای انتقال آب هم از کانال‌های دوزنقه‌ای استفاده می‌کنیم تا بیشتر در تماس با آفتاب باشد.

باستان‌شناسان در آینده مثلاً اگر ۱۰۰۰ سال بعد به شهرهای یزد و اصفهان بروند و بقایای کارخانجات فولاد را ببینند، نتیجه می‌گیرند که در ۱۰۰۰ سال قبل دریاچه ساوه در گستره‌ای تا استان اصفهان و یزد وجود داشته که در کنار آن این کارخانجات را احداث نموده‌اند. در کنار زاینده رود در گذشته تنها ۷۰ هزار هکتار اراضی زراعی بوده و حالا ۵۰۰ هزار هکتار است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که ما زمین سرزمینمان را می‌شناسیم ولی مشکل این است زمینه آن را نمی‌شناسیم.

یکی از خلفای عباسی نامه‌ای از یکی از مدیران خویش دریافت می‌کند که او تقاضای مجوز ساخت یک پل بر روی دجله داشته است. خلیفه می‌گوید که آیا ایرانی‌ها در آن جا قبلاً پلی احداث کرده‌اند؟ او می‌گوید: خیر. سپس خلیفه مخالفت می‌کند. یعنی آن مقداری که خلیفه عباسی به وضعیت زیسته ایرانیان اشراف داشت ما نداریم. تصور ما این است که تکنولوژی می‌تواند ایران را به سرمنزل مقصود برساند. این درست است اما به شرطی که تکنولوژی در اختیار ما باشد و نه ما در اختیار تکنولوژی.

آیین نامه ۲۸۰۰ مربوط به مقررات احداث ساختمان، فقط یک نوع ساختمان را در همه جای ایران به رسمیت می‌شناسد. یعنی حدود ۱۰۰ درجه سانتیگراد تفاوت درجه حرارت مناطق مختلف ایران را به رسمیت نمی‌شناسد!

حلقه مفقوده این ماجرا اهلیت است. اهلیت یعنی فهم و معرفت داشتن. ساز اهلیت ما از کوک خارج شده و نمی‌تواند درست کار کند. ما باید به طبع خودمان بازگردیم. مشکل گشای ما این است که به اهلیت بازگردیم و در آن جاست که تکنولوژی به ما کمک می‌کند.

در این زمینه هم مثال‌هایی وجود دارد. اهل دشت تهران در گذشته نسبت به تهران اهلیت داشته است. آخرین زلزله بزرگ در تهران در دوره مظفرالدین شاه بوده است اما خسارت چندانی نداشته است. ماشین چاپ گوتنبرگ در زمان شاه عباس وارد ایران شد اما خیلی مورد استقبال قرار نگرفت. بعد از آن چاپ سنگی وارد ایران شد. ایرانی‌ها در این چاپ پیشرو شدند. در این بخش

۷۳. عضو شورای عالی میراث فرهنگی و گردشگری و عضو پیوسته فرهنگستان هنر.

ایران کجاست ایرانی کجاست

سیاح محمد بهشتی
المنجفی و بهمنی و بایان



ایرانی‌ها پیشرفت کردند چون به این نتیجه رسیدند که در این نوع چاپ خلایقیت و هنر خود را نیز می‌توانند به مفهوم نوشته اضافه کنند. در حالیکه در چاپ گوتنبرگی فقط حروف به صورت مشابه چاپ می‌شود. مثال دیگر صنعت سینمای ایران است. در این صنعت ۷۲ تخصص در آن وجود دارد. خط تولیدی است که هر بار فقط یک واحد محصول تولید می‌کند. افرادی که با این تجهیزات کار می‌کنند هنرمندان اصلی سینما هستند. سینما و ملزومات آن یک بار دیگر در ایران اختراع شد. در تشت رختشویی فیلم را ظهور می‌دادند. سینمای ایران سینمای شعر است. قالی، شعر منسوجات مفروش است. در خانه‌سازی هم ایران شعر خانه‌سازی را می‌سازد و یا می‌سراید. اساساً باغ و محوطه سبز در جهان به سه قسمت کلی تقسیم می‌شود: مفهوم باغ غربی، مفهوم باغ شرقی، و مفهوم باغ ایرانی. در این صورت کسی در جهان حس نمی‌کرده‌است که ما رقیب آنان بوده‌ایم. در تکنولوژی مثلاً فناوری اطلاعات و هوش مصنوعی می‌تواند سکوی جهشی برای ایران باشند. این نمایشنامه بدون حضور ما در حال حاضر اجرا می‌شود.

ادعا می‌شود که کره جنوبی و چین به این دلیل پیشرفت

کردند که مدرن شدند. در حالیکه آن‌ها به این دلیل به توسعه رسیدند که به اهللیت خودشان رجوع کردند. اصطلاح توسعه در غرب بدین جهت پیدا شد که دست هایشان درازتر شده و منابع بیشتری بدست آوردند.

از جمله در امپراتوری روم و حالا رئیس جمهور آمریکا می‌خواهد منابع و ذخائر بیشتری به دست آورد. در برابر چین نماینده مهارت و اطاعت است. چین به دنبال توسعه به مفهوم غربی نیست. چینی‌ها در گذشته بزرگترین مزارع برنج را داشتند. حالا در پی ابتکار کمربند و جاده هستند. در افتتاحیه المپیک چین ۱۰۰ هزار نفر یک حرکت را می‌کردند: اطاعت و مهارت.

اهلیت در اقتصاد هم هست. برخی معتقدند اقتصاد ایران در گذشته اقتصاد معیشتی بوده، یعنی در حد بخور و نمیر. تصور این است که در ایران تجارت نبوده و یک سرزمین خشک بی‌آب بوده است. در حالیکه آغاز صنعت بشر در ایران بوده است؛ از ذوب فلز. در نزدیکی کاشان و شهر سوخته و سیلک بقایای چنین صنعتی را نشان می‌دهد. در شهر کاشان ۱۰۰۰ خانه ثروتمند در سال ۱۳۳۵ بوده است. بدون نفت باید این گروه ثروتمند زحمت می‌کشیدند که دارای چنین ثروتی می‌شدند. در کاشان پارچه زربفت درست می‌شده که واحد آن زربفت بوده است. همه جا تولید ارزش می‌نمودند. امورات دولت هم بر اساس مالیات می‌گذشته است. کاشان از محل صنعت مالیات می‌داده است. حتی زمین‌داری هم همراه تولید ارزش بود. روستاهای ما به شدت کاهش یافته و به ۳۰ هزار روستا در حال حاضر عقب نشینی شده‌است. در سال ۱۳۳۵ اولین بار پول نفت وارد بودجه ما شد و ما حس استغنا کردیم. از آن به بعد کسانی که در کار خود عرق می‌ریختند به حالت نوستالژیک تبدیل شده و از مسیر رشد بازماندند. اما حالا دلایلی وجود دارد که ما داریم به اصل خود باز می‌گردیم. تکنوکرات‌ها و اساتید و با سوادها زبربار بازگشت به اهللیت نمی‌روند. سواد جانشین شعور و اهللیت شده است. این در حالیست که در دانشگاه‌های آمریکا دانشجویان رشته‌های علوم (science) حتماً باید تاریخ و فلسفه بخوانند.

داستانی را فریدون مشیری می‌گوید در زمینه آلت موسیقی؛ ساز کهنه‌ای که تا وقتی صاحب آن ساز با آن ننواخت، کسی

مشتری خرید آن نبود. ما باید ساز خودمان را کوک کنیم. ما باید شبیه خودمان شویم. سویییس در ۱۵۰ سال پیش یکی از فقیرترین کشورها بود. حالا یکی از ثروتمندترین کشورهاست، چون به خودش رجوع کرده است. سویییس در هزار سال اخیر کارش این بود که به بقیه بگوید سویییس جای امنی است تا دیگران ثروت خودشان را آن جا ببرند. دیگر آن که در جنگ‌های اروپایی سلاح جنگجویان را سوئییس می‌ساخت. در همه جنگ‌ها سویییسی‌ها لژیونر داشتند برای هر دو طرف جنگ. حالا سویییس صنایع ظریفه، خلاق، و بانک تا بخواهی دارد. ساختمان مراجع بین‌المللی اکثرأ در سویییس هستند. این‌ها را مزیت کشور خودش کرد. ما هم همین طور باید شویم. ببینیم مزیت ما در چیست؟ مزیت ما همان موجودیتی است که به ما قرار می‌دهد.

من کتابی به نام توسعه در تاریکی دارم. پیشنهاد اصلی من آن است که هر کسی در رشته خود در زمینه بازگشت به خویش تلاش کند. صنایع ما تا قبل از ۱۳۴۰ داشتند معاصر می‌شدند با پیوندهای زمینه تاریخی. اما از آن به بعد همه صنایع ما متلاشی شدند. هر کسی در صنعت خودش باید اهلیت را دنبال کند. در کتاب «ایران کجاست، ایرانی کیست» من یکی از طبایع فرهنگی جهان را می‌خواهم باز کنم. حوزه فرهنگی ایرانی در طبع و سلیقه، پرستاری است در برابر طبع غربی که شکارگر است. طبع ما پرستاریست، بنابراین به شیوه شکار گرمایی نباید کار را جلو ببریم. یعنی ما نباید فاعل باشیم. بلکه باید فعال منفعل باشیم. یعنی نجار نباشیم، بلکه باغبان باشیم. رفتار ترامپ مانند رفتار امپراتور رومی است. صلح رومی همان است که امپراتور روم می‌گوید که بیا بید به روم تسلیم شده تا با ما به صلح برسید. در عوض در چین فقط مهارت است و نه خلاقیت.

همچنین در غرب چیزی وجود دارد به نام روایت پیروزی. ما در جنگ‌های ایران و روس تنها قفقاز را از دست ندادیم، بلکه روایت پیروزی خودمان را نیز از دست دادیم. توپ مروارید که یک توپ جنگی است که با جواهر و مروارید آراسته شده بود. زمانی که درست شد آن را در جلوی کاخ گلستان گذاشتند و هر زمان مانند سحر و افسانه که صدای توپ بلند می‌شد یعنی لطافت و پیروزی و غذا را به ارمغان می‌آوردند؛ نه «مانند توپ» که هر وقت خبرش می‌آمد یعنی جنگ و خشونت. رضا شاه آن را برداشت و در وزارت خارجه جلوی ساختمان شماره ۴ گذاشته‌اند. صادق هدایت هم آن را در کتاب خود مسخره می‌کند. چرا ما خودمان را مسخره می‌کنیم؟ زمانی که به فضا دست می‌یابیم، چرا روایت پیروزی نداریم؟ جامعه البته دارد آماده می‌شود که تولید کننده روایت پیروزی شود.

پس نتیجه می‌گیرم که در غرب مفهوم «توسعه»، و در شرق «پیشرفت»، و در ایران «رشد» است که باید دنبال شود. یک گل، رشد می‌کند. منبع ایران قدرت نرم است که عمق استراتژیک ایران است. ایرانی‌ها هنوز آن جوهر را دارند اما اختلال در اهلیت داریم.





PAIAB

www.paiab.org